بسم الله الرحمن الرحیم

چشمه چشمه زندگی

۴۰۸ نکته‌ی جدید علمی از مهم‌ترین اصول
و قواعد دانش زندگی با رویکردی تجربی،
روان‌شناسی، فلسفی، عرفانی و تفسیری

استاد فرزانه حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام (مدظله‌العالی)

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ـ
عنوان و نام پدیدآور: چشمه چشمه زندگی / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: ، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص.
شابک: : ۶ ـ ۲۰ ـ ۶۴۳۵ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: اسلام ـ ـ مسایل متفرقه.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۵ج۸ن/BP۱۱
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۰۳
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۶۲۹۶۶۵

چشمه چشمه زندگی

استاد فرزانه حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام(مد ظله العالی)

ناشر: صبح فردا

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۱

شمارگان: ۳۰۰۰

محل چاپ: فاضل قیمت: ۱۱۰۰۰۰ ریال

تهران ـ اسلام‌شهر ـ نسیم‌شهر ـ وجیه‌آباد

دوازده‌متری جواهرزاده ـ پلاک ۳۶

کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵ * تلفکس: ۰۲۲۹۴۳۶۳۴۸۱

www.nekoonam.ir

www.nekounam.ir

ISBN : 978 - 600 - 6435 - 20 - 6

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۲۳

شناسنامه‌ی پروردگار ۲۵

وصول به ذات..... ۲۵

پناه به شمشیرها ۲۶

غیب و هویت ساری..... ۲۷

علم حق تعالی..... ۲۸

نوآوری خداوند ۳۰

اسمای تفضیلی حق تعالی..... ۳۲

اسمای ثانوی حق تعالی ۳۲

«حیّ» ۳۵

«آتی» ۳۵

«مبدِّل» ۳۵

«مبارک» ۳۶

«دایم»، «دهر» و «سرمد»..... ۳۷

«حکیم» ۳۸

«غنی»..... ۳۹

«ماکر» ۳۹
«عادل» ۴۰
صفات سلبی ۴۰
صفات عرضی ۴۰
حیث خلقی و حقی ۴۱
نسبت به حق و عبد ۴۱
اراده‌ی کار و مدد خداوند ۴۲
اثر حق تعالی ۴۲
توحید و آرامش ۴۳
در نیفتادن با خدا ۴۴
آسیب از طریق نقطه‌ی قوّت ۴۴
همه برای خدا ۴۴
توکل ۴۵
رنگ خدا ۴۵
شرط برتری ۴۵
راضی به قضا ۴۶
تسلیم و رضا ۴۶
حق‌شناسی ۴۷
شناخت حق در دعاها ۴۷
عارف حقیقی ۴۸
طهارت حقیقی ۴۸
عرفان، فلسفه و کلام ۴۸
خداشناسی صاحبان علوم ۴۹
مدرسه‌ی حق تعالی ۴۹

ایمان و عمل صالح ۴۹
گذشت و بهشت ۵۰
ایمان به رازق ۵۰
بندگی و شکرگزاری ۵۱
تکرارناپذیری عبادات ۵۳
نگاه‌داشت عمل ۵۴
تفاوت حمد و شکر ۵۶
ارزش ایمان ۵۶
هدایت ایصالی ۵۷
فقط خدا ۵۷
نفی تعلق ۵۷
خداوند عتیقه‌فروش ۵۹
کمک از قادر مطلق ۵۹
جایگاه خداوند ۵۹
وکیل بودن حق ۶۰
اسراف حقیقی ۶۰
عبادت تشریعی و تکوینی ۶۱
فطرت خداپرستی ۶۱
رسم بندگی ۶۲
کعبه و حس‌گرایی انسان ۶۲
محدودیت عمل و گستردگی نیت ۶۳
ادب در مقابل حق ۶۳
نماز دنیا ۶۳
ترازوی عمل ۶۴

سجده و نهایت خضوع ۶۴
اثر سجده ۶۵
شب برای بیداری ۶۵
اثر روزه ۶۶
حکمت چرخش روزه ۶۶
بهترین شیوه‌ی نذر ۶۶
اثر عبادت ۶۷
شرط اصلی عبادت ۶۷
استجابت دعا ۶۸
تعقیبات نماز ۶۸
عبادت زن در ایام عادت ۶۸
علوم قرآنی ۶۹
قرآن کریم و تحصیل دانش ۶۹
نسیم قرآنی و فیض همگانی ۶۹
شخصیت قرآن کریم ۷۰
محکم و متشابه ۷۱
قرائت قرآن کریم ۷۱
نسخه‌ی درمان بیماری‌های روانی ۷۲
انزال و تنزیل قرآن کریم ۷۲
سنت؛ مبیّن کتاب ۷۳
نفی تفسیر خانگی ۷۳
گفتمان ادیان ۷۳
کتاب ذکر ۷۴
راز حروف مقطعه ۷۴

صلوات، آنتی بیوتیک اسما ۷۵
سوره‌ی بقره ۷۵
چهار قل ۷۷
ذکر «یا مؤخّر» ۷۷
ذکر «یَا مَنْ یُبْدِئُ وَیُعِیدُ» ۷۸
«یا مؤثّر» ۷۸
آیه‌ی طلسم ۷۹
تو را دوست دارم ۷۹
ذکر روزانه ۷۹
طریقه‌ی ذکر ۸۰
ذکر و تخلّی ۸۰
معنای کفر ۸۱
معبود ذهنی ۸۱
اقسام شک ۸۲
تقدم زدودن شرک بر انجام عبادت ۸۳
اثبات شرک ۸۳
کفر و تکرار گناه ۸۴
گناه نجیبانه ۸۵
گناه و طول عمر ۸۵
حواله‌ی گناهان ۸۶
آخر کار ۸۷
رعایت مراتب تحصیل معرفت ۸۸
عالم ذر ۸۸
ارزش دنیا ۸۹

ارزش کار در دنیا ۹۳
کشش ناسوت ۹۳
نفی طبیعت ۹۴
حرکت وجودی و حرکت جوهری ۹۶
پیدایش و گسترش پدیده‌ها ۹۸
همسانی پدیده‌ها ۹۹
شناخت عوالم با الفبای یکسان ۹۹
کردار جمعی و نظام مشاعی ۱۰۰
توان جمعی انسان ۱۰۳
قدرت انسان ۱۰۴
تأثیرپذیری باطن ۱۰۶
تسخیر ۱۰۷
قدرت جن ۱۰۸
ابلیس ۱۰۹
خاک و آتش ۱۱۰
سلام بر خدا ۱۱۰
هستی بی‌نهایت ۱۱۱
نفی غیر ۱۱۲
ظهور نبوی ۱۱۳
پیامبر امی ۱۱۴
امامت و نبوت ۱۱۵
امامان دوازده‌گانه در قرآن کریم ۱۱۵
نام‌های حضرت ولی عصر علیه‌السلام در قرآن کریم ۱۱۵
هنگام ظهور ۱۱۶

ملت عزیز ۱۱۷
رجعت و رموز قرآنی ۱۱۷
ادعای فرقه‌ی ناجیه ۱۱۸
مربی محبوبان ۱۱۸
تقسیم اولیای الهی ۱۱۹
تفاوت انبیای الهی علیهم‌السلام ۱۲۰
تناسب اندام و کمال جسمانی ۱۲۰
قدرت انبیای الهی ۱۲۱
ریاضت‌های سخت فرستادگان الهی ۱۲۳
منت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر ابولهب ۱۲۴
نظری بودن شناخت حقیقت وحی ۱۲۴
تفاوت‌ها ۱۲۵
مراتب عصمت ۱۲۶
عرفان ارضی و سماوی ۱۲۷
فرشته‌ی روح ۱۲۷
چگونگی زیاد شدن ملایکه ۱۲۸
عرش الهی ۱۲۸
حدوث ذاتی ۱۲۹
حکم اشیا ۱۲۹
سرّ القدَر ۱۲۹
چینش هستی ۱۳۰
نفی شرّ محض ۱۳۰
مرکز هستی ۱۳۱
سرشت آدمی ۱۳۲

تاریخ تولد ۱۳۳
رابطه‌ی نفس و بدن..... ۱۳۳
ازدواج فرزندان حضرت آدم۷..... ۱۳۵
سن بلوغ..... ۱۳۵
بشر خواندن انسان ۱۳۷
پایداری و استحکام حکمت نظری..... ۱۳۷
ارزش اندیشه ۱۳۷
ادراک انسان و بزرگی وی..... ۱۳۸
تفاوت ادراک‌ها ۱۳۸
شعور تمامی پدیده‌ها..... ۱۳۸
شعور مورچه ۱۳۹
انکر الأصوات ۱۴۰
تنزل به مثابه‌ی آموزش دانش..... ۱۴۱
دانش اندک اما فراوان..... ۱۴۱
هرزگی ذهن ۱۴۲
نگاه دوم عارف..... ۱۴۲
واردات ذهنی و قلبی در فقه و عرفان ۱۴۳
میزان در شهود عرفانی..... ۱۴۳
کتمان سرّ..... ۱۴۳
جهاد با دشمن درون..... ۱۴۴
استعداد انسان‌ها..... ۱۴۴
رشد عمقی..... ۱۴۵
نعمت و نقمت ۱۴۵
نقطه و خط ۱۴۵

مرگ تدریجی ۱۴۶
سکرات موت ۱۴۸
اقسام مرگ ۱۵۰
مرگ و سنجش ارزش ۱۵۲
برزخ و کردار ناقص ۱۵۳
قیامت و استیفای حقوق ۱۵۴
پودر شدن در قیامت ۱۵۵
روز حسرت ۱۵۶
معاد جسمانی ۱۵۶
خلود ۱۵۹
توفیق دیدن خوبی‌ها ۱۶۰
ارزش صفا ۱۶۰
انصاف؛ اصلی اساسی در برخوردها ۱۶۱
نرمی با مردم ۱۶۱
برتری دل‌رحمی ۱۶۱
اهل وفا ۱۶۲
صفای اولیا ۱۶۲
برخورد مرحمتی ۱۶۲
مهربانی و آزادی ۱۶۵
حرمت مسلمان ۱۶۶
گمراه و گمراه‌کننده ۱۶۷
خداخواهی و مردم‌داری ۱۶۸
حقوق شهروندی ۱۷۰
آزادمنشی در زندگی ۱۷۱

تربیت زن و فرزند ۱۷۱
برخورد نامناسب با کودک ۱۷۶
تربیت موفق ۱۷۷
هوشمندی بچه‌های امروز ۱۷۷
تنبیه فرزند ۱۷۸
صفر یا صد! ۱۷۹
قدرناشناسی ۱۷۹
اصلاح نسل ۱۸۰
شیرینی دختر بچه‌ها ۱۸۰
حقوق همسر و ملت ۱۸۱
مهربانی پدر و مادر ۱۸۱
نقش مادر در تربیت فرزند ۱۸۲
عشق و شهوت ۱۸۳
عادت به حرام ۱۸۴
مستضعفان ۱۸۴
مظهر غیرت ۱۸۵
سجده بر شوهر ۱۸۵
خلقت زن ۱۸۶
مسؤولیت‌پذیری زن ۱۸۶
اشتغال زن ۱۸۸
ساعت کاری ۱۸۸
نازایی زنان ۱۸۹
درمان نازایی ۱۸۹
چندهمسری در جامعه‌ی کنونی ۱۹۰

پوشش ۱۹۱
طلاق‌های لازم ۱۹۱
شرط سفره..... ۱۹۲
تفاوت حلال با طیب..... ۱۹۲
ترک واجب و اقبال به مستحب..... ۱۹۲
راه‌های جذب غذا ۱۹۳
گوارایی غذا با فعالیت متناسب..... ۱۹۴
عقل و معده ۱۹۵
رژیم غذایی ۱۹۵
سبکی و سنگینی خوراکی‌ها ۱۹۶
شیر مادر ۱۹۸
منابع نامحدود تغذیه ۱۹۹
ارزش صبحانه ۲۰۰
خوش‌مزگی خوراکی‌ها..... ۲۰۱
وسعت رزق و روزی..... ۲۰۱
پیاز و عسل..... ۲۰۱
مدیریت غذا..... ۲۰۲
حرمت شراب..... ۲۰۲
مستی شراب گردو ۲۰۳
چاشنی غذا ۲۰۴
ویژگی تلخی خیار..... ۲۰۴
دوای ضعف اعصاب ۲۰۴
خرما و انگور ۲۰۵
خوردن سرمایه‌دارها ۲۰۵

اسپند ۲۰۶
زعفران ۲۰۶
خنکای آب ۲۰۶
انواع کام‌ها و غذاها ۲۰۷
بدن قوی ۲۰۸
حلال درمانی ۲۰۸
آداب چای ۲۰۸
آب و سیب صبحانه ۲۰۹
شیر فسادناپذیر ۲۱۰
کباب ایرانی ۲۱۰
شیوه‌ی طبخ آب‌گوشت ۲۱۰
حکمت و طب ۲۱۱
اهمیت نظافت ۲۱۱
فرزند زیبا معلول نشاط و شادمانی ۲۱۲
اهمیت ورزش ۲۱۲
لزوم ورزش ۲۱۳
علت پادرد ۲۱۳
دو هوا شدن ۲۱۴
لباس شب ۲۱۶
لباس بهشتی ۲۱۷
ساده و تمیز ۲۱۷
رابطه‌ی طهارت و تمیزی ۲۱۸
ویژگی رهبر و مرجع ۲۱۸
مناصب حکومتی ۲۱۹

اقتدار و بازدارندگی ۲۱۹
دزدان آبرومند ۲۲۰
اخلاق بزرگ‌منشانه..... ۲۲۱
تفرقه و زیان‌های آن ۲۲۱
ریشه‌ی مفاسد ۲۲۲
عایشه..... ۲۲۵
مهم‌ترین علامت مؤمن..... ۲۲۵
مسیر فیض خدا ۲۲۵
دل‌شکسته‌ی غریب ۲۲۶
کیمیای دل فقیر ۲۲۶
بدهکار مقتدران ۲۲۶
زندگی متعادل نوابغ در جوامع نابالغ ۲۲۶
زبان بدن..... ۲۲۷
روان‌شناسی در بازار..... ۲۲۷
استضعاف بندگان ۲۲۸
سهم یتیمان..... ۲۲۸
مشاهد مشرّفه و فقیران..... ۲۲۹
بهره‌های انفاق ۲۲۹
سفاهت منافقان ۲۳۰
گناه ایجاد خوف و هراس..... ۲۳۱
خیر و شرهای پنهان ۲۳۱
امان از آدمی‌زاد ۲۳۲
نزدیکی کافر به مرتبه‌ی حیوانی ۲۳۳
کوتاهی یکی و بزرگی دیگری ۲۳۳

انسان ضعیف و دروغ بسیار ۲۳۴
بهترین در بدترین ۲۳۴
کار بی‌حساب..... ۲۳۵
علت حرمت سحر و جادو ۲۳۵
کمال بودن قدرت بر گناه ۲۳۶
گناه بزرگ..... ۲۳۷
گنه‌کاران دل‌شکسته..... ۲۳۷
گناه آهنگر و مجازات مسگر ۲۳۸
سه شغل پر درآمد ۲۳۸
دل هوس‌باز ۲۳۹
استجماع..... ۲۳۹
نیکی به خویش ۲۳۹
رضایت دو سویه ۲۴۰
کبر و تکبر ۲۴۰
سنگ و شیشه..... ۲۴۱
بخل ریشه‌دار..... ۲۴۱
فقر و فخر..... ۲۴۲
خدمت ریایی..... ۲۴۲
خاطره‌ها..... ۲۴۲
جست و جوی گنج ۲۴۳
ویژگی‌های بلا ۲۴۳
مکتب اومانیستی ۲۴۴
ابتلای معکوس ۲۴۴
نگاه به بخشش..... ۲۴۶

تقلید ۲۴۶
نماز در ساعت اداری ۲۴۸
بلندگوی مساجد ۲۵۱
وضو در دستشویی ۲۵۱
از نشانه‌های هاری ۲۵۱
برداشت درست از زهد ۲۵۲
غم و شادی ۲۵۲
شهید و شهود ۲۵۳
اقتدار جانبازان ۲۵۳
مبادی اراده ۲۵۴
سعادت بشر ۲۵۴
صبر بر معصیت ۲۵۴
خوبی شرآلود ۲۵۵
رگ غیرت ۲۵۵
تعبیر خواب ۲۵۵
رؤیت حوادث پیش از پیشامد آن ۲۵۷
ارزش تولید ۲۵۸
ویروس دنیاخواهی ۲۵۸
توقعات نابجا ۲۵۸
خاک کاشان و لزوم کار مضاعف ۲۵۹
فضایل ترک‌ها ۲۵۹
لزوم رشد علوم انسانی ۲۶۰
روش تحقیق ۲۶۱
میزان حجیت سیره‌ی معصومین علیهم‌السلام ۲۶۱

طواف بی‌ولایت ۲۶۱
نیاز عقل و قدرت‌های مادی به دین ۲۶۲
بازیابی توان عقل ۲۶۲
تفاوت عقل و عشق..... ۲۶۳
هماهنگی عقیده با حقیقت..... ۲۶۳
اتحاد با علم و عقل..... ۲۶۳
حقیقت واحد و نظریه‌های متعدد..... ۲۶۴
کلاه ترمه و نقد علمی ۲۶۴
بی‌مهری به بزرگان ۲۶۴
تربیت خصوصی ۲۶۵
تیغ‌کشان ماهر..... ۲۶۵
پیرایه‌های دینی..... ۲۶۶
علم و عمل..... ۲۶۶
علم و اثر ۲۶۷
رابطه‌ی عمل و علم..... ۲۶۷
رغبت به دین ۲۶۷
کتاب «فصوص الحکم» ۲۶۸
صاحب علم و معرفت ۲۶۹
مانند دیگران..... ۲۷۰
لغو حکم دینی ۲۷۰
حفظ حریم دیگران..... ۲۷۰
امید در تبلیغ..... ۲۷۱
رابطه‌ی شاگرد با استاد..... ۲۷۱
حکمت حلال‌های الهی ۲۷۲

زیان موعظه‌ی بسیار ۲۷۲
نقصان کمال ۲۷۳
احکام ارشادی ۲۷۳
چیرگی هدف انبیا ۲۷۳
مراتب حکم ۲۷۴
جهاد ابتدایی ۲۷۴
عالم مردمی ۲۷۵
صاحبان دانش و عالمان ۲۷۵
ارتداد مسلمانان اولی ۲۷۶
خودکار بیت المال و اختلاس میلیاردی ۲۷۷
مرز نفوذ بر مال ۲۷۸
حکم مرتد ۲۷۸
کم‌کاری دین‌مداران و شکایت ظالمان ۲۸۲
دلهره‌ی اجرای حدود ۲۸۲
واکاوی واژه‌ی قصاص ۲۸۵
آلات فرامادی قتل ۲۸۷
حکم یکی برای همه ۲۸۷
مبارزه با برده‌داری ۲۸۸
لزوم مجتهد نبودن قاضی ۲۸۸
نگاه تجاوزگرانه ۲۸۸
حجیت قسم ۲۸۹
رفتارهای ناهمگون ۲۸۹
داد و بیداد ۲۸۹
کار کاربردی ۲۹۰

طبعی بودن پیمودن راه راست ۲۹۱
دل‌بستگی به خداوند ۲۹۱
مدیر ناکارآمد ۲۹۳
نعمت فراموشی ۲۹۳
کمک از گذشته برای حرکت آینده ۲۹۳
راه کمال؛ هم‌درکی با اهل درد ۲۹۴
تخصیص اشتباه ۲۹۵
معرفت بی‌خطر و آرام ۲۹۶
سختی راه حق ۲۹۶

پیش‌گفتار

چشمه‌های کتاب حاضر که به چهارصد و هشت منبع جوششی می‌رسد بر آن است تا با معارف خود، آب زندگی دایمی و جاودان را که مبتنی بر سلامت دنیوی و سعادت اخروی است به خواننده‌ی محترم تقدیم دارد. چشمه‌هایی که از ذات حق تعالی، غیب و هویت ساری تا اسما و صفات خداوند و به تعبیر مختصر از یکتاشناسی می‌گوید و نیز راه و رسم بندگی، عبادت و یکتاپرستی را بیان می‌دارد و برخی از اسرار قرآن کریم را توضیح می‌دهد. نوشتار پیش رو از ذکر می‌گوید، ارزش دنیا را خاطرنشان می‌نماید و انسان‌شناسی را چشمه چشمه می‌نماید و سیاحت مرغزار پدیده‌های ماورایی را برای خواننده‌ی آن فراهم می‌آورد. سرّ قَدَر و مراتب متفاوت پدیده‌های هستی را می‌شناسد. چشمه‌هایی از آن نیز مرگ، سکرات موت، برزخ و قیامت را تابلو تابلو راهنما می‌گردد. بخش دیگری از مطالب این کتاب، آداب مردم‌داری را آموزش می‌دهد و برخی از اصول اساسی در روابط اجتماعی و نیز در رابطه با همسرداری و تربیت فرزند و نحوه‌ی خانه‌داری و مهندسی تغدیه تا فضایل و رذایل اخلاقی و نظام بایسته‌ی تحصیل را یادآور می‌گردد.

سعی شده است این کتاب، جامعی از مباحث هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و فرجام‌شناسی را با خود در فضایی نوآورانه و منظم داشته باشد بدون آن که درگیر برخی از قوانین خشک شود که سوهان روح خواننده می‌گردد، بلکه او با خنکای هر چشمه، خاطری خوش داشته باشد که به خرمی و بهجتِ آبِ چشمه‌ای به چشمه‌ی دیگر وارد می‌شود.

مجموع این شناخت‌ها سبب می‌شود نفس آدمی راه صواب و سلامت دنیوی و نیز مسیر سعادت اخروی خود را بیابد و خواننده‌ی گرامی، مهم‌ترین اصول و قواعد دانش زندگی را به صورت جامع و بدیع در دست داشته باشد.

باید توجه داشت کسی که دانش زندگی را نمی‌داند ناخواسته و بدون آن که متوجه باشد بدترین ظلم‌ها را به همسر، فرزندان و نزدیکان خود وارد می‌آورد. این دانش، معرفت و آگاهی است که می‌تواند انسان را از ظلم‌های ناخودآگاه باز دارد. باید توجه داشت دانش زندگی مراتب دارد: ﴿**وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ**﴾ و چنین نیست که کسی با آگاهی‌هایی که دارد به ژرفای آن رسیده باشد، بلکه این دانش حد یقف و ایستار ندارد و باید دانش خود را در این زمینه همواره به‌روز نمود و کتاب حاضر نیز تلاشی نسبی اما نو، تازه، کارآمد و از همه مهم‌تر متقن به دلایل تجربی و عقلی در این رابطه به شمار می‌رود.

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین

چشمه‌ی ﴿۱﴾

شناسنامه‌ی پروردگار

سوره‌ی توحید شناسنامه‌ی حضرت حق است: نام: ﴿**هُوَ اللَّهُ**﴾. نام خانوادگی: ﴿**أَحَدٌ**﴾. نام فرزندان: ﴿**لَمْ يَلِدْ**﴾؛ بدون فرزند. نام پدر و مادر: ﴿**وَلَمْ يُولَدْ**﴾؛ بدون پدر و مادر. تاریخ تولد و وفات: ﴿**الصَّمَدُ**﴾؛ او پر است و اول و آخری برای او نیست. نام همسر: ﴿**وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ**﴾؛ بدون همسر و کفو است.

چشمه‌ی ﴿۲﴾

وصول به ذات

وصول به ذات حق‌تعالی که مقامی است که اسم و رسمی بر نمی‌تابد برای عارف محقق و متشخص ممکن است که جز برخی از انبیا و اولیا یا بعضی از محبوبان نیست اما درک ذات هرگز در دیدرس عقل و اندیشه نیست و خرد آدمی نمی‌تواند درکی فراتر از پدیده‌ها و نعمت‌ها که مقام فعل است داشته باشد. عارف در این مقام به جایی می‌رسد که تعین را از خویش بر می‌دارد و با آن دلبر یکی اندر بی‌بدن می‌شود.

تفکر بُرد متوسط است که تنها افعال و نعمت‌های خداوند را در حیطه‌ی خود دارد. هرچه در خاطر آدمی آید غیر خدایی است که حد و مرزی ندارد، چیزی مانند او نیست و خاطرها او را درک نکند. چگونه خاطرها او را درک کند در صورتی که او خلاف آن‌چه است که به تعقل آید و در خاطر نقش بندد. درباره‌ی خدا عقل همین قدر می‌تواند تصور داشته باشد که او چیزی است که حقیقت وی درک نشود و حدی ندارد و وصول به ذات حضرت باری تعالی بُردی بلند را می‌طلبد که در توان اندیشه نیست و آن گستره‌ی دل و عشق است که می‌تواند به قدر توان به ذات حضرت حق تعالی وصول یابد اما وصول به کنه ذات برای هیچ کس مقدور نیست و کنزی مخفی برای حق تعالی است.

کسی می‌تواند به مقام ذات الهی رسد که تمام خلعت خود را کنار گذاشته باشد، بر این اساس، رسیدن به آن، عمل می‌خواهد نه اندیشه. نهی از اندیشیدن در ذات هم از همین روست: چرا که جای اندیشیدن نیست، بلکه جای رفتن است. رفتنی که ریختن خون از شاهرگ گردن را می‌طلبد. برای نمونه، امام حسین علیه‌السلام حضرت علی اصغر علیه‌السلام را بر دست خود بلند نمود و به میدان آورد؛ چرا که سفر از ذات به ذات جز کشته شدن چیز دیگری ندارد.

چشمه‌ی ﴿۳﴾

پناه به شمشیرها

سیر بالله و فی الله چنان دشوار است که امام حسین علیه‌السلام در این سیر به

شمشیرها پناه می‌برد و ندای حال: «**فیا سیوف خذینی**»[1] سر می‌دهد و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام آهنگ: «**فزت وربّ الکعبة**»[2] بر می‌آورد.

چشمه‌ی ﴿۴﴾

غیب و هویت ساری

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ**﴾[3]. بر اساس این آیه‌ی شریفه، تمامی عوالم در هویت و معیت حق تعالی پنهان است و از این نظرگاه «غیب» می‌باشد و بر این اساس باید گفت غیب در مقابل شهادت نیست و با هم تقابلی ندارد و شهادت از زیرمجموعه‌ی غیب است. البته، غیب وصف خلقی است وگرنه برای خداوند غیبی نیست و حضور مطلق است.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام با توجه به معیت قیومی و هویت ساری خداوند است که حق تعالی را چنین معرفی می‌فرماید: «خداوند داخل اشیاست اما نه به ممازجت و درآمیختگی با آنان و خارج از اشیاست نه به صورت مفارقت و جدایی».

همه‌ی عالم غیب مطلق است و معیت حق تعالی تمامی آن را در بر نموده است. این گونه است که خداوند متعال در همه‌ی عوالم هست و در هر عالمی به چهره‌ای است. وقتی در جبروت است یک خداست و وقتی در ملکوت می‌رسد یک خدا و وقتی به ناسوت می‌رسد داخل در

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱.
۲. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۳۸۵.
۳. حدید / ۴.

اشیاست ولی بدون ممازجت با اشیا و خارج از اشیاست ولی نه به مفارقت؛ همان‌طور که ملایکه‌ی هر عالم با دیگر عوالم تفاوت دارد و در هر عالمی از جنس مطابق با آن عالم می‌باشند؛ چنان‌چه فرشتگان بهشت و جهنم با هم تفاوت دارند.

خداوند متعال داخل در هر چیزی است در تمامی عوالم از جبروت و ملکوت گرفته تا ناسوت و این دخول همان تعین حق در اشیاست. خداوند هم در مرتبه‌ی نزول و خلقی که مرتبه‌ی آفرینش است با هر پدیده‌ای است و هم در مرتبه‌ی صعود که مرتبه‌ی جزاست و سعادت، شقاوت و فعلیت اشیا در آن شکل می‌گیرد، و در هر دو قوس، با تمامی آن‌ها معیت قیومی و هویت ساری دارد و عارف کسی است که خداوند را در تمامی تعینات می‌بیند و مشاهده می‌کند که خداوند با هر ذره‌ای در راه است و با هر پدیده‌ای است که لقمه را می‌جود، و نفس می‌کشد و سخن می‌گوید و اوست که می‌جود و نفس می‌کشد و سخن می‌گوید و گفته نیز اوست و آن که از دیدن این حقیقت بی‌بهره است مصداق:«**عمیت عین لا تراك**» است و نابینایی در لباس بینا و انسانی عادی و معمولی است و آن که در ذهن و پندار خود چنین می‌اندیشد عالِم است.

چشمه‌ی ﴿۵﴾

علم حق‌تعالی

خداوند بر همه چیز آگاه است. حق تعالی از هر چیزی و از هر ذره‌ای بر تمامی ذرات آگاهی دارد. علم حضرت پروردگار را می‌توان به اتاق آیینه‌ای زلیخا تشبیه نمود که از هر آینه و سوی آن، هر جای این اتاق دیده

می‌شود. در واقع، هستی علم خداوند است.

در مقام احدیت، علم به مخلوقات به توسط اعیان ثابته نیست چرا که اعیان ثابته مثار کثرت است، بلکه علم خداوند به ذات خویش با علم او به فعلش برابر می‌باشد.

برخی علم خداوند متعال را اجمالی، برخی تفصیلی، گروهی انفصالی و بعضی اتصالی و عده‌ای نیز تابعی پنداشته‌اند. بسیاری از این گروه‌ها علم خداوند را با الفاظ کثرتی آورده‌اند و خداوند را ناخواسته همانند یک قوطی پنداشته‌اند که پدیده‌های هستی هم‌چون سنگ‌ریزه‌های درون آن است. پدیده‌های هستی نه ملاصق حق هستند، نه با او اتحاد دارند و نه داخل در اویند بلکه هر آن‌چه بالاست وقتی ظهور پیدا می‌کند خلق یا علم می‌شود. بنابراین هستی علم پروردگار است. به تعبیر دیگر، هرچه هست حق است. تعیّن او اسما و صفات است و تعیّن تعیّن او فعل. همه‌ی هستی، علم پروردگار است اگر بدون تعیّن دیده شود و در مرتبه‌ی خلقی همراه با تعیّن است. اگر به «الله» تعیّن داده شود، بت‌پرستی است ولی اگر سنگ بدون تعیّن لحاظ شود، حق‌پرستی است. خداوند هر جا که هست ظهور دارد حتی در لاتعیّن که ظهور لاتعیّن در آن دارد.

باید توجه داشت تحقق اسما و اوصاف الهی به نموداری هیچ پدیده‌ای وابسته نیست و او بی‌نیاز مطلق است: ﴿**فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**﴾[1]. خداوند حقیقتی است جامع همه‌ی اسما و صفات که ظهور می‌یابد و همانند نقاشی است که اگر نقش نیز نزند باز نقاش است.

۱. آل عمران / ۹۷.

چشمه‌ی ﴿۶﴾

نوآوری خداوند

خداوند متعال همواره «مُبدع» و نوآور است و تکراری در کارهای او نیست، از این رو هر پدیده و آفریده‌ای دُردانه‌ی حق تعالی می‌باشد و چیزی و کسی نمی‌تواند جای دیگری را بگیرد. هر پدیده‌ای منحصر است و هر یک معجزه‌ای خاص است. معجزه‌ای که دیگر نمی‌توان مانند آن آورد. همان‌طور که اثر انگشت هر کسی منحصر به فرد است، تمام اجزا و سلول‌های او منحصر به فرد است، بلکه از ریگ‌های بیابان تا فرشتگان عرش رحمان و بالاتر، همه و همه همین وصف را دارند و نو می‌باشند و نو بودن آنان هر لحظه تکرار می‌شود.

عالم ناسوت نیز چنین نیست که یک بار برای همیشه‌ی عمر خود ساخته شده باشد، بلکه بی‌نهایت بار است که این آسمان و زمین به وجود آمده، قیامت آن برپا شده و باز هم چنین خواهد بود؛ چرا که خداوند خود ازلی و ابدی است و از ازل تا ابد آفریده داشته و خواهد داشت و خداوند چونان پری‌چهره‌ای است که از مستی عشق، تاب مستوری ندارد. خداوند متعال حب ذاتی دارد و نه غیری. از این رو نیافریده است تا جود داشته باشد، بلکه چون عاشق است، می‌آفریند و آفرینش به عشق است و نه به جود.

همه‌ی عالم همواره در حال نو شدن است اما در میان این همه نو شدن‌ها لحظه‌هایی است که باید آن را غنیمت شمرد و آن را به نیکی دریافت. لحظه‌هایی که بسیار هم اندک است.

در این میان آن‌چه جالب توجه است این است که گوناگونی آفریده‌ها در همه چیز آنان است. انسان‌ها افزون بر تفاوت در شکل و قیافه، صداهای متفاوتی نیز دارند. تاکنون میلیون‌ها رنگ شناسایی شده است. تنوع چنان است که یک پدیده همه چیز را درون خود دارد. عالم وجود مرز ندارد و برای همه امکان دارد که همه چیز شوند. البته این کار نیاز به نظام و برنامه دارد و گتره‌ای نیست و روزی علم بشر به کشف این نظام خواهد انجامید.

تنوع حتی در رؤیت حق تعالی نیز وجود دارد. هیچ ذره‌ای از هستی در آینه بودن برای حق همانند هیچ ذره‌ی دیگر نیست و حق تعالی خود را در هر ذره‌ای به گونه‌ای می‌بیند که در ذره‌ی دیگر نمی‌بیند وگرنه جز یک ذره همه چیز اضافه و زیادی بود.

همه اشیایی یک ذره قانونی است که می‌گوید یک ذره در شدت، قوت و حدّت هیچ تفاوتی با درّه ندارد؛ زیرا توان ماده در کمیت نیست بلکه در کیفیت است و یک ذره قدرت تحویل و تبدل به نامتناهی شکل و ذره را دارد و نمی‌توان آن را محدود ساخت و تنوع آن پایانی ندارد.

دین خداوند نیز تنوع را در خود دارد و عبادتی مانند نماز نیز اجزای متنوعی از رکعت‌ها، قیام، رکوع، سجده، تشهد و سلام را دارد. خداوند اگر تنوع را نمی‌خواست، به آن امر نمی‌کرد.

جامعه‌ی اسلامی نیز باید تنوع را یکی از اصول خود قرار دهد و مراتب متفاوت ایمان را به تمامی افراد جامعه ارایه دهد و نباید انتظار داشت همه اهل نماز شب باشند. از روایاتی که حکم دعوای ذمی و مسلمان را بیان می‌دارد لزوم وجود تنوع در دین و این که دین اسلام می‌تواند ادیان گوناگونی را در خود جای دهد برداشت می‌شود. جامعه‌ای

که تنوع در آن نباشد دچار تهوع می‌گردد و مسلمان‌زدایی در آن صورت می‌گیرد. البته تبیین تنوعی که در دین است نباید به ایجاد بدعت و التقاط بینجامد و نباید اصول اساسی نظام اسلامی را در خطر بیاندازد. دوری از افراط و تفریط و داشتن حد میانه و اعتدالی در این زمینه بسیار دشوار است و ایدئولوگ و مجتهد نظریه‌پرداز بسیار قوی را می‌طلبد.

چشمه‌ی ﴿۷﴾

اسمای تفضیلی حق تعالی

اسمای تفضیلی که در قرآن کریم به صورت اسم تفضیل آمده است، معنای برتری ندارد و به معنای ذاتی بودن این اسما و اوصاف برای حضرت حق تعالی است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿**إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ**﴾[1] که به معنای برتری در دانایی و آگاهی نیست و ذاتی بودن علم حق تعالی را می‌رساند.

چشمه‌ی ﴿۸﴾

اسمای ثانوی حق تعالی

در قرآن کریم، برخی از آیات وجود دارد که از آن، جبر برداشت می‌شود؛ مانند دو آیه‌ی: ﴿**خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ**﴾[2] و ﴿**وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً**﴾[3].

۱. مائده / ۱۰۹.
۲. البقرة/ ۷.
۳. جاثیه / ۲۳.

وقتی خداوند بر دل کسی مهر می‌نهد، دیگر نمی‌توان آن دل را گشود. وقتی خداوند کسی را گمراه کند، دیگر نمی‌توان او را به هدایت رساند، در این صورت، جبر است که بر چنین افرادی حاکم است.

خداوند متعال جبار به معنای زورگو نیست چرا که جبر ظلم است و خداوند ظالم نیست و کوچک‌ترین ظلمی در حق دیگران از ناحیه‌ی خداوند او را ظلّام می‌سازد، حال آن که خداوند می‌فرماید: ﴿**وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ**﴾[1].

باید توجه داشت خداوند متعال دوگونه اسما و در نتیجه دوگونه فعل دارد: اسمای جمالی و دو دیگر اسمای جلالی. اسمای جمالی اسمایی است که خداوند از لطف خویش و بدون توجه به عملکرد بنده آن را مبذول می‌دارد و کاری که با آن انجام می‌شود به پیشینه توجه ندارد. برای نمونه، خداوند رازق است و به همه بدون توجه به عمل آنان و بدون لحاظ کفر و ایمان، به آنان روزی می‌رساند. چنین اسمایی ذاتی و اولی است. البته اوصاف الهی خواه از این قسم باشد یا از اسمای ثانوی همه ذاتی است و حضرت پروردگار صفت زاید و عارضی ندارد. از این رو خداوند خالق است قبل از هر مخلوق، و رازق است قبل از هر مرزوق.

در مرتبه‌ی دیگر، اسمایی وجود دارد که جلالی است و عملکرد بنده در بروز و ظهور آن اسما نقش دارد. برای نمونه، خداوند گمراه می‌کند، ختم دل می‌نماید و بر آن مهر می‌زند، عذاب می‌کند و... . این کارها برآمده از اسمای جلالی است و چون بنده خلاف و گناهی کرده است، این اسما ظهور یافته‌اند. همانند پدری که همیشه مهربان است ولی در برابر آزار کودک، عصبانی می‌شود.

---

۱. آل عمران/ ۱۸۲.

لازم به ذکر است اسمای ثانوی همانند اسمای اولی عرضی نیست و ذاتی است و چیزی بر خداوند عارض نمی‌شود اما خداوند ختم دل‌ها، گمراه کنندگی و یا حتی در موردی قتل را به خود نسبت می‌دهد؛ چرا که چیزی از قدرت خداوند متعال خارج نیست و هرچه که بر سر بنده می‌آید به خاطر عملکرد خود اوست و ختم خدا بر دل وی حکم تنفیذ را دارد و مهر نهایی است که بر دل او وارد می‌شود. همانند انتخابات ریاست جمهوری که مردم انتخاب می‌کنند و رهبر آن را تنفیذ می‌کند.

برای توضیح این معنا می‌توان گفت خداوند با تدبیر بنده است که تقدیر می‌کند، از این رو بنده نباید از هیچ تلاش و کوششی دریغ ورزد و باید به جدّ کار نماید و البته به هرچه که تقدیر وی بود راضی باشد؛ هرچند هیچ تقدیری بدون حکمت نیست و نظام مشاعی عالم است که آن را رقم می‌زند. حکایت تقدیر رب و تدبیر عبد به بزازی می‌ماند که پارچه‌ها را متر می‌کند ولی خداوند خود هرجا مقدر بداند قیچی می‌زند. پس باید متر کرد و در هر جا بریده شد شکر گذاشت. خداوند متعال هیچ گاه بدبختی و بدی را برای کسی نمی‌خواهد اما وقتی بنده بدی را برای خویش پسندید، خداوند با اسمای جلالی خویش همان را برای وی پیش می‌آورد.

باید توجه داشت برای ایجاد بلا در سلوک، نباید از اسمای جلالی استفاده کرد؛ زیرا سالک باید در سلوک خود نه در پی عافیت و استراحت باشد و نه در پی بلاو مصیبت، بلکه او باید در برابر آن‌چه خداوند برای او پیش می‌آورد راضی باشد و همان را بخواهد. او همواره به دنبال این است که به وظیفه عمل کند و بدهکار نشود؛ هرچند هر کاری کند باز به پروردگار خویش بدهکارتر می‌گردد.

چشمه‌ی ﴿۹﴾

«حیّ»

اگر خداوند متعال از این که خود «حیّ» است خبر نمی‌داد، بسیاری از متکلمان نمی‌پذیرفتند که خداوند حیات دارد؛ زیرا آنان حیات را بدون موت نمی‌شناسند و آن را با رشد همراه می‌دانند.

چشمه‌ی ﴿۱۰﴾

«آتی»

خداوند متعال در قرآن کریم بارها خود را «آتی» معرفی نموده است: ﴿**وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ**﴾[1]. آتی به معنای آورنده است. خداوند گاه کتاب می‌دهد و گاه حکمت. گاه خاطره‌ی خوشی به ذهن می‌آورد و گاه خاطره‌ی بد. گاه دشمنی را برای انسان می‌آورد و گاه دوست را. چون اوست که همه چیز و همه کس را می‌آورد، اولیای خدا به دشمنان خود هم محبت می‌کنند؛ چرا که آنان را هدیه‌ای از طرف خداوند می‌دانند.

چشمه‌ی ﴿۱۱﴾

«مبدِّل»

«مبدِّل» از اسمای خداوند است. خداوند تبدیل‌های خود را به گونه‌ای پنهانی و با رجال غیب انجام می‌دهد. برای نمونه، ناگهان کسی در لحظه‌ای به زمین می‌خورد یا می‌میرد، بدون این که مباشری در ظاهر دیده

۱. بقره / ۵۳.

شود در حالی که این کار توسط یکی از رجال غیب و با اسم مبدِّل انجام گرفته است. این اسم کسی را که در اوج قدرت و توانمندی است به ناگاه زیر می‌کشد و کسی را که در حالت ضعف و ناامیدی است به فراز می‌برد. البته باید توجه داشت که گاه کم‌ترین کار نیک یا بدی می‌تواند اسمای تبدیلی را آشکار سازد و کسی را فراز یا فرود دهد.

از رجال غیب می‌توان حضرت خضر علیه‌السلام یا فرشتگانی را نام برد که در روز عاشورا به یاری حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام شتافتند اما امام حسین علیه‌السلام به آنان اذن یاری نداد و خواست عاشقی پیشه نماید. حضرت خضر علیه‌السلام نیز که از اولیای باطن است همواره و هم‌اکنون نیز تصرفاتی دارد که حضرت موسی علیه‌السلام تنها سه مورد آن را مشاهده نمود و طاقت از کف نهاد.

برای این که کسی از این اسما آسیب نبیند باید نخست حرمت اسمای مبدله را نگاه داشت و هیچ گاه خود را به ظلم یا گناهی آلوده ننمود و به ویژه دل ضعیفی را نلرزاند یا آن را نشکست، کارهای خیر خود را پنهان نمود و بدون این که دیگران در حق ما خوبی کنند، به آنان نیکی کرد. هم‌چنین از اسمای جمالی همانند «یا لطیف و یا کریم» استفاده نمود تا حوادث غیر عادی از زندگی ما دور نگاه داشته شود.

اسمای مبدله تنها در طلسمات به عنوان دست‌یار مورد استفاده قرار می‌گیرد و کسی که آن را به عنوان ذکر استفاده کند به خباثت باطنی می‌گراید. این اسما مخصوص حضرت پروردگار است.

چشمه‌ی ﴿۱۲﴾

«مبارک»

از نام‌های حضرت حق «مبارک» به معنای برکت دهنده است: ﴿**تَبَارَكَ**

اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾[1]. البته خداوند خود «بارک» و «تبارک» است. در این نام، فراوانی رحمت و خیر نهفته است و در قرآن کریم ۳۲ مورد از آن یاد شده که تمامی برای حضرت حق کاربرد دارد و هیچ مورد خلقی در آن وجود ندارد. این اسم رشد و نموّ، خیر و عشق را می‌رساند و در ۳۲ مورد یاد شده، چیزی که برکت داده شده بسیار قابل توجه است. برای نمونه، خداوند به زمین برکت داده است ﴿**الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ**﴾[2]، از این رو بهترین کُره برای سکونت آدمی است و اکسیژن آن موجب پیدایش حیات، آن هم با تنوعی بی‌نهایت شده است و در این همه کهکشان با بی‌نهایت ستاره‌ای که دارد، زمین دردانه است.

مورد دیگری که خداوند به آن برکت داده است اطراف مسجد الاقصی است: ﴿**الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ**﴾[3]، از این رو می‌بینیم بهترین آب و هوا، زیباترین چهره‌ها و حتی ناب‌ترین شراب برای آن منطقه است و بدون دلیل نیست که رژیم اشغالگر اسرائیل از این منطقه دست نمی‌کشد. سخن گفتن از این ۳۲ مورد به درازا می‌کشد و باید آن را در مقام خود دید.

چشمه‌ی ﴿۱۳﴾

«دایم»، «دهر» و «سرمد»

«سرمد» همیشگی یکسان و بدون فراز و نشیب را گویند. «دایم»

---

۱. اعراف / ۵۴.
۲. انبیاء / ۷۱.
۳. اسراء / ۱.

همیشگی همراه با فراز و نشیب است و وحدت رویه ندارد. دهر به معنای زمانی طولانی و گسترده است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ**﴾[1].

در سوره طه نیز دهر به معنای زمانی دراز آمده است: ﴿**هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً**﴾[2].

«سرمد» نیز چنین است: ﴿**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ**﴾.

در این آیه، «سرمد» با شرط «إن» آمده است که می‌رساند در خلق استعمال نمی‌شود و وصفی حقی است و بر خلق به صورت تعلیقی کاربرد دارد.

چشمه‌ی ﴿۱۴﴾

«حکیم»

می‌گویند:

چو ایزد زحکمت ببندد دری زرحمت گشاید درِ دیگری

حکمت خداوند همیشه چنین اقتضایی ندارد و پیش می‌آید که:

چو ایزد زحکمت ببندد دری زرحمت زند قفل محکم‌تری

چنین قفل‌هایی برای کسانی است که باید جلا یابند تا در کوران حوادث بتوانند خویشتن‌دار باشند. همان‌طور که گاه سرّ قدر چنین اقتضایی دارد و خیر هر کسی همان است که برای او پیش آمده است.

---

۱. جاثیه / ۲۴.

۲. الإنسان / ۱.

چشمه‌ی ﴿۱۵﴾

«غنی»

خداوند فرموده است: ﴿وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ﴾[۱]. خداوند متعال از همه حتی از انبیا و اولیای خود و حتی از قرآن کریم و حتی از اثبات بی‌نیاز است، و هرچه هست برای بندگان است که فایده دارد و در نهایت به آنان می‌رسد.

چشمه‌ی ﴿۱۶﴾

«ماکر»

﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾[۲]. ماکر از اسمای ذاتی ثانوی است و خداوند به صورت اولی به کسی مکر نمی‌کند. مکر بر دو قسم است: یکی از سر نامردی و حقه‌بازی است و دیگری از سر مردانگی است که به طرف مقابل به همان اندازه که مکر نموده یا کم‌تر از آن مکر می‌شود و به جای سیلی که خورده است، تلنگر وارد می‌آورد. خداوند بهترین مکرکنندگان است و در مکر خویش به کسی ظلم روا نمی‌دارد، حتی کوچک‌ترین ظلم و البته چنان مکر می‌کند که فرد ظالم به هیچ وجه متوجه نمی‌شود که در حال فریب خوردن است.

---

۱. بقره / ۲۶۳.
۲. آل عمران / ۱۵۴.

چشمه‌ی ﴿۱۷﴾

«عادل»

خداوند اگر کم‌تر از کم‌تری و کوچک‌تر از ذره‌ای به کسی ظلم کند، خدا نیست. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ**﴾[1].

چشمه‌ی ﴿۱۸﴾

صفات سلبی

آن‌چه کلامیان به عنوان صفت‌های سلبی برای خداوند می‌شمرند، جز انتزاعات ذهنی چیزی نیست. خداوند عالمیان جز صفات وجودی چیزی ندارد. خداوند متعال قادر و تواناست و ضعیف نبودن چیزی نیست که برای حضرت پروردگار باشد.

چشمه‌ی ﴿۱۹﴾

صفات عرضی

نه تنها خداوند اوصاف سلبی ندارد، بلکه اوصاف عرضی نیز ندارد. تمامی صفات حق تعالی ذاتی است چرا که چیزی بر وی عارض نمی‌شود. همان‌طور که لطف او ذاتی است قهر او نیز ذاتی است اما در مرتبه‌ی ظهور متفاوت است؛ بدین گونه که مهر حق جز رحمت عام او دلیل نمی‌خواهد ولی قهر او به خاطر کردار ناپسند بنده است.

---

۱. آل عمران / ۱۸۲.

چشمه‌ی ﴿۲۰﴾

حیث خلقی و حقی

اسمای الهی یا اعیان ثابته و تجلیات به خاطر حیث خلقی آن است که جمع و به صورت کثرتی می‌آید وگرنه از جهت حقی وحدت دارد و فرد است و کثرات در ظهور و در فعل الهی است که پدیدار می‌شود.

در اسمای الهی کثرتی نیست و کثرت در ظهور آن است و چندگانگی آن به اعتبار دولتی است که دارند وگرنه همه‌ی اسما با هم کار می‌کنند و تنها ظهور و غلبه در مقام فعل با یکی از آن‌هاست.

چشمه‌ی ﴿۲۱﴾

نسبت به حق و عبد

آیه‌ی شریفه‌ی : ﴿**فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَناً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**﴾[1] که در آن فعل از بنده نفی می‌شود و دوباره به او نسبت داده می‌شود همانند ذکر حوقله است: «**بحول الله وقوّته أقوم وأقعد**» که در آن فعل هم به عبد نسبت داده شده است و هم به حق. به حق نسبت داده شده به لحاظ حقیقی و به عبد نسبت داده شده است به لحاظ مَظهری.

---

۱. انفال / ۱۷. و شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کشت و چون تیر به‌سوی آنان افکندی تو نیفکندی، بلکه خدا افکند. خدا چنین کرد تا کافران را مغلوب کند و بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو بیازماید. به‌قطع خدا شنوای داناست.

چشمه‌ی ﴿۲۲﴾

اراده‌ی کار و مدد خداوند

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ**﴾[1]. آیه‌ی شریفه می‌فرماید اگر کسی اراده و نیت انجام کاری را نماید، خداوند به او کمک می‌کند و اگر اراده و نیتی برای کاری نداشته باشد، خداوند اسباب هیچ کاری را برای او فراهم نمی‌آورد؛ همان‌طور که اگر کسی قرض خود را نداده است، نمی‌خواسته آن را ادا کند که زمینه‌های پرداخت آن مهیا نشده است.

کراهت خداوند که در این آیه آمده است از اسمای ثانوی است و خداوند در پی عمل بنده است که نسبت به وی کراهت و ناپسندی می‌یابد.

چشمه‌ی ﴿۲۳﴾

اثر حق تعالی

خداوند متعال درباره‌ی عشق زلیخا می‌فرماید: ﴿**قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ**﴾[2].

خداوند ذره‌ای از عشق به دل زلیخا انداخت و او دید آن‌چه را هیچ گاه بدون آن تیر غیبی الهی نمی‌دید. خوب است انسان خود را در تیررس اثر

---

۱. توبه / ۴۶.

۲. یوسف / ۹۱.

پروردگار قرار دهد تا ببیند آن‌چه را که در ذهن کسی نمی‌آید.

چشمه‌ی ﴿۲۴﴾

توحید و آرامش

خوشا به حال آنان که طمع از غیر و از خود بریده‌اند و تنها به خداوند متعال امید دارند و همواره او را شاهد حال خویش و وکیل در کارهای خود می‌بینند و با او معامله می‌کنند. این گروه آرامش روانی بسیاری دارند؛ چرا که اگر خدمتی به دیگری می‌کنند، منتظر نمی‌نشینند تا کسی از آنان تشکر نماید و چشم بر دست کسی ندارند تا برای آنان کف بزند و آن را تلافی و جبران کند. این پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که اگر دشمنی که هر روز بر سر مبارک آن حضرت خاکستر و شکمبه می‌ریخت، روزی نیاید و حضرت را آزار ندهد، حضرت دلتنگ او می‌گردد و به ملاقات وی می‌رود.

به عکس کسانی که دیگران برای آنان بزرگ جلوه می‌کنند و به خدمت دو سویه معتقدند. آنان رنج و عذابی دایمی دارند؛ به ویژه اگر توقع بالایی از او داشته باشند. چنین کسانی خدا را در هنگام کار در نظر ندارند و برای همین نیز بعد از انجام هر کاری، دو درد به سراغ آنان می‌آید: یکی درد رنجی که کشیده‌اند تا کاری را انجام دهند و دیگری درد بی‌مهری و بی‌توجهی دیگران به کار انجام شده را. حال آن که اگر این فرد با خداوند معامله می‌نمود دو سود برده بود: یکی اجر زحمتی که کشیده بود و دیگری آرامش روانی که برای او حاصل می‌شد و منتظر لطف دیگران نمی‌ماند. انتظاری که هم‌چون خوره بر جان او می‌فتد و وی را دل‌آشوب می‌سازد.

چشمه‌ی ﴿۲۵﴾

در نیفتادن با خدا

انسان با هر کسی که در می‌افتد، خدا را برای خویش نگاه دارد و خود را از درگاه او نراند. خداوند آن‌قدر دوست‌داشتنی است که اگر همه او را رد کنند، او کسی را رد نمی‌کند و همواره با آغوش باز پذیرای اوست.

چشمه‌ی ﴿۲۶﴾

آسیب از طریق نقطه‌ی قوّت

خداوند اگر بخواهد به کسی که با حق درگیر است مبارزه کند و آسیبی به او رساند، از قوی‌ترین امتیاز او وارد می‌شود و او را با تلنگری به زیر می‌کشد. همانند فرعون که ادعای خدایی نمود ولی با آب غرق گشت یا مانند نمرود که با پشه‌ای از پای در آمد.

چشمه‌ی ﴿۲۷﴾

همه برای خدا

همه چیز برای خداوند است: ﴿**لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ**﴾[1]؛ هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست.

۱. آل عمران / ۱۲۸.

چشمه‌ی ﴿۲۸﴾

توکل

توکل بر خداوند به معنای واگذار نمودن کار به حضرت حق است. کسی که خود را زنده می‌داند، انسان زنده را بی‌نیاز از وکیل و وصی می‌شمرد و به عمل خود تکیه دارد و نمی‌تواند به خدا توکل نماید. برخی نیز خدا را دیده‌اند اما او را موکّل می‌بینند و نه وکیل، مگر این که هوشمند باشند و در عین موکّل دیدن خدا، او را وکیل نیز بدانند. البته اولیای خدا از باب اطاعت است که خداوند را وکیل می‌گیرند وگرنه خودی ندارند تا برای خود اختیار و وکیلی ببینند.

چشمه‌ی ﴿۲۹﴾

رنگ خدا

اهل دنیا می‌گویند ناخوشایندی تلخ است و خوشایندی شیرین اما عارف می‌گوید هرچه رنگ خدایی داشته باشد شیرین است و جز آن تلخ است هرچند عسل باشد. بنابراین عمده رنگ عمل است و نه خود عمل. عارف می‌گوید اگر حتی کسی نماز بخواند و از آن خوشایند داشته باشد، باید غسل کند و اگر نکاح کند و با قصد قربت باشد، چون رنگ خدایی دارد، گویا به مسجد رفته است.

چشمه‌ی ﴿۳۰﴾

شرط برتری

برتری برای کسی است که ایمان داشته باشد نه آن که تنها از مسلمانی

نامی داشته باشد: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾[1].

چشمه‌ی ﴿۳۱﴾

راضی به قضا

راضی به قضا بودن؛ یعنی داشتن تمکین و پذیرش نسبت به قضای الهی. کسی که زمین می‌خورد، چون بر اساس قوانین عالم ناسوت زمین خورده است راضی به قضای الهی در برابر اصل زمین خوردن وی در این دنیا راضی است ولی چون این فرد زمین خورده و درد دارد با او همدردی می‌کند و به احوال وی رسیدگی دارد؛ هم‌چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سوگ فرزند خویش گریه می‌کردند ولی به قضای الهی نیز راضی بودند چرا که راضی بودن به معنای شادمانی داشتن نیست.

چشمه‌ی ﴿۳۲﴾

تسلیم و رضا

میان تسلیم و رضا تفاوت است و ما بحث کامل آن را در شرح منازل السائرین آورده‌ایم اما چیزی که در این جا می‌خواهیم بگوییم این است که برای بسیاری زشت است که به‌راحتی از رضا صحبت می‌کنند؛ زیرا فردی که درگیر مشکلات صعب نیست و خود را راضی می‌پندارد به خودفریبی گرفتار است. نشانه‌ی رضایت از خداوند این است که کسی یقین نماید خداوند از او راضی است و او کسی است که حتی در کوچک‌ترین کردار

۱. آل عمران / ۱۳۹.

خود و دیگران حق را ببیند. کسی که از بی‌احترامی دیگران نسبت به خود دل‌خور می‌شود و با کم‌ترین اذیتی از ناحیه‌ی دیگران، به وی حمله می‌کند، نمی‌تواند رضایت داشته باشد مگر آن که بحث ارشاد، تربیت و هدایت در میان باشد که ویژه‌ی اولیای الهی است و نه افراد عادی. بحث رضایت را باید در ماجرای خونین کربلا پی گرفت. بسیاری از مقامات عرفانی در روز دهم محرم خود را نمود داده است. در عاشوراست که می‌توان حضور خود خداوند را در برخی از موارد دید بدون آن که کسی حضور داشته باشد و در بعضی موارد نیز قلب امام حسین علیه‌السلام از برخی مصایب به درد می‌آمده است.

چشمه‌ی ﴿۳۳﴾

حق‌شناسی

ما باید حق را بشناسیم و اگر دیدیم کسی حرف حقی دارد همان را بپذیریم. «**اعرف الحق تعرف أهله**» نیز به همین معناست.

چشمه‌ی ﴿۳۴﴾

شناخت حق در دعاها

ادعیه یکی از منابع مهم در شناخت حق تعالی است؛ چرا که روی سخن اهل بیت علیهم‌السلام در دعاها با خداوند بوده است و مسایل ربوبی را بی‌پرده در آن بیان داشته‌اند. ادعیه از مهم‌ترین منابع شناخت مقامات معنوی حضرات معصومین علیهم‌السلام نیز می‌باشد.

چشمه‌ی ﴿۳۵﴾

عارف حقیقی

عارف کسی است که در همین دنیا مرگ، قبر، حشر و قیامت خود را دیده و در آخرت سیر نموده باشد و اوست که می‌تواند از معرفت و عرفان دم بزند وگرنه او کجا و عرفان کجا!

چشمه‌ی ﴿۳۶﴾

طهارت حقیقی

خداوند پاکان را دوست دارد و درباره‌ی آنان می‌فرماید: ﴿**إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**﴾[1] اما این پاکی و طهارت نفس کجا و طهارتی که با خوابی یا با خارج شدن بادی باطل می‌شود کجا؟! فاصله‌ی میان این دو طهارت، از کران تا بی‌کران است.

چشمه‌ی ﴿۳۷﴾

عرفان، فلسفه و کلام

عرفان، فلسفه و کلام هر سه یک علم است اما مراتب و دقت هر یک با دیگری متفاوت است. کلام دانشی است سطحی که از خدا با عنوان خالق و صانع بحث می‌کند. فلسفه از وجود و مراتب آن می‌گوید و خداوند را واجب می‌داند و عرفان نیز از وجود شخصی حق تعالی بحث می‌نماید.

---

۱. بقره / ۲۲۲.

چشمه‌ی ﴿۳۸﴾

خداشناسی صاحبان علوم

اگر انسان خدا را بشناسد، هر درسی که می‌خواند، می‌یابد که خداشناسی می‌آموزد و اگر کسی خدا را نیافته باشد، حتی اگر عرفان بخواند و بر توحید فلسفیدن داشته باشد، خدا را کنار نهاده و در پرده‌ی غفلت فرو خفته است.

چشمه‌ی ﴿۳۹﴾

مدرسه‌ی حق تعالی

کسی که در مدرسه‌ی حق پذیرفته شده و تحت اشراف او تعلیم دیده در زمره‌ی اولیای الهی است و حتی از بسیاری از پیامبران بزرگ علیهم‌السلام بی‌نیاز می‌گردد؛ همان‌طور که خداوند می‌فرماید: ﴿**وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ**﴾[1] و نماز همین مدرسه است.

چشمه‌ی ﴿۴۰﴾

ایمان و عمل صالح

ایمان با عمل صالح است که نمود پیدا می‌کند؛ چرا که ایمان صرف ویزیت عقیده نیست و باید داروی کردار هم مصرف نمود تا به سلامت و سعادت دست یافت.

---

۱. بقره / ۲۸۲.

چشمه‌ی ﴿۴۱﴾

گذشت و بهشت

یکی گذشت می‌کند تا به بهشت رسد و دیگری گذشت می‌کند تا به قرب حق تعالی دست یابد اما اولی با قرب به بهشت از حق دور می‌شود و دومی با قرب به حق به بهشت نیز وصول پیدا می‌کند. به تعبیر دیگر، کسی که برای ترس از جهنم، عبادت خدا را می‌نماید، خدای وی همان جهنم است که اگر نبود او هم عبادتی نداشت و حرمت خدا را پاس نمی‌گفت، کسی هم که به خاطر طمع به بهشت به عبادت حق می‌پردازد چنین است و خدای وی بهشت است. خوشا به حال آن که خدا را نه برای بهشت می‌خواهد و نه برای در امان ماندن از جهنم و تنها دل به او دارد و بس.

بندگی آن است که انسان را به خدا برساند. حال اگر کسی عبادت کند که به موهبتی برسد و نعمتی به دست آورد یا از نقمتی برهد و آسیبی نبیند، او بندگی خدا نکرده بلکه ریاضتی را تحمل نموده است. کسی که تنها بندگی خدا می‌کند، آثار موهبتی آن را می‌بیند و به هر دو می‌رسد؛ همان‌طور که گفته‌اند: چون که صد آید نود هم پیش ماست.

چشمه‌ی ﴿۴۲﴾

ایمان به رازق

آن که برای به دست آوردن روزی به هر دری می‌زند یا خود را به هر حرامی آلوده می‌کند یا دزدی می‌کند، هیچ باور و عقیده ندارد که خداوند رازق است.

چشمه‌ی ﴿۴۳﴾

بندگی و شکرگزاری

عبادت، تعبد نیست تا در آن تحکم باشد، بلکه تشکر است که همراه با شوق و عشق است. کسی که عشق دارد می‌خواهد بهانه‌ای داشته باشد تا با معشوق خود گرم بگیرد آن گونه که کم‌ترین رنجشی در معشوق ایجاد نشود و عبادتی که معشوق خود آن را ترسیم کرده باشد این مهم را به انجام می‌رساند. تشکر و اظهار خشوع و محبت به خدایی که بی‌نهایت است و شمارشی برای نعمت‌های بی‌پایان او و لطفی که به بنده دارد نیست. خدایی که زمین را در زیر پای بنده هموار قرار داد و آسمان را بر سرِ او برافراشت و به او اندامی زیبا و راست‌قامت داد. به او دست داد و برای آن انگشتانی به اندازه‌ها و شکل‌های گوناگون قرار داد تا از عهده‌ی ظریف‌ترین کارها بر آید. به او قدرت اندیشه داد و روح در او دمید تا از آن لذت برد و به افق‌های بالا دست یابد. همسری برای او آفرید تا در کنار وی آرامش یابد و قدرت تسخیر هر چیزی را برای وی فراهم آورد و به او نعمت داد و نعمت داد و نعمت داد که حتی به شماره نمی‌آید تا چه رسد به آن که شکر آن را با عبادت به‌جا آورد. عبادت، نمود تشکر از آفریننده‌ای بی‌انتهاست. عبادتی که خود به بنده آموزش داد و نعمت تعلیم آن نیز شکری می‌طلبد. البته در کنار این تعلیم، هزاران قدرت از قلب، مغز، معده، کلیه، و هزاران حرکت جوانحی و جوارحی با نظمی که در طبیعت است و امنیت و قرار را برای آدمی رقم می‌زند، با تأثیر و تأثری که ژن‌ها و وراثت از نسل‌های گذشته داشته است، همه و همه در کار است تا چنین شکری شکل گیرد.

البته همان‌طور که نعمت‌های الهی برای آدمی قابل شماره نیست، وی از انجام شکرگزاری در برابر آن نیز ناتوان و درمانده است. افزون بر این، هر قدر انسان نعمتی را بیش‌تر بشناسد، نسبت به آن بدهکارتر می‌شود.

تشکر امری عام میان تمامی پدیده‌هاست و هر پدیده‌ای به شیوه‌ای از دیگری شکرگزاری دارد. حیوانی سر تکان می‌دهد و دیگری دُم می‌جنباند. یکی می‌گوید دست شما درد نکند و دیگری به نشانه‌ی تشکر انگشت شصت خویش را نشان می‌دهد و یکی سر خم می‌نماید و دیگری دست می‌بوسد. خداوند نیز برای شکرگزاری عبادت‌های متفاوتی را آورده است که رهنمود نبوی «**صلّوا کما رأیتمونی أصلّي**» نمونه‌ای از آن است.

کسی که عبادت ندارد و طریق شکرگزاری نمی‌پوید این همه نعمت بدون منت را نادیده گرفته و نمک خورده و نمک‌دان شکسته و از ادب انسانی که حتی حیوان‌ها آن را مراعات می‌کنند دور مانده است. از عبادتی که در برابر آن پاداش می‌بیند و چنین نیست که مقابل کرده‌ی ناچیز وی در برابر این همه نعمت، ده‌ها برابر پاداش و نعمت دیگر نباشد.

عبادت را باید در اولیای الهی سراغ گرفت. آنان که با عشق خداباز بوده‌اند. بازی‌هایی که خون خود را برای آن ریخته‌اند. خدایی که بی‌نهایت در بی‌نهایت عوالم، قیامت، مخلوق، بهشت و جهنم داشته و دارد معشوق اولیای الهی است. خداوندی که پدیده‌های خود را بارها و بارها خلق نموده و مزه‌ی مرگ را به آن‌ها چشانده و هر یک را بارها و بارها در مرتبه‌ی دیگری ظهور داده است. هر عالمی برای انسان ابتدای راه قرار دارد، اولی که آخر ندارد و آخری که اول ندارد و نه اولی دارد و نه آخر.

اولیای خداوند با رؤیت خدای چنین زیبایی‌هاست که مدهوش می‌شوند و آن همه عبادت می‌نمایند، عبادتی که خود آن را نمی‌دیدند و از آن شرمنده بودند. اینان نه زورشان به خدا می‌رسد و نه رهاکننده‌ی او هستند، از این رو در راه او کشته می‌شوند و خداوند هم جان آنان را می‌ستاند تا آسوده شوند.

چشمه‌ی ﴿۴۴﴾

تکرارناپذیری عبادات

هیچ کرده و فعلی و هیچ عبادتی تکرارپذیر نیست و از ازل تا به ابد نمی‌توان عبادتی را به تکرار آورد؛ چرا که خداوند هر لحظه در شأنی است و او که ازلی و ابدی است بی‌نهایت شؤون دارد و اگر کسی بپندارد زندگی تکراری دارد یا نماز خود را به تکرار می‌گزارد اشتباه می‌کند. اولیای خدا با عبادت خود، خویش را کمی به آن شأن بی‌نهایت نزدیک می‌سازند و در کمین شؤون می‌نشینند تا لحظه‌ای دیده‌ی خود را به دیدار او تازه‌تر سازند.

یک لحظه غافل از آن شاه نباشی شاید نگهی کرد و تو آگاه نباشی

افزون بر این، عبادت، باشگاهی برای تمرین و تقویت بنده برای رسیدن به یقین است و تمرین‌های پی‌درپی تکرار نیست؛ همان‌طور که اگر ورزش‌کاری یک روز هارتل نزند بدن وی سستی پیدا می‌کند. با این توضیح، عبادت را نمی‌توان امری نمادین و سمبولیک که معنایی نداشته باشد یا نمایشی سیاسی دانست.

چشمه‌ی ﴿۴۵﴾

نگاه‌داشت عمل

به دست آوردن پیروزی هیچ گاه به اهمیت نگاه داشتن پیروزی نیست. در سنجش و محاسبه‌ی کردار نیز مهم این است که بتوان کرده را از آسیب‌ها و آفت‌ها حفظ نمود و خود را از موانع دور داشت که کوچک‌ترین چالشی گاه می‌تواند بزرگ‌ترین کارها و پیروزی‌ها را عقیم سازد. گران‌سنگ‌ترین یاقوت گاه به ضربه‌ی فردی ناشی شکسته می‌شود و ارزش خود را از دست می‌دهد. هیچ گاه برای سنجش کردار به بزرگی و کوچکی آن و نیز به اندکی زمان گذاشته شده به آن نگاه نمی‌کنند که این امور کمی است و حقیقت و ارزش به کیفیت است. این ترازوی دنیاست که کمّی‌سنج است و میزان آخرت به کیفیت عمل نگاه می‌کند؛ پس نباید به ظاهر و کوچکی یا بزرگی عمل نگریست، بلکه باید باطن عمل را دریافت.

برای نمونه، دو گیاه باارزش «ریحان» و «سیب‌زمینی» که این زمان‌ها ارزش آن دانسته نمی‌شود، می‌تواند سلطان گیاهان باشد و چنان گران شود که تنها توان‌گران قدرت خرید آن را داشته باشند اما همین دو گیاه اگر به ویروسی بیماری‌زا آلوده گردد باید آن را کامیون کامیون دورریز نمود.

کسی که دیدی توحیدی و شهودی وحدت‌گرا به عالم دارد و جز ذات خداوند نمی‌بیند و ذات و استقلال را منحصر به او می‌داند، هیچ یک از کردار آدمیان را تفاوت نمی‌نهد؛ همان‌طور که تمایزی میان هیچ یک از پدیده‌ها نمی‌بیند. با این وجود، در محکمه‌ی عدل و رحمت الهی، مهم این است که کرده آلوده به کِرم شرک و ویروس ریا و میکروب طمع و غرض نباشد و آن را چون غده‌ای بدخیم، آلوده نساخته باشد، وگرنه

عمل حتی اگر زیارت خانه‌ی خدا یا دیدار اولیای الهی باشد و میکروب شرک و ریا به آن آسیب رسانده باشد، ارزشی برای آن نیست و عیاری ندارد، اما عمل سالم، حتی اگر آب کردن آفتابه‌ای باشد، قیمتی بی‌شمار می‌یابد؛ به گونه‌ای که در وصف یک نفس آن گفته می‌شود از عمل جن و انس برتر است.

مهم‌ترین آفت عمل و کردار آدمی نیز طمع‌ها و غرض‌هایی است که در لایه‌های آن پنهان می‌شود و آن را از خلوص می‌اندازد. طمع‌هایی بیماری‌زا و مهلک که گاه از ریزاندام‌ها کوچک‌تر است و بدون داشتن چشمی مسلح که نقشه‌های شیطانی نفس را بشناسد، نمی‌توان آن را دید. برای نمونه، ریا برای کسانی است که طمع می‌ورزند، چه طمع در خلق و چه طمع در حق. اینان حاضرند خدا را هم تیغ زنند؛ چرا که در پی منفعت می‌باشند؛ ولی اولیای خدا چون حتی به حضرت حق طمعی ندارند، موضوعی برای ریا ندارند.

اگر کسی خلوص داشته باشد به کسی باج نمی‌دهد و آنان که همواره در پی حفظ آبروی خویش هستند و برای کرم ریا در سیب عمل خود لانه‌گزینی می‌کنند، از این وادی دور می‌باشند؛ زیرا خداوند را فاعل عمل نمی‌دانند و خود را می‌بینند وگرنه به دام ریا گرفتار نمی‌شدند. اهل ریا مشکل توحید دارند وگرنه چنین شرک نمی‌ورزیدند. کسی که با تمجید دیگران خشنود می‌شود و با نکوهش آنان ناراحت و افسرده می‌گردد و کسی که رد احسان دارد و فعل بنده را فعل خداوند نمی‌بیند، بداند هنوز در نهان خود شرک دارد. البته مراد این نیست که به خلق خداوند باید بی‌اعتنا بود، بلکه سخن این است که نباید حالت رسوبی داشت تا از مدح و ذم دیگران دل‌آشوب شد و تغییر کرد.

البته این معنا در هر کرده‌ای جریان دارد، حتی کسی که نفس می‌کشد و

گمان می‌کند که او خود نفس می‌کشد و این فعل، فعل اوست، بداند که او به شرک آلوده است. همین طور است تسبیح خداوند که در حقیقت خداوند خود تسبیح خویش می‌کند ولی آن را به دست اختیار کم‌رمق بنده سپرده است.

چشمه‌ی ﴿۴۶﴾

تفاوت حمد و شکر

حمد، ستایشی ذاتی است و شکر سپاسی است که بعد از نعمت می‌باشد و به تعبیر منطقی عرضی و به اصطلاحی عامی شکمی است.

چشمه‌ی ﴿۴۷﴾

ارزش ایمان

کسی که ایمان ندارد از امنیت دور است و همواره انواع ترس‌ها و تنیدگی‌های روانی بر نفس او چیره است. ترس‌ها و استرس‌های روانی با فراوانی شعبه‌هایی که دارد، با ایمان است که به امنیت و قرار می‌رسد. کسی که مؤمن به خداست، دست‌کم به لحاظ داشتن اطمینان و آرامشی که از ایمان خود به دست می‌آورد منتی بر خدا ندارد که مسلمان و مؤمن شده است؛ همان‌طور که اقدام برای واکسیناسیون و پیش‌گیری در برابر بیماری، سبب نمی‌شود فرد برای مراجعه به پزشک منتی داشته باشد بلکه باید منت پزشک را نیز که سلامتی فرد را تضمین می‌کند به جان خرید.

باید توجه داشت ایمان به داشتن ریش و عصای آبنوس نیست، بلکه

ایمان محتوای عمل است که از باطن به ظاهر می‌گراید و حفظ ظاهر را نیز پاس می‌دارد.

چشمه‌ی ﴿۴۸﴾

هدایت ایصالی

هدایت یا ایصال الی المطلوب است که شخص هدایت‌گر با شما همگام می‌شود و شما را به مقصد می‌رساند و یا تنها صرف ارایه‌ی طریق است و به شما توصیه می‌نماید تا این راه را بروید اما با شما همسفر نمی‌گردد. ما در جای خود گفته‌ایم تمامی هدایت‌های حضرت حق تعالی هدایت ایصالی است و حتی هدایتی که ارایه‌ای پنداشته می‌شود در حقیقت ایصالی است.

چشمه‌ی ﴿۴۹﴾

فقط خدا

فقط خداست که در تمامی پدیده‌ها رخ نموده و جلوه‌گر است. کسی بدون خدا نه می‌تواند لطف کند و نه می‌تواند بغضی داشته باشد.

چشمه‌ی(۵۰)

نفی تعلق

بسیاری از آن‌چه انسان درون خانه نگاه می‌دارد ارزش نگه‌داری ندارد و تنها موجب می‌شود جای وی تنگ و زندگی بر او ضیق شود. خانه‌ی قلب آدمی نیز اگر با تعلقات پر شود، نفس آدمی را به تنگ می‌آورد و او را

به ضعف اعصاب مبتلا می‌سازد. بسیاری از دوستی‌ها و دوستان، خانه، خودرو، کامپیوتر، موبایل و دیگر وابستگی‌ها جز آلوده کردن قلب و تنگ کردن آن کار دیگری نمی‌کند و حکم آشغال را دارد و باید تعلق قلب را از آن زدود. نشانه‌ی تعلق نداشتن نیز این است که میان داشتن و نداشتن تفاوتی نمی‌نهد و از هر هوا و خواهشی خالی است. چنین فردی به داشته‌ها دل‌خوش است و در پی نداشته‌ها نیست و کباب و نان خشک برای او یکی است؛ زیرا او ملأ و پُر است و جایی برای هوا ندارد و به رزق خویش خوش است.

از چیزهایی که می‌تواند انسان را بی‌هوا سازد ابتلا به فقر است. کمبودهای زندگی می‌تواند ریاضتی برای تحقق بی‌هوایی باشد و برای نمونه اگر همسر نامناسب یا فرزند نابابی دارد به گونه‌ای با آنان مهربانانه زندگی کند که گویی ثروتمندترین فرد روزگار است.

ذکر «لا اله الا الله» نیز گناهان را ذوب و هوس‌ها را پاره پاره می‌کند. اگر کسی این ذکر را نگوید، دل وی پس از مدتی چرکین می‌شود.

بی‌هوایی و بی‌تعلقی شروع بندگی است. وقتی انسانی بی‌هوا و بی تعلق می‌گردد، تازه ابتدای بندگی اوست و تنها به بند خداوند بند است. چنین انسانی که هم در داشتن با خداست و هم در نداشتن، از فشار قبر نیز ایمنی دارد و تلخی و سختی آن برای وی نیست؛ چرا که او خود را از هر چیزی کَنده و رها کرده است و دیگر نیازی به فشار برای رهایی ندارد.

انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام در بند هیچ تعلقی نبودند به گونه‌ای که ابتدا شناسنامه‌ی خود را نزد خداوند باطل نمودند و سپس به میان مردم آمدند. آنان چون بی هیچ هوایی بودند هیچ چموشی نسبت به حضرت حق نداشتند. در این‌جا می‌توان چنین تعبیری آورد که خداوند نخست اولیای خود را اخته می‌سازد، سپس همه چیز را به آن‌ها می‌دهد.

چشمه‌ی ﴿۵۱﴾

خداوند عتیقه‌فروش

خداوند با اولیای خود همانند عتیقه و جواهر قیمتی رفتار می‌کند و نه همانند نان نانوایی. نانوا تمامی نان‌های خود را می‌فروشد تا نماند و بیات نشود و میوه‌فروش تمامی میوه‌های خود را هرچه زودتر می‌فروشد تا نماند و پلاسیده و فاسد نگردد؛ اما عتیقه‌فروش سعی می‌کند جواهر قیمتی خود را جایی نگاه دارد تا پس از ده‌ها سال آن را بفروشد؛ چرا که هر قدر بیش‌تر بماند، ارزش بیش‌تری پیدا می‌کند.

چشمه‌ی ﴿۵۲﴾

کمک از قادر مطلق

اگر قرار باشد انسان به کسی دست یازد و از او یاری جوید، هیچ کس سزاوارتر از خداوند متعال که قادر مطلق است نمی‌باشد؛ حتی پیامبران الهی.

چشمه‌ی ﴿۵۳﴾

جایگاه خداوند

خداوند در دل‌های شکسته است. دل‌هایی که بسیار باز و وسیع است.

چشمه‌ی ﴿۵۴﴾

وکیل بودن حق

قرآن کریم، خداوند را وکیل همگان معرفی می‌نماید و وکالت را از بندگان حق تعالی حتی از پیامبران الهی علیهم‌السلام نفی می‌کند و این خداوند است که خود پناهگاه تمامی بندگان خویش است و آنان را به دست خود حمایت، محبت و نوازش می‌نماید؛ برای نمونه می‌فرماید: ﴿**وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ**﴾[1] و در آیات چندی آمده است: ﴿**وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ**﴾[2].

چشمه‌ی ﴿۵۵﴾

اسراف حقیقی

هر چیزی که در غیر خداوند مصرف شود، اسراف است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ**﴾[3].

همه‌ی حرکت‌ها، تنفس‌ها، سلامتی، بیماری و همه و همه برای وصول به خداست و اگر در این راه هزینه نشود اسراف است ولی چه بسیار اندک‌اند کسانی که به غایت نهایی که وصول الهی است می‌رسند.

---

۱. انعام / ۱۰۲.
۲. انعام / ۱۰۷، زمر / ۴۱ و شوری / ۶.
۳. غافر/ ۴۳.

چشمه‌ی ﴿۵۶﴾

عبادت تشریعی و تکوینی

عبادت دارای دو لحاظ تکوین و تشریع است. عبادت تکوینی در مرتبه‌ی نزول است که به اجبار، همه‌ی هستی در عبادت هستند؛ چرا که همه ظهور حق تعالی می‌باشند و میان هیچ یک از پدیده‌ها خواه کافر باشند یا مؤمن، تفاوتی در این عبادت و بندگی نیست.

اما عبادت تشریعی، نه سیری نزولی که بر شدنی صعودی است که با پذیرش مراتب طبیعی عالم و توحید چیره بر آن به اراده و اختیار شکل می‌پذیرد و بنده را تا مراتب عالی کمال پیش می‌برد به‌گونه‌ای که بنده می‌تواند آیینه‌ی ایزدنما گردد.

چشمه‌ی ﴿۵۷﴾

فطرت خداپرستی

انسان‌ها به‌طور فطری خداطلب و خداجو هستند و به صورت فطری می‌خواهند خدایی را که می‌جویند عبادت کنند، بر این اساس است که اگر کسی پیامبری را به خود نبیند تا راهنمای او در عبادت باشد، برای خویش خدایی می‌سازد تا او را عبادت کند که ممکن است عقل وی او را به خدای حقیقی رهنمون شود و ممکن است به خدایگان‌پرستی بیالاید و یا به پرستش بت‌ها رو بیاورد.

چشمه‌ی ﴿۵۸﴾

رسم بندگی

انسان رسم بندگی را بداند، خداوند رسم بنده‌پروری را خوب می‌داند.

چشمه‌ی ﴿۵۹﴾

کعبه و حس‌گرایی انسان

انسان با حواس خود بزرگ شده است و کم‌تر می‌شود امور مجرد و ماورای ماده را درک کند. فطرت خداخواهی، عبادت و پرستش نیز موجب می‌شود وی همواره در پی خداوند باشد و او اگر خدای حقیقی را نیابد، برای خود بتی می‌سازد و به پرستش او می‌پردازد. حتی بیش‌تر آنان که به هدایت انبیای الهی علیهم‌السلام به خدای حقیقی رهنمون شده‌اند، باز دل آرامی ندارند و خدایی را می‌خواهند که قابل لمس و حس باشد. این‌جاست که خداوند عالمیان برای این که در عبادت بندگان تشتت پیش نیاید و همه به یک سو باشند و مبادا کسی دست به دامان گوساله‌ی سامری شود، خانه‌ی کعبه را بنا می‌نهد و فرمان می‌دهد گرد آن طواف نمایند، به سمت آن نماز گزارند.

افزون بر این، طواف چنین خانه‌ای موجب ریزش آدم و تواضع او در مقابل حق می‌گردد؛ چرا که او فرمان به چرخیدن دل دور گِل می‌دهد و انسان می‌گوید چشم و فرمان او را بی‌کم و کاست اطاعت می‌کند و هم‌چون ابلیس نیست که از سجده در برابر حضرت آدم سر باز زند و تکبر ورزد و خود را که از آتش است از آدم که گِل است برتر ببیند.

چشمه‌ی ﴿۶۰﴾

محدودیت عمل و گستردگی نیت

عمل تنها یک نمود و یک هیأت در خارج دارد اما نیت می‌تواند شکل‌های گوناگون و بی‌نهایتی داشته باشد دو رکعت نماز را می‌توان برای همه‌ی پدیده‌های هستی خواند یا برای همه‌ی اسیران یا برای مردم یک روستا یا برای اموات.

چشمه‌ی ﴿۶۱﴾

ادب در مقابل حق

حضور در برابر پروردگار آدابی دارد که با ادب عقلایی برابری ندارد. کسی که می‌گوید من همان‌طور که در حضور خلق پا دراز نمی‌نمایم، در حضور خداوند نیز شرم دارم پای خود را دراز کنم، غافل است از این که ایستاده بودن وی در مقابل خداوند نیز با این ملاک، بی‌ادبی است و افقی یا عمودی بودن وی تأثیری برای خداوند ندارد که به قیومیت خود در هر جایی حاضر است و باید ادب را به‌گونه‌ای دیگر پاس داشت.

چشمه‌ی ﴿۶۲﴾

نماز دنیا

نماز تکلیفی دنیوی است و در عوالم دیگر از آن خبری نیست به عکس معرفت و حقیقت عبادت و بندگی که در تمامی عوالم وجود دارد.

چشمه‌ی ﴿۶۳﴾

ترازوی عمل

هم‌اینک ترازوهای بسیاری در شکل‌های مختلف و با کاربردهای گوناگون اختراع شده است به‌گونه‌ای که برای فشار خون، سنجش چربی، قند و دیگر امور نیز میزانی وجود دارد. انسان می‌تواند در آینده ترازوها و میزان‌هایی برای ارزش‌های شرعی اختراع نماید و ارزش کردارهای خود مانند صلوات یا نوافل را با آن بسنجد و به صدق ثواب‌هایی که در کتاب‌های روایی برای این کردار گفته شده است برسد و ارزش بندگی را نیز محاسبه نماید وگرنه احاله‌ی آن به قیامت برای امروز سودی ندارد.

چشمه‌ی ﴿۶۴﴾

سجده و نهایت خضوع

اگر کسی خارج از هر نگاه مذهبی و به عنوان فردی بی‌طرف به حالت سجده‌ی مسلمانان نگاه کند، می‌بیند آنان در این حالت، اسافل بدن را رو به بالا می‌گیرند و پیشانی را و سر را به طرف پایین و روی خاک فرود می‌آورند و چنین چیزی برای او توجیهی مثبت ندارد؛ در حالی که سجده بهترین حالت برای نشان دادن خضوع است وگرنه نمرودها و فرعون‌هایی به وجود می‌آمدند که ادعای خدایی آنان به مراتب بیش از فرعون و نمرود گذشته بود. البته دیگر پدیده‌های هستی مانند حیوانات که از این نوع سجده معاف هستند به خاطر این است که جز بندگی ادعای دیگری ندارند و در میان آنان نمی‌توان فرعون‌ها و نمرودها یافت.

چشمه‌ی ﴿۶۵﴾

اثر سجده

قرآن کریم در وصف یاران پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿**سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ**﴾[1]؛ علامت و شناسه‌ی آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است.

اثر سجده بر چهره غیر از اثر مهر و پیشانی است و سیمایی که اثر سجده دارد غیر از چهره‌ای است که اثر مهر بر پیشانی آن است؛ گرچه می‌شود هر دو اثر در فردی جمع گردد. اثر سجده بر چهره همان نورانیت و صفایی است که از سجده بر چهره بر جای می‌ماند و دل را روشن و چهره را جلا و روشنا می‌دهد.

چشمه‌ی ﴿۶۶﴾

شب برای بیداری

شب برای آن نیست که به تمامی خوابیده شود، بلکه تنها باید پاسی از شب که سر شب است را خوابید و در غیر این ساعت، اصل بر بیدار بودن است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً**﴾[2]. بنابراین بیش‌تر شب را باید بیدار بود و کمی از آن را خوابید. البته این اصل برای آنان است که ظرفیت بالایی برای پذیرش رحمت‌های شبانه‌ی الهی را دارند.

---

۱. فتح / ۲۹.

۲. مزمل / ۲.

چشمه‌ی ﴿۶۷﴾

اثر روزه

روزه سبب زیبایی جسمانی می‌شود و چهره را نورانی و شاداب می‌نماید. آیت الله مرعشی نجفی‌رحمه‌الله شاگردی داشتند که در طول سال روزه بود. وی وقتی در کنار ایشان می‌نشست، مراجعان که برای پرداخت وجوهات مراجعه می‌کردند ایشان را به جای آقای مرعشی اشتباه می‌گرفتند. وی پدربزرگ شهید مفتح بود که طول سال را روزه می‌گرفت و همین امر سبب شده بود در پیری چهره‌ای زیبا و نورانی داشته باشند.

چشمه‌ی ﴿۶۸﴾

حکمت چرخش روزه

روزه افزون بر فواید معنوی و نیز جسمی که در بدن بر جای می‌گذارد، نوعی ریاضت به شمار می‌رود. ریاضتی که به سبب مطابقت با ماه قمری چرخش دارد و بدن را در وقتی معین به آن عادت و سازگاری نمی‌دهد و هم در اعتدال بهاری با هوای لطیف و زنده کننده‌ای که دارد و هم در اعتدال پاییزی با هوای خشن و خشک کننده‌ای که دارد و هم در روزهای کوتاه و سرد زمستان و هم روزهای گرم و بلند تابستان چرخش دارد.

چشمه‌ی ﴿۶۹﴾

بهترین شیوه‌ی نذر

کسی که می‌خواهد نذر کند بهتر است آن را مشروط بر برآورده شدن

خواسته‌ی خود نکند؛ چرا که نباید کرم خداوند را مشروط نمود. بهتر است انسان نذر خویش را بدون برآورده شدن حاجت خود ادا کند و دل به رضایت خدا بندد و هرچه او برای وی تقدیر کرده است را خوش بداند.

چشمه‌ی ﴿۷۰﴾

اثر عبادت

می‌گویند نماز چون چشمه‌ای است که نمازگزار خود را روزانه پنج بار در آن شست‌وشو می‌دهد. اگر کسی پنجاه سال نماز بگزارد و خود را به صورت مستمر و پیوسته در چنین چشمه‌ای بشوید باید پاکی درون و طهارت روح وی و جلا و صفای نفس او بسیار گسترده و ژرف شده باشد که اگر چنین نباشد به انجام حرکاتی نمایشی مشغول بوده و نه به نماز. نمازی بر روح آدمی تاثیرگذار است که امور منفی از آن دور باشد. نمازی که هم‌چون چشمه آلوده نباشد بلکه مولّد، تازه، گوارا و خنکای قلب و روشنی دیده باشد وگرنه اگر نمازگزار چنین نمازی نداشته باشد مانند ورزش‌کاری است که به دود اعتیاد داشته باشد.

چشمه‌ی ﴿۷۱﴾

شرط اصلی عبادت

عمده‌ترین شرط عبادت نه تحصیل طهارت ظاهری است که نبود استکبار است.

چشمه‌ی ﴿۷۲﴾

استجابت دعا

خداوند در قرآن کریم به صورت مطلق می‌فرماید دعا نمایید تا خواسته‌ی شما را اجابت نمایم: ﴿**ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**﴾[1]. باید توجه داشت تمامی دعاهای بندگان پذیرفته شده است اما برخی از آن در دنیا برآورده می‌شود و آن‌چه دنیا قابلیت تحقق آن را ندارد در آخرت مستجاب می‌گردد.

چشمه‌ی ﴿۷۳﴾

تعقیبات نماز

تعقیبات نماز صرف، دعا خواندن در پی نماز نیست، بلکه نگرشی تازه به نماز است که با تأمل در ادعیه می‌توان آن را به دست آورد.

چشمه‌ی ﴿۷۴﴾

عبادت زن در ایام عادت

درست است که زنان نباید در ایام عادت نماز بگزارند، ولی این بدان معنا نیست که آنان نمی‌توانند به هنگام نماز بر سجاده بنشینند. زن می‌تواند رکوع و سجده داشته باشد و ذکر بگوید و یا صورت نماز را بدون تکبیر ورود به نماز بیاورد و تمرین بندگی و سرسپردگی در برابر حق تعالی که خدای مهر و پرودگار صفاست داشته باشد.

---

۱. غافر / ۶۰.

سستی و کاهلی نسبت به نماز در زنان بیش‌تر است؛ چرا که آنان مدتی که در عادت هستند نمی‌توانند نماز بگزارند و همین امر سبب سستی آنان می‌شود. شریعت برای همین منظور برای زن مستحب دانسته است در زمان پریود در وقت نماز بر سجاده بنشیند و ذکر بگوید تا در زمان پاکی به سستی در عبادت نگراید.

چشمه‌ی ﴿ ۷۵ ﴾

علوم قرآنی

علوم قرآنی را باید از خود قرآن کریم یافت و آن را قرائت نمود که بهترین و برترین کتاب است.

چشمه‌ی ﴿ ۷۶ ﴾

قرآن کریم و تحصیل دانش

در قرآن کریم هر چیزی هست. قرآن کریم بهترین منبع برای تحصیل دانش‌های تجربی و کسب قدرت مالی با انتقال فن‌آوری‌های به دست آمده از آن است اما ما از آن هیچ استفاده‌ای نمی‌بریم.

چشمه‌ی ﴿ ۷۷ ﴾

نسیم قرآنی و فیض همگانی

قرآن کریم همانند نسیم است که به هر کسی بهره می‌رساند. آن که بیدار است از این نسیم الهی بسیار فیض می‌برد و آن که خواب است نیز از

آن بی‌نصیب و بی‌بهره نیست و از خنکای لذت‌آور آن به بهجت می‌آید و مشعوف می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۷۸﴾

شخصیت قرآن کریم

قرآن کریم شخصیتی حقیقی دارد که ما آن را در ساختار وحی و کتاب می‌بینیم و کتاب مقدسی که در دست ماست تنها شناسنامه یا نقشه‌ی این شخصیت قدسی و معنوی است.

قرآن کریم همانند امام معصوم علیه‌السلام است و مر اجعه‌کننده را ویزیت می‌کند. قرآن کریم ثقل اکبر است و معصومین با این ثقل مبانی را به دست می‌آوردند از این رو خود ملاک صحت روایات و میزان آن را قرآن کریم دانسته و خواسته‌اند روایات با آن سنجیده شود.

قرآن کریم مجمع همه‌ی علوم است و هر علمی را باید از آن آغاز نمود، حتی بهترین کتاب لغت قرآن کریم است.

بزرگ‌ترین اشتباه این است که قرآن کریم را با کتاب‌های دیگر مقایسه نمود که چنین قیاسی همانند قیاس خداوند با پدیده‌های هستی است.

قرآن کریم کتاب علمی نیست، بلکه «کتاب العلم» است. کتابی پُر لایه و پر بطن که برای بطن‌های آن نهایتی نیست. قرآن کریم کتابی آموزشی نیز نیست؛ همان‌گونه که کتابی درسی نیست، بلکه کتابی قربی است و انسان را نه تنها راه می‌نماید بلکه راه می‌برد. البته قرآن کریم افزون بر شأن هدایت‌گری، برای ظالمان گمر اهکننده و مضل نیز می‌باشد و هر دو شأن را به صورت یکسان دارد. قرآن کریم حقیقتی در عالم است و تشخص و

شخصیت دارد که قاری خود را می‌شناسد و می‌فهمد که چه کسی و با چه نیتی او را می‌خواند و بر اساس انگیزه‌ی خوانده با او مواجه می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۷۹﴾

محکم و متشابه

هیچ یک از آیات قرآن کریم برای صاحب بصیرت از متشابهات نیست و تمامی آیات آن محکم است. کسی در معنای آیه شبهه دارد که چشمی ضعیف داشته و در دانش ناتوان باشد. برای اولیای الهی هیچ آیه‌ی متشابهی در قرآن کریم وجود ندارد.

چشمه‌ی ﴿۸۰﴾

قرائت قرآن کریم

قرائت قرآن کریم دارای آداب و قواعدی است و چنین نیست که ساده‌انگارانه بتوان آن را به صورت مداوم قرائت داشت. قرائت برخی از آیات قرآن کریم به‌ویژه آیات عذاب آن هم‌چون ورود به صحرای سوزان و خشکی است که توقف نمودن بر آن یا تکرار مداوم آن می‌تواند به انسان آسیب برساند و او را به تشنگی مفرط و تفتیدگی لب‌ها و سوخته شدن پوست صورت و گونه‌ها بکشاند. البته آیاتی نیز هست که از نعمت و بهشت الهی می‌گوید و توقف بر آن یا تکرار آن لذت‌آور و بهجت‌زاست و همانند ورود به جنگلی سبز، خرم و امن یا بوستانی است که هر چه گذشت از آن آرام‌تر باشد، از هوای آن منطقه بیش‌تر بهره می‌برد و از زیبایی‌های آن مشعوف می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۸۱﴾

نسخه‌ی درمان بیماری‌های روانی

امروزه ارزش کار پزشکان به چشم می‌آید و اگر آنان یک ماه اعتصاب نمایند، آمار مرگ و میر بسیار بالا می‌رود اما نه امراض روحی به چشم می‌آید و نه کسی در پی درمان آن است و نه درمان‌گری برای آن می‌توان سراغ داشت. اگر ذکرهایی که در قرآن کریم وجود دارد مورد شناسایی قرار گیرد، بسیاری از بیماری‌های روانی با آن قابل علاج و درمان است. البته، روزی دنیا شاهد این معنا خواهد بود و مراکز درمانی ویژه‌ای که ذکر قرآنی می‌دهند تأسیس خواهد شد. مراکزی که تخصص بالایی را می‌طلبد و هر کسی نمی‌تواند به‌راحتی به عنوان درمان‌گر به آن راه یابد.

چشمه‌ی ﴿۸۲﴾

انزال و تنزیل قرآن کریم

نزول قرآن کریم دارای دو مرحله‌ی انزالی و تنزیلی است. انزال که در سوره‌ی قدر آمده است: ﴿**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**﴾[۱]، امری مربوط به باطن است و بدون واسطه و دفعی است و تنزیل مربوط به ظاهر است که با واسطه‌ی جبرائیل و به تدریج در طول زمانی دراز محقق شده است؛ چنان که می‌فرماید: ﴿**وَقُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلاً**﴾[۲].

---

۱. قدر / ۱.

۲. اسراء / ۱۰۶.

چشمه‌ی ﴿۸۳﴾

سنت؛ مبیّن کتاب

قرآن کریم کاستی ندارد تا نیاز باشد سنت آن را کامل کند؛ بلکه سنت معلم کامل و شارح آن است برای کسانی که قدرت دریافت و تبیین ظرایف قرآن کریم را ندارند.

چشمه‌ی ﴿۸۴﴾

نفی تفسیر خانگی

بهترین شیوه‌ی تفسیر قرآن کریم این است که مجمعی بین المللی از دانشمندان متخصص و سرشناس رشته‌های گوناگون علمی بدون ملاحظات سیاسی و بدون نگاه به کفر و ایمان آنان و با صرف نگاه علمی دعوت شوند تا هرگروه از آنان، آیات مربوط به رشته‌ی خود را بررسی و تحقیق نمایند و علوم گوناگون تجربی و فرامادی را به دست آورند. کسی با نشستن در گوشه‌ی خانه‌ی خود و نوشتن تفسیر فردی راه به جایی نمی‌برد و تفسیری که ارایه می‌دهد در شأن قرآن کریم نیست.

چشمه‌ی ﴿۸۵﴾

گفتمان ادیان

قرآن کریم معجزه‌ی جاودان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است اما در این زمان در صورتی می‌توان این ادعا را ثابت نمود که به میدان مباحثه آید و با دیگر کتاب‌های آسمانی گفتمان علمی داشته باشد. نظام اسلامی باید

همان‌گونه که قرآن کریم را در رشته‌های علمی مرتبط مانند تفسیر تدریس می‌نماید، باید دیگر کتاب‌های مقدس ادیان را تدریس نماید و چنین نباشد که پشت درهای بسته از عقاید خود تبلیغ و تمجید کند و کسی را برای مناظره و گفت و گو به درون راه ندهد.

چشمه‌ی ﴿۸۶﴾

کتاب ذکر

یک از نام‌های قرآن کریم «ذکر» است؛ چنان که می‌فرماید: ﴿**كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْراً**﴾[۱]. ذکری بالاتر از قرآن کریم نیست: ﴿**وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً**﴾[۲].

تمامی آیات قرآن کریم ذکر است و می‌توان هر یک را برای تحقق چیزی ذکر قرار داد. برای نمونه، آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿**خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ**﴾[۳] ذکری جلالی است که با شماره‌ای خاص برای سحر به کار می‌رود.

چشمه‌ی ﴿۸۷﴾

راز حروف مقطعه

حروف مقطعه در قرآن کریم به پدیده‌هایی ناملموس و نادیدنی همانند جن اشاره دارد که برای بشر عادی شناخته‌شده نیست. این

۱. طه / ۹۹.
۲. اسراء / ۸۲.
۳. البقرة/ ۷.

پدیده‌ها بسیار فراوان هستند و منحصر در اجنه و پریان نمی‌باشند.

چشمه‌ی ﴿۸۸﴾

صلوات، آنتی بیوتیک اسما

بهتر است صلوات با هر ذکری گفته شود؛ چرا که به آنتی بیوتیک می‌ماند و موجب می‌شود ذکری اثر سوئی بر فرد نگذارد، همانند آب انار یا آبلیمویی که روی غذای چرب خورده می‌شود و چربی آن را از بین می‌برد.

چشمه‌ی ﴿۸۹﴾

سوره‌ی بقره

نخستین شرط برای انس گرفتن با قرآن کریم و قرب به آن، قرائت این کتاب آسمانی است. قرائت قرآن کریم افزون بر این که سبب انس با قرآن کریم و ورود به دریای دانش بی‌نهایت این کتاب آسمانی می‌شود، برخی فواید را نیز همراه دارد. برای نمونه، امراض روحی و بیماری‌های روانی را کاهش می‌دهد یا از بین می‌برد. البته هر آیه یا هر سوره نیز خاصیت درمانی ویژه‌ای دارد؛ مثل آن که سوره‌ی بقره به‌خاطر داشتن سیلاب‌های بلند، برای کسانی که ضعف اعصاب، تنیدگی، اضطراب و نگرانی دارند و عجول هستند یا نبض آنان تند می‌زند و یا برای زنان حامله تجویز می‌شود. برخی از روایات، این سوره را با وصف «فسطاط» یا «خیمه» یاد کرده است تا پوشش امنیتی آن را یادآور باشد. باید توجه داشت شرط بهره بردن از آثار وضعی سوره‌های قرآن کریم، داشتن ایمان نیست و

مواهب وضعی قرآن کریم حتی اگر کافری نیز از آن بهره برد به وی می‌رسد. قرآن کریم کتابی جهانی و رهنمودهای آن جهان‌شمول است که برای تمامی بشریت در تمامی اعصار است که هر کسی هرچند به آن ایمان نداشته باشد می‌تواند از آن بهره برد.

شایسته است انسان قرآن کریم را به ترتیب بخواند. به این معنا که قرائت خود را از همان ابتدای قرآن کریم آغاز نموده و آن را تا پایان ختم کند و سوره‌ای یا آیه‌ای را گزینشی نخواند تا نفس وی تعادل خود را حفظ نماید و اثر وضعی نامناسبی نبیند. برخی این روش را بر نمی‌گزینند و سوره‌ای خاص را با قصد انشا می‌خوانند، در نتیجه ممکن است پس از مدتی یکی از پدیده‌های غیبی را ببینند و بیمار شوند یا زندگی آنان آسیب ببیند چرا که برخی آیات که برای طلسمات و مانند آن است ناگزیر چنین عوارضی دارد و همانند مصرف زیادی دارو آن هم بدون نسخه‌ی پزشک است. برای مصون ماندن از این عوارض، بهترین کار این است که قرآن کریم به ترتیب خوانده شود و از سوره‌ی فاتحه آغاز و به سوره‌ی ناس ختم شود.

این امر در ذکر نیز باید مورد توجه باشد. اگر کسی می‌خواهد اسمای الهی را به قصد انشا ذکر خود قرار دهد، باید با نسخه‌ی آگاهان کارآزموده باشد. برای نمونه، اسم «باطش» از اسمایی است که باید بسیار اندک گفته شود؛ زیرا اسمی جلالی است و قدرت تخریب بسیار بالایی دارد به طوری که شاید دامن‌گیر خود فرد هم شود. به عکس اسم «کریم» هر قدر هم گفته شود برای فرد سودمند است و آثار معنوی دارد.

البته قرائت قرآن کریم با آن که ثواب دارد، برای حوزویان امری لازم است و طلبه مدیون است اگر همواره به خواندن قرآن کریم برای رسیدن

به ثواب آن بسنده کند و بر آیات قرآن کریم برای کشف نکته‌های تازه‌ی علمی تدبر نداشته باشد و مسایل غیبی و علمی آن را مورد دقت و بررسی قرار ندهد که در غیر این صورت، هم مدیون قرآن کریم است و هم وجوهات را در برابر تحصیل علم مصرف ننموده است؛ چرا که در پی ثواب بودن نیاز به ورود به حوزه و مصرف وجوهات ندارد که اگر چنین باشد، خودخواهی و بدهکاری است.

چشمه‌ی ﴿۹۰﴾

چهار قل

از بهترین طلسم‌شکن‌ها چهار قل است؛ البته اگر به این ترتیب خوانده شود:

الف، سوره‌ی فلق؛

ب سوره‌ی ناس؛

ج، سوره‌ی کافرون؛

د، سوره‌ی توحید.

چشمه‌ی ﴿۹۱﴾

ذکر «یا مؤخّر»

«مؤخِّر» از اسمای حق تعالی است. خداوند گاه کاری را از سر مهر به تأخیر می‌اندازد و گاه از سر قهر. ذکر «**یا مؤخّر**» از بهترین اذکاری است که انسان را محکم می‌کند و قدرت تعقل وی را بالا می‌برد. افزون بر این، برای درمان درد نیز ایجاد تسکین می‌نماید و برای رفع توهم، وسوسه و

ترس بسیار مؤثر است. این ذکر را می‌توان به سه صورت گفت: دو به سه؛ مانند: «**یا مؤخّر، یا مؤخّر**»، «**یا مؤخّر، یا مؤخّر، یا مؤخّر**»، سه بـه یک و یک به سه.

چشمه‌ی ﴿۹۲﴾

ذکر «یَا مَنْ یُبْدِئُ وَیُعِیدُ»

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**إِنَّهُ هُوَ یُبْدِئُ وَیُعِیدُ**﴾[1]. ذکر «**یَا مَنْ یُبْدِئُ وَیُعِیدُ**» از بهترین اذکار برای دفع وسواس، ترس، رخوت، سستی و بعضی دیگر از ناراحتی‌های روحی است. این ذکـر تسکـین دهـنده نـیز می‌باشد. کسانی که می‌خواهند از خواب زیاد نجات پیدا کنند، می‌توانند آن را ذکر خود قرار دهند. این ذکر موجب می‌شود آب وجود آدمی به هم بریزد تا مرداب نشود. این ذکر چنان قدرتی دارد که توصیه می‌شود هنگام حرکت از آن استفاده نشود چرا که موجب حرکت در حرکت می‌شود و هر کسی را توان آن نیست که بازتاب‌های آن را تحمل نماید. بهترین حالت برای این ذکر پیش از خواب و پس از بیداری است. آن را در سجده نیز می‌توان گفت.

چشمه‌ی ﴿۹۳﴾

«یا مؤثّر»

«موثّر» از اسمای الهی است. خداوند برای هر چیزی اثر خاصی قرار داده است که هر کس آن اثر خاص را دریابد بار خویش را بسته است.

۱. بروج / ۱۳.

چشمه‌ی ﴿۹۴﴾

آیه‌ی طلسم

یکی از طلسمات قرآن کریم آیه‌ی شریفه‌ی زیر است: ﴿**قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي**﴾[1].

در این آیه‌ی شریفه، چگونگی انجام سحر آمده است و آگاهان به این مسایل می‌توانند کارهای بسیاری با آن انجام دهند.

چشمه‌ی ﴿۹۵﴾

تو را دوست دارم

یکی از بهترین ذکرهای باطنی ذکر «**إنّی أحبّك**» است. بهتر است این ذکر را در حالت سجده بسیار گفت تا رفته رفته باور نمود که می‌شود خدا را دوست داشت.

چشمه‌ی ﴿۹۶﴾

ذکر روزانه

از بهترین ذکرهای روزانه که شایسته است همواره از آن استفاده نمود صلوات، استغفار، وذکر حوقله: «لاحول ولاقوّة إلّا بالله العلی العظیم» است.

---

۱. طه / ۹۶.

هم‌چنین دو ذکر زیر نیز دارای موکّل است و انسان را از هر آسیبی حفظ می‌کند به گونه‌ای که در شدیدترین تصادف‌ها، محفوظ می‌ماند: یکی ذکر: ﴿**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**﴾[1] و دو دیگر ذکر: «**سبحان الله والحمدلله و لا اله الا الله والله اکبر**» است.

چشمه‌ی ﴿۹۷﴾

طریقه‌ی ذکر

برخی از اذکار که شماره‌ی معینی دارد، در صوتی که حفظ شماره به کیفیت آن آسیب می‌رساند، می‌توان شماره‌ی آن را کاست و بر کیفیت آن افزود.

چشمه‌ی ﴿۹۸﴾

ذکر و تخلّی

گفتن ذکر به هنگام تخلیه در دستشویی‌های که فضایی سربسته ندارد توصیه شده است اما امروزه هر گونه سخن گفتنی در دستشویی‌هایی که سربسته است سبب تنفس و شدت دم و بازدم می‌شود و بخارات حاصل از قاذورات را به درون شش‌ها فرو می‌برد مگر آن که ذکر نفسی باشد و آن را در ذهن خود داشت و نه بر زبان. در ذکر نفسی این باطن آدمی است که زبان می‌گشاید و ذکر می‌گوید نه زبان ظاهر.

۱. بقره / ۱۵۶.

چشمه‌ی ﴿۹۹﴾

معنای کفر

کفر به معنای پنهان‌سازی دانه در دل خاک است و کافر کسی است که خدا را در عقیده‌ی خود پنهان می‌کند نه آن که به انکار آن رو آورد وگرنه کسی نیست که قایل به خدا نباشد.

چشمه‌ی ﴿۱۰۰﴾

معبود ذهنی

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾[1]؛ آن که به جهنم می‌رود مشرک و معبود ذهنی این مشرکان است و نه فرد خارجی آن. بر این اساس کسانی که به اقانیم سه‌گانه باور دارند و چه بسا حضرت عیسی علیه‌السلام را خدا می‌دانند، معبود ذهنی آنان در آتش است و نه پیامبر بزرگ الهی علیه‌السلام. شریکی در خارج برای خداوند نیست و تنها نفس فرد است که به شرک آلوده است و با پندار خویش کسی غیر از حضرت حق را معبود خویش قرار می‌دهد. در برابر، عارف کسی است که ذهنیت و اندیشه‌ی خویش را با هستی واقعی هماهنگ می‌کند و توحیدی را می‌یابد که در متن هستی جریان دارد.

شرک در واقع دارای ظلمی دوسویه است: چرا که هم حرمت خداوند شکسته شده و ضعیفی را همسان حق تعالی قرار داده است و چه ظلمی بیش از این که حرمت خدا شکسته شده است! همانند پسری که به پدر خود می‌گوید تو پدر من نیستی و حرمت پدر را با این حرف می‌شکند، و

۱. انبیاء / ۹۸.

هم به خود ظلم روا داشته و خدای حقیقی را از دست داده و تنها تصور خود را خدای خویش قرار داده است؛ چرا که شرک حقیقی امکان وقوع خارجی ندارد.

شرک گستره‌ای بسیار وسیع دارد و هرگونه استقلال‌پنداری خلق شرک است. برای نمونه، فرزندی که به دیدار پدر فقیر خود نمی‌رود، چون فقیر است، چنین فرزندی به شرک آلوده است، همان‌گونه که اگر فرزندی به‌خاطر ثروت پدر به دیدار او رود، مشرک است.

هم‌چنین ترس، نفاق، سالوس، ریا و آبروداری افراطی تمامی شعبه‌هایی از شرک است.

در واقع، مهم‌ترین هدفی که انسان باید در دنیا داشته باشد کاستن از میزان شرک خود و در نهایت، رسیدن به توحید است؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ**﴾[1]. عبادت همان بندگی است و بندگی هم تنها در بند خدا بودن و رهایی است از هرچه غیر اوست.

چشمه‌ی ﴿۱۰۱﴾

اقسام شک

شک بر دو قسم است: یکی شک نورانی و دیگری شک ظلمانی. شک نوری زمینه‌ی عبرت است و حتی در انبیایی هم‌چون حضرت ابراهیم علیه‌السلام بوده است که می‌فرماید: ﴿**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي**﴾[2]. البته اگر کسی با شک نوری از دنیا

۱. التوبة/ ۳۱.
۲. بقره / ۲۶۰.

رود حکایت او همانند درختی است که با شکوفه خشکیده است و باید جبران آن شک را در برزخ بنماید.

شک ظلمانی از نداشتن قدرت اندیشه یا دقت‌های ظریف پیش می‌آید و می‌تواند شخص را تا ارتداد نیز پیش برد. این شک برآمده از عوامل چندی همانند لقمه‌ی حرام، گناه و فسق است. لقمه‌ی حرام به‌حدی در این زمینه تأثیرگذار است که می‌تواند مانع کشف‌های علمی شود و افزون بر آن، افراد را به هاری سوق دهد.

چشمه‌ی ﴿۱۰۲﴾

تقدم زدودن شرک بر انجام عبادت

نخست دست آلوده را می‌شویند و سپس غذا را با آن بر می‌دارند، وگرنه غذا نیز آلوده می‌شود و انسان را بیمار می‌گرداند. معرفت نیز چنین است و نخست باید شرک را از خود زدود تا آلودگی آن دامن عبادت را نگیرد وگرنه عبادت خود آلوده و رهزن راه می‌شود و آدمی را سال‌ها از حقیقت دور می‌دارد. البته باید توجه داشت تقدم شرک‌زدایی بر عبادت تقدم رتبی است نه ترتیبی.

چشمه‌ی ﴿۱۰۳﴾

اثبات شرک

توحید نیاز به اثبات ندارد و دلیل نیز نمی‌طلبد و آن‌چه باید اثبات شود شرک است. شرک نیز در عالم واقع نیست و این ذهنیت مشرکانه است که خودنمایی دارد.

افزون بر این، معرِّف و شناسا باید همواره اجلی از معرَّف و شناخته باشد و چیزی آشکارتر از خداوند نیست تا بتوان خدا را با آن شناساند. قرآن کریم حتی در یک آیه نیز نسبت به اثبات حق اشارتی ندارد و تمامی گزاره‌های اثباتی آن از صفات الهی می‌گوید و نه از ذات. ذات مقام اثباتی ندارد بلکه در ثبوت است که باید با حضور و قرب و وصول به آن راه یافت.

این گونه است که می‌گوییم خداشناسی باور و اعتقاد لازم دارد نه دلیل. چه بسیار افرادی که به زعم خود دلیل بر وجود خداوند دارند ولی باور و ایمان ندارند. نشانه‌ی باور نیز این است که انسان هنگام قدرت بر گناه، ترک گناه نماید وگرنه هزار دلیل او علیل است و از آن باوری نیامده است.

در این‌جا خاطرنشانی نکته‌ای بایسته است و آن این که همان‌طور که برای راننده هرچند حرفه‌ای باشد و سالیان سال تجربه‌ی رانندگی داشته باشد، باز احتمال تصادف می‌رود، عالم دینی نیز پس از سالیان سال تحصیل، باز احتمال ابتلای جان وی به ویروس شک می‌رود و باید همواره مراقب باشد و استغفار کند تا جانش جلا یابد و چنین نباشد که پس از عمری تحصیل و عبادت، به لحظه‌ای دچار شک، انکار یا شرک گردد و در حالی که مرتد است جان دهد.

چشمه‌ی ﴿۱۰۴﴾

کفر و تکرار گناه

گناه اگر دامن گناه‌کار را به تکرار آلوده نماید هرچند رفته رفته و اندک اندک باشد، سبب خباثت آدمی می‌شود و انسان را به جایی می‌رساند که

حتی خداوند و رسول او را تکذیب می‌نماید و مرگ او با کفر است و به کفر از دنیا می‌رود.

چشمه‌ی ﴿۱۰۵﴾

گناه نجیبانه

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید گناه گروهی از بندگان را به حسنه و نیکی تبدیل می‌نماید: ﴿**فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً**﴾[1]. این گروه کسانی هستند که در هنگام ارتکاب گناه، نجابت داشته و با وجود علم به گناه، آن را به پای ناتوانی خود می‌گذاشته‌اند، نه به پای نافرمانی خدا.

چنین بندگانی گناه هم که می‌کنند از خدا غفلت ندارند و در خدایی او شک نمی‌نمایند و سروری او را انکار نمی‌کنند، اما قدرت مقابله با خود برای دوری از گناه را ندارند و با ضعف نفس و با نجابتی که دارند خود را به گناه می‌آلایند.

چشمه‌ی ﴿۱۰۶﴾

گناه و طول عمر

اگر زنبور عسل به آدمی نیش بزند، می‌میرد اما چه بسا انسانی که به دیگری نیش زبان وارد آورد و او را برنجاند و خداوند بر او رحم نیاورد و به جای کفاره‌ی گناه وی که می‌بایست عمر او کوتاه گردد، آن را طولانی و

۱. فرقان/ ۷۰.

دراز نماید تا به کیفر کرده‌ی خود گناه بیش‌تری نماید؛ چنان که خداوند درباره‌ی کافران می‌فرماید: ﴿**وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ**﴾[1] یا در آیه‌ی دیگری است که: ﴿**فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً**﴾[2].

این امر در دانش کلام به «استدراج» معروف است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ**﴾[3].

چشمه‌ی ﴿۱۰۷﴾

حواله‌ی گناهان

پدران روحانی و مقدس مسیحیت در برابر گرفتن پول، گناه مسیحیان را از طرف حضرت مسیح علیه‌السلام می‌بخشند. وهابی‌ها نیز در برابر تعطیل نمودن حدودی مانند حد زنا، پول می‌گیرند و حد را می‌بخشند. این‌ها همه استثمار است. اگر کسی نیز بگوید من گناه می‌کنم و شفاعت اولیای دین علیهم‌السلام آن را می‌بخشد، خود را به همین گمراهی دچار ساخته است. گناه و به صورت کلی، هر عملی در برزخ با آدمی است و در برزخ، هر کسی درگرو کرده‌ی خویش است. برزخی که ممکن است میلیون‌ها سال به درازا انجامد. تنها عملی محترم است و برای شخص حرمت می‌آورد که با سنت حضرات معصومین علیهم‌السلام هماهنگ باشد و همه باید خود را با آن حضرات علیهم‌السلام بسنجند نه این که خویش را مصدر بدانند. با این معیار،

۱. آل عمران / ۱۷۸.
۲. طارق / ۱۷.
۳. اعراف / ۱۸۲.

هر کسی بیش‌تر به عصمت نزدیک باشد، محترم‌تر است.

البته اثر گناه افزون بر این که در فرد ظاهر می‌شود، گاه به نسل او نیز سرایت می‌کند و چه بسا صدها سال بعد در فردی ظاهر شود و آن فرزند ناخواسته وارث آن گناه می‌گردد که با توجه به عدالت خداوند با او برخورد می‌شود و چیزی بیش از وسع وی از او خواسته نمی‌شود.

چشمه‌ی ﴿۱۰۸﴾

آخر کار

می‌گویند در قمار، چپ آخر بسیار مهم است که این حرکت آخرین می‌تواند بازنده‌ای را برنده و برنده ای را بازنده نماید. هر کار ناسوتی نوعی قمار است که آخرین نفس و نیت، سلامت و سعادت آن را رقم می‌زند. باید همواره از خداوند عاقبت خیر را خواست و نه به کرده‌ی امروز خود مغرور شد و نه به خطای آن ناامید که افزون بر این نکته، هرچند گناهان بزرگ و فراوان باشد، در مقابل عظمت و عفو پروردگار هیچ است. ناامیدی از درگاه رحمت حق، بزرگ‌ترین گناه است.

انسان از چگونگی کاری آگاه نیست. چه بسا گناهی که رستگاری آورد و چه بسا طاعتی که هلاکت را سبب شود. پس نه به انجام گناهی باید ناامید گشت و نه با طاعتی باید غره و مغرور شد؛ چرا که گناهی می‌تواند انسان را منکسر و شکسته دل کند و او را شرمنده‌ی خدا نماید و این شرمندگی، او را برای هزاران سال جلو برد و قرب دهد و عبادتی می‌تواند او را از خود راضی سازد و هزاران سال از خدا دور و بی‌خبر گرداند.

چشمه‌ی ﴿۱۰۹﴾

رعایت مراتب تحصیل معرفت

تحصیل و آموزش دارای مرتبه است و نمی‌توان مرتبه‌ای را طفره رفت یا نظم آن را بر هم ریخت و از بالا به پایین آمد. کسب معرفت نیز چنین است و کسی که دنیایی که بر آن گام می‌نهد و زیر پای خویش را نمی‌شناسد نمی‌تواند به شناخت دیگر عوالم راه یابد. ناسوت‌شناسی حضرات معصومین علیهم‌السلام که تنها بخشی از آن در توحید مفضل آمده است، هر دانشمند تجربی را به حیرت و بهت وا می‌دارد.

چشمه‌ی ﴿۱۱۰﴾

عالم ذر

عالم ذر از عوالم مادی و ناسوتی شناخته نمی‌شود، بلکه بر آن پیشی دارد و برزخ منفصل نزولی است. مثال یا برزخ بر دو قسم متصل و منفصل است. مثال متصل ذهن ماست و مثال منفصل بر دو قسم نزولی و صعودی تقسیم می‌شود. عالم برزخ که برای بعد از مرگ و ناسوت است عالم مثال صعودی است و برزخ نزولی آن همان عالم ذر است. پدیده‌های هستی در برزخ نزولی: ﴿**قَالُوا بَلَى**﴾[1] گفته‌اند و در برزخ صعودی نیز سلام و درود گفته می‌شود: ﴿**إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً**﴾[2]. البته این لسان حال است و نه تخاطب. ارواح در آن‌جا با مسانخت است که گرد

۱. اعراف / ۱۷۲.
۲. واقعه / ۲۶.

هم می‌آیند. پدیده‌های هستی پیچیده به عوالم پیشین و پسین هستند اما مرکز ثقل تمامی عوالم، «ناسوت» است که مقام جمعی تمامی عوالم است. پدیده‌های هستی و انسان در عوالم دیگر قدرت و اراده‌ای که در این دنیا دارد را از دست می‌دهد و مقهور عمل و کرده‌ی خود در ناسوت می‌گردد و توان آزادی و اختیار تنها در دنیاست و حرکت در آن سریع انجام می‌شود. توصیه به اغتنام فرصت برای عالم ناسوت است. نطفه‌ای که منعقد می‌شود شأنی از شؤون روح زن و مرد است، از این رو اشکالی ندارد که کسی بتواند بدون استفاده از نطفه، آدم بیافریند. روزی خواهد رسید که بشر با دست خود انسان هایی با توانمندی‌های بالا ایجاد می‌کند که همان‌ها دشمن وی می‌شوند.

چشمه‌ی ﴿۱۱۱﴾

ارزش دنیا

ارزش ناسوت بر تمامی عوالم دیگر برتری دارد؛ چرا که آدمی در این جا می‌کارد و در تمامی عوالم دیگر تنها حق برداشت دارد. هیچ کس بدون ناسوت به آخرت نمی‌رسد و هر نمره‌ای که انسان در این دبستان می‌گیرد برای تمامی عوالم او با مدارج بالایی که دارد درج می‌شود. این گونه است که می‌گوییم: دنیا دولت ناسوت است و هر کس می‌خواهد ببیند در دیگر عوالم چه هست و چه حالی دارد، در دنیا به خود بنگرد. دنیا لحاظ عِلّی برای دیگر عوالم دارد و آن عوالم تنها جای مصرف و استفاده است.

افزون بر این، انسان که مقام جمعی دارد و می‌تواند مراتبی از اوج

عصمت تا حضیض عصیان را داشته باشد به سبب حضور و وصول به ناسوت است که چنین مرتبت بالایی را دارا می‌گردد. برخی از آفریده‌های الهی هستند که چون ارزش ناسوت و دنیا را می‌دانند، آرزوی زیارت آن را دارند ولی با آن که ما در آن به سر می‌بریم، چون قدر آن را نمی‌دانیم، شب‌ها را تا صبح می‌خوابیم و متوجه هم نیستیم که چه چیزهایی را از دست می‌دهیم!

ناسوت سرشکن از همه‌ی عوالم است و ارزش ناسوت از این جهت بر عوالم دیگر پیشی دارد. دنیا اسم اعظم الهی و ناسوت مستوره و فشرده‌ای از تمامی عوالم است. باز خاطرنشان می‌شود کارنامه‌ی ناسوت در هیچ عالمی از او جدایی ندارد و کسی که در ناسوت نمره‌ی پایین یا بالایی بگیرد، در همه‌ی عوالم، ارزش وی با همان نمره برای او ثبت می‌شود.

خداوند متعال هرچند ازل و ابد تمامی پدیده‌ها را می‌داند ولی برای این که کسی در قیامت طلب‌کار نباشد و ادعای توان امام یا پیامبر شدن را نداشته باشد، آنان را در دنیا مورد آزمون قرار می‌دهد تا در آن روز سند داشته باشد و هر کسی را قاضی پرونده‌ی خویش سازد.

ارزش دنیا از این نظر که محلی برای فعلی نمودن استعدادهای انسان است نیز حایز اهمیت است. آدمی نیرو و توان بسیاری دارد که به خاطر تزاحم ناسوت و نفس خودخواه انسانی کم‌تر شکوفا می‌شود. بیش‌تر انسان‌ها به صورت دست‌نخورده، بکر و آک از دنیا می‌روند و چنین چیزی برای فرد بسیار دردناک است؛ چرا که استعدادهای نهفته، خام و شکوفا نشده برزخی طولانی برای فرد رقم می‌زند و دشواری‌هایی را برای او ایجاد می‌نماید و آنان باید در برزخ با تمامی محدودیت‌های افزونی که نسبت به دنیا دارد آن را به فعلیت برسانند و این کار به زمانی طولانی و

دراز که گاه به صدها سال می‌انجامد نیاز دارد در حالی که شکوفایی استعدادها با تلاش فرد در دنیا به مدت کوتاهی شکل می‌پذیرد. برای نمونه، انسان‌های هستند که وقتی می‌میرند چنان وجود ضعیف و حشره مانندی دارند که باید در همین دنیا بمانند و خوراک سوسک‌ها و کرم‌ها شوند و این گور و آن گور گردند و بارها با فضولات حیوان‌ها بیرون آیند تا تازه خود را پیدا کنند و آن‌گاه به وحشت می‌افتند و پس از صدها سال است که نماز وحشت برای آنان موضوع پیدا می‌کند و تازه نوبت به درس خداشناسی آنان می‌رسد. اگر انسانی در دنیا خداشناس نشود و رابطه‌ی خویش را با خدا درست نکند، وقتی وارد برزخ می‌شود تا صدها سال نخست باید افکار خویش را آتش زند، عبادت‌های خویش را از خود دور کند، چرک‌ها و رسوبات خویش را بریزد، آن گاه به خداشناسی بپردازد. از این رو بهترین دعا این است که آدمی از خدا بخواهد «خدایا پاکم کن، سپس خاکم کن» تا مجبور نشود در برزخ عقاید و اعمال خویش را پاک کند.

برزخ چنان هولناک و حسرت‌آمیز است که جز اولیای الهی کسی از کرده‌ی خود راضی و خشنود نیست. کافران باید در آن‌جا الفبای هستی‌شناسی بیاموزند و مؤمنان از این که کرده‌هایی ناقص و همراه با کاستی دارند در حسرت می‌باشند. در این میان تنها اولیای خدا هستند که بار خویش را بسته‌اند؛ چرا که توحید در شراشر وجود آن‌ها بوده و هر حرکت آنان تنها بر مدار توحید و یکتاشناسی بوده است. آنان همانند کسانی هستند که می‌خواهند به یکی از کشورهای بیگانه سفر کنند و بدین منظور تمام دارایی‌های خویش را می‌فروشند و آن را به دلار تبدیل می‌کنند تا در آن‌جا توشه‌ای مناسب‌تر برگیرند و چیزی را که حسرت آن را

بخورند بر جای نمی‌گذارند. اولیای الهی سعی می‌کنند چنان زندگی کنند که هنگام رفتن از این دنیا حتی یک خشخاش هم باقی نگذارند و همه چیز را با خود به آن سوی عالم ماده ببرند. آنان خود و تمامی افعال خویش را به خداوند می‌دهند.

در برزخ برای آنان که بار خود نبسته‌اند یا آن را به منزل نرسانده‌اند آن‌قدر کار است که نمی‌توان به شماره آورد. در آن جا هر علمی را باید از استاد ویژه‌ی آن دریافت و انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام که اساتید آن عالم هستند، معرکه‌ای برپا دارند.

کسی که به برزخ گام می‌نهد، چنان او را تحت تربیت می‌گیرند و برای او کارهای فراوانی تنظیم می‌نمایند که دیگر مجال آن را ندارد که آشنایی بیابد و با او رفاقت کند و اگر کسی را هم بیابد یا مشغول تعلیم است یا مشغول آموزش و او نیز گرفتاری‌های خود را دارد. انسان تا در دنیاست می‌تواند آزاد باشد و هر گاه بخواهد می‌تواند کاستی‌ها، گناهان و نواقص خود را جبران نماید ولی چنین فرصت‌هایی در برزخ وجود ندارد و تنها در گروی کاشته‌های خود در دنیاست و بر اساس آن قدرت عملیات و کارکرد دارد.

البته یکی از راه‌های شکوفایی استعدادها داشتن دشمن یا رقیب و مشکلات فراوان و نیز فقر مالی است؛ چنان‌که خداوند برای شکوفا ساختن استعدادهای فرستادگان خویش، برای آنان دشمنانی از شیاطین و اجنه قرار می‌داد: ﴿**وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّاً شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ**﴾[1].

۱. انعام / ۱۱۲.

چشمه‌ی ﴿۱۱۲﴾

ارزش کار در دنیا

یک ذکر دنیایی، برتر از هزار نماز اهدایی در برزخی است، همان‌طور که بخشیدن یک دانه خرما در زمان حیات از ناحیه‌ی خود، برتر از بخشیدن خروارها خرما پس از مرگ است.

چشمه‌ی ﴿۱۱۳﴾

کشش ناسوت

هیچ گاه برای بنای بنایی مرتفع، تنها از سیمان خالی بدون ماسه و مصالح دیگر استفاده نمی‌کنند که حاصل آن ایجاد ویرانه‌ای ترک خورده و از هم پاشیده نباشد. طلا را نیز با عیار صد درصد به بازار نمی‌دهند و آن را با آلیاژهای دیگری مخلوط می‌کنند تا حالت بگیرد. حکایت وجود اولیای خدا در ناسوت نیز این چنین است و ناسوت هیچ گاه کثرت آنان را تحمل نمی‌کند. هر قرنی شاید یکی از آنان را به خود ببیند و نمی‌شود شمار آنان در عصری بسیار زیاد گردد مگر در زمان ظهور. خداوند متعال می‌توانست به تعداد ریگ‌های بیابان پیامبر و ولی بیافریند ولی چون ناسوت کشش این همه معنویت را ندارد خداوند همه گونه مخلوقی در آن پدید آورده است تا آن کثرت بسیار، توان این کیفیت بالای کم‌یاب در شماره را داشته باشد.

چشمه‌ی ﴿۱۱۴﴾

نفی طبیعت

دقت فلسفی می‌گوید پدیده‌های هستی چیزی به نام طبیعت ندارد و چنین نیست که برای نمونه، طبیعت ماست سردی باشد، بلکه این چینش در مراتب و هماهنگی با چرخ و چین دیگر پدیده‌هاست که چنین اثری را برای ماست قرار داده و در صورتی که همین شرایط برای عسل که گفته می‌شود طبیعتی گرم دارد فراهم گردد، این غذای شفابخش نیز سرد خواهد شد و چنین نیست که به طبیعت و به میل خود گرم باشد.

درست است که گفته شود حرکت‌های اشیا تمامی بر اساس «تجاذب» است و نه میل و طبیعت نهفته در اشیا. اگر به اصل «تجاذب» دقت شود می‌توان هر چیزی را مورد استفاده قرار داد و با کنترل جاذبه‌ها می‌توان موادی را با موادی ترکیب نمود و نوآوری‌ها و اختراعات بسیاری داشت. بر این اساس، این گزاره که در فلسفه گفته می‌شود: «الذاتی لا یدلل»؛ چیزی که ذاتی باشد نه عرضی، دلیل نمی‌خواهد، مثالی از پدیده‌های هستی نمی‌تواند داشته باشد. برای این گزاره چنین مثال می‌آورند که نمک شور است و نمی‌توان برای شوری آن دلیل آورد. مثال‌هایی که در این رابطه آورده می‌شود دارای مسامحه است؛ چرا که شوری نمک برآمده از چیدمان خاص ذرات و عناصر تشکیل دهنده‌ی آن با تجاذبی است که دارد و همین امر دلیل شوری آن است. تمامی پدیده‌های هستی چیدمان و تجاذب ویژه‌ای دارد که به هریک خصوصیات و صفاتی را داده است.

خداوند متعال تنوع عالم را با توجه به هندسه‌ی گوناگون آن قرار داده است و نه بر اساس طبیعتی که وجود ندارد. حتی مزه‌ی اشیا با توجه به

شکل هندسی و چینش اتمی آن با هم تفاوت می‌کند و دختر یا پسر شدن نطفه نیز به سبب افزودن یا کاستن چیزی نیست، بلکه به چینش و تجاذب آن باز می‌گردد همانند چینش گوناگون یک پازل یا شطرنج که حالت‌های گوناگونی را شکل می‌دهد یا همانند جابه‌جایی حروف الفبا که واژگان گوناگونی را منتج می‌شود.

بر اساس این نکته و قانون تجاذب است که هر چیزی می‌تواند به لحظه‌ای جابه‌جا شود و تغییر شکل دهد به طوری که پسر پیامبری عمل غیر صالح و جهنمی شود و به لحظه‌ای محمد پسر فردی همانند ابوبکر آن قدر عزیز گردد که همانند فرزند حضرت امیرمؤمنان علیه السلام شمرده شود و از بزرگان بهشتی گردد. انسان نیز لحظه به لحظه در حال تغییر و تبدل است و همواره می‌شود خوب یا بد گردد و در این میان، تنها بندگی است که عاقبت به خیری می‌آورد و اگر پسر پیامبر مرسلی نیز از بندگی بازگردد، خداوند با او مواجه می‌گردد.

گفتیم تأثیر اشیا بر اساس تجاذبی که دارد چنان زیاد است که اگر انسان زیر پای خویش گنج داشته باشد ولی از آن ناآگاه باشد، اندیشه‌ی وی در آن لحظه باز و گسترده می‌گردد و اگر زیر پای او لجن باشد و از آن بی‌خبر، فکر وی پریشان خواهد گردید.

نتیجه‌ای که از اصل تجاذب می‌توان گرفت این است که در پدیده‌های هستی هیچ تباینی نیست، بلکه برای آن ماده‌ای اصلی است که از کم و زیاد شدن و نشستن آن‌ها در کنار هم صورت‌های گوناگونی شکل گرفته است. بر این اساس، تمامی پدیده‌های مادی هم‌جنس است و شرایط گوناگون و کم و زیاد شدن آن‌ها و نحوه‌ی نشستن ذرات با تجاذبی که دارد موجب می‌شود یکی انسان، یکی حیوان و یکی درخت و دیگری خاک

شود. البته این پدیده‌ها هر کدام در جزو جزو وجود خویش مراتب دارد و باز هم کم و زیاد شدن ماده است که آن‌ها را با هم متفاوت می‌سازد و از یکی استخوان می‌سازد و از دیگری خون درون رگ و از آن یکی آب میان چشم بر می‌آورد.

چشمه‌ی ﴿۱۱۵﴾

حرکت وجودی و حرکت جوهری

مرحوم صدرا با طرح نظریه‌ی حرکت جوهری و برهانی نمودن آن، تحولی بنیادین در فلسفه‌ی خود ایجاد نمود. البته این حرکت، منحصر در پدیده‌های ناسوتی و مرتبط با ماده است. ما در فلسفه‌ی نوین خود، حرکت وجودی را به جای آن طرح نموده که حرکت را نه در جوهر که در وجود می‌داند. این حرکت به ماده و مادیات منحصر نیست و مجردات را نیز در بر می‌گیرد تا جایی که می‌گوییم خداوند متعال هم دارای حرکت وجودی است.

البته حرکت به معنای خروج شیء از قوه به فعل نیست، بلکه حرکت تبدیل شدن از شأنی به شأن دیگر و از مرتبه‌ای به مرتبه‌ی دیگر است. با این وصف، خداوند متعال هم چنین وصفی دارد: ﴿**كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ**﴾[1]. او در هر روز جلوه‌ای تازه و نو دارد و نه در هر لحظه یک جلوه، بلکه در هر لحظه‌ای که به بی‌نهایت لحظه تقسیم می‌شود شؤون دارد. پدیده‌های هستی نیز همواره در جلوه‌گری‌های گوناگونی و حرکت از شأنی به شأن دیگر می‌باشند و هیچ‌گونه ایستایی در آنان نیست. چیزی که

۱. رحمان / ۲۹.

برای بسیاری به چشم نمی‌آید و آنان که امروز اشیا را آن گونه که هست نمی‌بینند و «**اللهمّ أرني الاشياء كما هي**» ندارند، در روز آشکارسازی پنهانی‌ها آن را خواهند یافت: ﴿**يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ**﴾[1].

ملاصدرا در تبیین حرکت جوهری گاه آیاتی را به عنوان شاهد می‌آورد که تنها بر حرکت‌های طولی و عرضی دلالت دارد و نه حرکت جوهری. یکی از این آیات، کریمه‌ی: ﴿**وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ**﴾[2] است. به کوه‌ها می‌نگری و گمان می‌کنی که آن‌ها جامد است در حالی که مانند ابرها در حال حرکت است. این حرکت از جابه‌جایی دایمی کوه‌ها می‌گوید. حرکت ابرها برای انسان که بر روی کره زمین است آشکار است اما حرکت کوه‌ها را متوجه نمی‌شود چرا که خود نیز حرکتی به سرعت حرکت کوه‌ها دارد و دو شیء متحرک وقتی حرکتی موازی با سرعتی یکسان دارند، هر دو برای‌هم ثابت می‌نماید. حرکت کره‌ی زمین که در هر شبانه‌روز دو و نیم میلیون کیلومتر مسافت را می‌پیماید و سرعتی معادل سی و پنج کیلومتر در ثانیه دارد برای ما محسوس نیست و تمامی پدیده‌های زمینی به توسط جو که همانند حبابی دور زمین را فرا گرفته، از آسیب‌های این سرعت سرسام‌آور ایمنی یافته‌اند و آیه‌ی شریفه نیز بر چنین حرکتی دلالت دارد.

از حرکت است که زمان زاییده می‌شود و تعین پیدا می‌نماید؛ به این معنا که عالم ظهور یافت و از ظهور و تعین آن حرکت تعیّن پیدا نمود و از تعیّن حرکت، زمان آشکار گردید. از همین روست که زمان نمودی ضعیف و ظریف دارد و نمی‌توان آن را به چنگ گرفت و آن را همانند حرکت پدیدار نمود.

---

۱. طارق / ۹.

۲. نمل / ۸۸.

چشمه‌ی ﴿۱۱۶﴾

پیدایش و گسترش پدیده‌ها

قرآن کریم می‌فرماید آسمان‌ها در حال گسترش است: ﴿**وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ**﴾[۱]. بر این اساس باید گفت شروع عالم تک سلولی بوده است و ابتدای آفرینش کثرت و انواع وجود نداشته است. نخست آفریده امری است که به صورت عادی بسیط می‌نماید و همان، عناصر تشکیل دهنده‌ی آب بوده است: ﴿**وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ**﴾[۲] و میلیون‌ها سال طول کشیده تا زمین از آن به وجود آمده است چنان‌که قرآن کریم آفرینش آن را برای شش دوره می‌داند. شش دوره‌ای که میلیاردها سال طول کشیده است تا عالم در این مراحل شکل گیرد و تکامل یابد و مراد از «یوم» برهه و دوره‌ای از زمان می‌باشد: ﴿**الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**﴾. البته عالم ناسوت مانند دیگر عوالم هنوز نیز در حال توسعه و گسترش است.

بر این اساس، اصل تکامل را باید پذیرفت و امری انکارناپذیر است و حتی انسان نیز از این قاعده استثناپذیر نیست اما نه آن گونه که می‌گویند نسل وی از میمون بوده است، بلکه انسان از آب، خاک، گِل چسبیده، گِل خشک، علقه، مضغه، لجن، سلاله، ماء مهین و دیگر مراتب که در سیر صعودی خود داشته است می‌باشد. تبدل انواع نیز محال نیست هرچند آن‌چه داروین در این زمینه می‌گوید در مقام خود نقد شده و اشکالات آن تبیین شده است[۳].

---

۱. ذاریات / ۴۷.

۲. نور / ۴۵.

۳. ر.ک: کتاب «آفرینش انسان و ماتریالیسم» اثر نگارنده.

چشمه‌ی ﴿۱۱۷﴾

همسانی پدیده‌ها

خداوند با فریاد بلند فرموده است: ﴿**مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ**﴾[1]. باور این معنا که پدیده‌ای با پدیده‌ی دیگر تفاوتی ندارد سخت است ولی از نظر حضرت حق تعالی هیچ تفاوتی میان هیچ پدیده‌ای نیست. البته این معنا با لحاظ نمود هر پدیده در تمامی عوالم است که به دست می‌آید اما نظام ناسوتی اقتضای داشتن مرتبه و برتری و فرودستی پدیده‌ها را دارد تا ناسوت ناسوت باشد. بر این اساس، چون تفاوتی میان پدیده‌ها نیست، همه باید در برابر حق تعالی که ذات و استقلال دارد تواضع داشته باشند و تنها برای او پیشانی بر خاک بسایند و کسی در برابر پدیده‌ای همسان خود کرنش نمی‌آورد.

چشمه‌ی ﴿۱۱۸﴾

شناخت عوالم با الفبای یکسان

نظام هستی در تمامی عوالم واحد است و قواعد یک عالم در تمامی عوالم جریان دارد. اگر کسی قواعد و اصول شناخت یک عالم را بداند، راه نفوذ به تمامی عوالم و الفبای درک آن را به دست آورده است و می‌تواند بر اساس آن الفبا و آن قواعد و اصول به آن‌چه بوده و آن‌چه هست و آن‌چه خواهد بود دانای کل گردد و قدرت تحلیل هر چیزی را در دست داشته باشد و عقل کل شود.

---

۱. الملک/ ۳.

چشمه‌ی ﴿۱۱۹﴾

کردار جمعی و نظام مشاعی

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾[1]. این آیه‌ی مبارکه به صورت جمع آمده است و بنده به تنهایی ادعای عبادت ندارد؛ چرا که کسی جرأت آن را ندارد به حق تعالی عرض دارد من به تنهایی تو را عبادت می‌کنم. جمع آمدن این کریمه، دفع من‌گرایی و خودمحوری می‌کند و اگر کسی در عبادت خویش رشحه‌ای از شخصیت‌پروری در خود بیابد به شرک آلوده است. هم‌چنین در این کریمه، ﴿إِيَّاكَ﴾ بر ﴿نَعْبُدُ﴾ پیشی گرفته است؛ چرا که ذات منحصر به اوست و پدیده‌ها ظهور هستند. نخست باید میخ را کوبید و سپس بر آن لباس آویخت.

در این جا باید به نکته‌ی مهمی اشاره داشت که در جمع بودن دو فعل یاد شده است و آن اشاره به هماهنگی همه‌ی عالم با هم در پیدایش عبادت و استعانت دارد که همان نظام مشاعی حاکم بر عالم است و همین هماهنگی جمعی است که سبب می‌شود پذیرش نماز به عنوان یک فرد از کردار و عبادات، قبولی تمامی اعمال و عبادات را در پی داشته باشد.

هیچ کاری در عالم به تنهایی سامان نمی‌پذیرد، بلکه هستی و تمامی پدیده‌های هستی دست به دست هم دارند تا فردی به کاری پردازد. از خداوند متعال که قدرت مطلق است گرفته تا زمین زیر پا، آسمان بالای سر، خورشید و ماه، نفس‌های همه‌ی آفریده‌ها با تمامی بی‌شماری و تنوعی که دارد، کهکشان‌های دور و نزدیک، فرشتگان، اجنه و خلاصه همه و همه در هر حرکت این عالم نقش دارند گرچه این نقش به حساب ما

۱. الفاتحة/ ۵.

نیاید. ماجرای حرکت و تأثیر هر پدیده‌ای حکایت سنگ‌ریزه‌ی بسیار کوچکی است که چون در اقیانوس می‌افتد گرچه چیزی به چشم نمی‌آید اما محاسبه‌ی دقیق آن می‌رساند که به اندازه‌ی وزن این سنگ‌ریزه، آب اقیانوس بالا آمده است؛ چراکه به اندازه‌ی حجم خویش در کف اقیانوس جا باز می‌کند یا مانند حبه قندی است که به تناسب خود بر شیرینی آن می‌افزاید. بر این اساس است که انسان نباید بپندارد تنها او دردانه‌ی عالم هستی است و دیگر پدیده‌های هستی چیزی نیستند در حالی که تمامی آنان با هم کار می‌کنند تا کرده‌ای را محقق نمایند و نظام مشاعی عالم می‌طلبد که حشر آنان جمعی باشد و همه پاسخگوی کاری باشند که با هم انجام داده‌اند. گاه هزاران نفر و پدیده زیر بار یک عمل هستند، از این رو انسان نه با گناهی ناامید شود و خود را ببازد که چه بسا سبب اصلی آن دیگری است و نه به ثوابی به خود ببالد که ممکن است تلاش و طهارت هزاران ساله‌ی دیگران، امروز چنین میوه‌ای داده است.

بر اساس نظام مشاعی عالم، استفاده از حرزها و اذکار برای مصون ماندن از آسیب کردار دیگران ضروری است. به این معنا که ممکن است صدها سال گذشته کسی معصیتی انجام داده باشد و نتیجه‌ی آن در بیابانی بعد از صدها سال دیده شود. همان‌طور که سعدی در جانب نیکویی آن می‌گوید:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

نباید گمان نمود که همه چیز به صورت مباشری اثر می‌کند، بلکه گاه اثر کاری سال‌ها بعد نمایان می‌شود. همانند درختی که پس از سال‌ها میوه می‌دهد یا این که کودکی به هفت نسل پیش خود شبیه می‌شود. اثرها نیز گاه چنان لطیف است که همانند اثر انگشت بر اشیا باقی می‌ماند، از این

رو تشخیص آن دشوار است ولی برخی به طور کامل آشکار است. برای نمونه، ممکن است زن بارداری به مرد همسایه نگاه آلوده اندازد و کودک درون رحم زن، شبیه همسایه شود. همه‌ی پدیده‌های هستی بر هم اثر می‌گذارند و از هم اثر می‌پذیرند. اگر شریعت می‌فرماید به بی‌نماز نگاه نکنید یا در مجلس شراب ننشینید، یا به آب روان بنگرید و روی عالِم دینی را ببینید، به خاطر همین تأثیراتی است که پدیده‌ها بر یک‌دیگر دارد و هر کس با اندیشیدن یا نگریستن به چیزی حال و هوای آن را می‌پذیرد. آن‌چه همراه آدمی است و انسان با آن انس دارد، جزو اندیشه‌ی او می‌گردد حتی رنگ لباس و تمیزی یا کثیفی آن در اندیشه‌ی آدمی مؤثر است و ساختار وجودی او را تغییر می‌دهد و نگاه یا کلام او را به هم می‌ریزد یا به آن چینش مناسب می‌دهد. نه تنها رنگ لباس بلکه آسمان و زمین و آن‌چه در میان این دو وجود دارد بر انسان نقش دارد گرچه آدمی خود متوجه نشود. از همین رو همواره باید به خدا پناه برد و از اذکار الهی هم‌چون چهار «قل» برای دفع آسیب‌های شیاطین جنّ و انس استفاده نمود.

توجه به نظام مشاعی عالم پی‌آمدهای دیگری نیز دارد. از آن جمله این است که هر گونه بغضی را از دل آدمی می‌زداید. اگر انسان بداند دیگران در او چه نقش‌های مهمی دارند و اگر بداند مردن کسی چه‌مقدر از کردار او می‌کاهد و به دنیا آمدن دیگری چه‌قدر بر او می‌افزاید و اگر بداند همه‌ی عالم دست به دست هم می‌دهند و حرکت می‌کنند، دیگر نسبت به کسی بغض نمی‌ورزد و به کسی ظلم نمی‌کند و به دنبال تجاوز به کسی نیست. در شریعت نیز توصیه شده است برای چهل نفر دعا کنید تا انسان بداند بدون دیگران معنا پیدا نمی‌کند. هم‌چنین اگر انسان این معنا را

دریابد که با همه‌ی عالم هم‌نفس است، آن گاه قدرت همه‌ی عالم را پیدا می‌کند و خود را تنها نمی‌بیند. چنین دلی دیگر نمی‌تواند تنها درد خویش داشته باشد وگرنه بهتر است نام آن را گِل نهاد، بلکه او درد تمامی مخلوقات را در دل دارد و در نیمه‌های شب برای آنان گریه می‌کند حتی برای گرگ‌های بیابان.

چنین کسی از هر پدیده‌ای مزه‌ی خداوند و نیز آدمیان و مزه‌ی ویژه‌ی همان را در می‌یابد و همه چیز برای او محترم است. او به لباس خویش احترام می‌گذارد و به انسان‌ها مهربانی می‌نماید. گاه انسان به سگی احترام می‌گذارد و در مقابل مورچه‌ای منفعل می‌شود ولی وقتی به همسر و فرزندان خویش می‌رسد، چنان با آنان برخورد می‌کند که گویا از حیوانات پایین‌تر هستند و حال آن که چنین فردی از درون خبیث است و به آلودگی نفس گرفتار. روی همه چیز نام خداوند و انسان نوشته شده است و وقتی انسان نام انسان را روی اشیا نبیند، نام خدا را هم نمی‌تواند ببیند؛ چرا که: «**بنا عرف الله**».

خلاصه این که تمام عالم نظمی مشاعی دارد و کم‌ترین کاری که در عالمی انجام می‌شود، همه‌ی هستی از حق تعالی و اسما و صفات خداوند گرفته تا دیگر پدیده‌ها، همه و همه در شکل‌گیری آن نقش و تأثیر دارند و چنین نیست که کسی خود، کاری را به تمامی انجام داده باشد.

چشمه‌ی ﴿۱۲۰﴾

توان جمعی انسان

انسان می‌تواند به مقام جمعی دست یابد و قدرت بسیاری دارا گردد که اگر ابلیس چنین جمعیتی داشت، نه کسی سالم می‌ماند و نه ناسوتی

برجا. انسان با مقام جمعی خود می‌تواند عبادتی آورد که در خور قدرت هیچ پدیده‌ای نیست. انسان چون مقام جمعی دارد اشرف پدیده‌هاست نه به جهت اطهر بودن؛ چرا که فرشتگان از او طهارت بیش‌تری دارند. شرافت او به کثرت آدمیان نیز نیست، زیرا دیگر پدیده‌ها اعم از حیوانات و اجنه و ملایکه بسیار بیش‌تر از او هستند؛ بلکه شرف و برتری او به این است که می‌تواند به مقام احدیت وارد شود و اکمل گردد و مقام جمعی یابد و بهترین‌ها یا بدترین‌ها شود. از همین روست که توان گناه نمودن برای او نه تنها نقص نیست بلکه کمال به حساب می‌آید و آدمی را اشرف می‌سازد، اما آن‌چه نقص است انجام گناه است که انسان را به پایین‌ترین مرتبه‌ی هستی نزول می‌دهد. تنها آدمی است که می‌تواند رخ به رخ حق تعالی بایستد و نافرمانی کند و نیز می‌تواند پیشانی به خاک نهد و در برابر حق سجده نماید و اطاعت او آورد.

چشمه‌ی ﴿۱۲۱﴾

قدرت انسان

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید بشر قدرتی دارد که می‌تواند از آسمان‌ها بالا رود. باید توجه داشت هیچ یک از امور مشروط در قرآن کریم محال نیست و همه روزی محقق خواهد شد؛ چنان که می‌فرماید: **﴿إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا﴾**[1].

بشر عادی این توان را دارد که با رشد علم از طریق عادی به قدرت‌های ماورایی دست پیدا کند و به تسخیر پدیده‌های هستی و

۱. رحمان / ۳۳.

تصرف در آن بپردازد. همان قدرتی که اولیای الهی آن را از طریق غیر عادی و به اعطای حق دارند.

باید توجه داشت فراگیری هر دانشی برای بشر مجاز است. سحر، علوم غریبه، هیپنوتیزم، تصرف و تسخیر قدرت‌های ماورایی، ارتباط اجنه، تسخیر ارواح و مانند آن جایز است مگر آن که کسی از این دانش‌ها برای تجاوز و مزاحمت استفاده کند.

در این میان، تسخیر فرشتگان برترین نوع تسخیر به شمار می‌رود و تسخیر جن و انسان، بعد حیوان و پس از آن نبات و جماد قرار دارد. تسخیر پدیده‌های ارضی برای اولیای خداوند شگرفی ندارد و به آن نمی‌پردازند مگر آن که به آن مأمور شده باشند که در این صورت، تعدی و تجاوز دانسته نمی‌شود. آنان به آسمان‌ها و اهل آن توجه دارند و فرود آنان به زمین بدون امر الهی نیست.

قرآن کریم نیز در وصف انسان می‌فرماید: ﴿**بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ**﴾[1]. این آیه‌ی شریفه در مذمت انسان نیست، بلکه در مقام مدح اوست و به این معناست که انسان قدرت و اراده‌ی شکافتن و باز کردن جهان و به دست آوردن آن و تمامی عوالم را دارد، نه آن که بخواهد فجور و گناه داشته باشد. انسان دارای مقام جمعی و ظهور حق تعالی است و می‌تواند هر چیزی را به فعلیت برساند؛ همان‌طور که خداوند خود را در آیینه‌ی او نمایانده و داشته‌های خود را به نمود او پدیدار ساخته است.

این گونه است که می‌گوییم پدیده‌های ناسوتی ظهور جمعی حضرت حق می‌باشند و اگر دست آدمی به خداوند نمی‌رسد، می‌توان سنگی را برداشت و به جای خدا بر او سلام داد و برای او عریضه نوشت و با او درد

۱. قیامت / ۵.

دل کرد؛ چرا که آن سنگ آفریده و ظهور حضرت حق است و خداوند هرچه اوصاف در خود داشته به او هم داده است. همه‌ی عالم چنین است اما با این تفاوت مهم که خداوند ناسوت ندارد و مخلوقات او ناسوت دارند.

بیش‌تر انسان‌ها از قدرت‌های نهفته در وجود خویش استفاده نمی‌کنند مگر آن که شرایط خاصی برای آنان پیش آید. به‌طور نمونه کسی که حتی یک بار تمرین بارفیکس ننموده است، اگر آتشی زیر پای وی باشد یا مار و عقربی در پایین انتظار او را بکشد، خود را تا مدت‌ها نگاه می‌دارد. در این میان، باید توجه داشت این انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام هستند که قدرت‌های نهفته‌ی درون خود را شکوفا می‌سازند. البته آنان با آن که به همین علت، بسیار بزرگ و با عظمت هستند ولی همگی سفیران الهی می‌باشند و برای راهنمایی پدیده‌های هستی به سوی آفریده‌ی خویش آمده‌اند از این رو بزرگی آنان و کوچکی ما که به سبب فعلیت نیافتن توانمندی‌های ماست نباید رهزن راه شود و ما هم‌چون مسیحیت قایل به اقانیم سه گانه شویم. باید به این نکته توجه داشت که بزرگی آنان در مقابل ماست وگرنه از نگاه حضرت حق تفاوتی در پدیده‌های هستی نیست و نوک همه‌ی پیکان‌ها باید به طرف توحید باشد.

چشمه‌ی ﴿۱۲۲﴾

تأثیرپذیری باطن

تمامی کردار و رفتار آدمی اعم از آن‌چه می‌شنود، آن‌چه می‌بیند، آن‌چه می‌خورد و با آن‌که مؤانست و حشر و نشر دارد و با او زندگی می‌کند

و یا با وسایلی که فراهم می‌آورد، یا بر صفای باطن آدمی می‌افزاید و یا خباثت و آلودگی او را سبب می‌شود، پس انسان ببیند و بیاندیشد که چه می‌خورد، چه می‌شنود و چه می‌بیند و با چه و با که همنفس است و چه وسایلی فراهم می‌آورد. البته همه‌ی هستی در انسان و روح او به صورت مشاعی نقش دارد اما او نسبت به کردار و رفتار خود توان مقاومت و انتخاب را داراست.

چشمه‌ی ﴿۱۲۳﴾

تسخیر

از اسمای الهی برای انجام کارها می‌توان استفاده نمود که چگونگی آن برای اولیای الهی متفاوت است ولی به‌طور کلی کسانی که می‌توانند از اسما بهره برند برتر از کسانی هستند که از فرشتگان یا اجنه استفاده می‌کنند به‌طوری که اگر صاحب اسمی در منطقه‌ی آنان حضور یابد و یا توجه به آن‌جا نماید کسی که به این امور و یا به علوم غریبه از جمله رمل و مانند آن تمسک می‌کند به اشتباه می‌افتد و تحت شعاع او قرار می‌گیرد بدون آن که متوجه شود. البته صاحب فرشته نیز با صاحب جن تفاوت دارد؛ زیرا ملایکه دستور خلاف نمی‌پذیرند اگرچه صاحب ملک دستور خلاف نمی‌دهد، ولی برخی از اجنه دستور خلاف می‌پذیرند. از این رو نزدیک شدن به جن برای افراد ضعیف که اسما را در دسترس ندارند به هیچ وجه فرجام خوبی ندارد؛ چرا که همانند نزدیک شدن به سلطان است و همان‌طور که می‌تواند منفعت داشته باشد، زیان‌های جبران‌ناپذیری را نیز می‌تواند در پی بیاورد.

چشمه‌ی ﴿۱۲۴﴾

قدرت جن

اجنه قدرت بدنی برتری نسبت به آدمیان دارند و یک جن قوی توان بدنی بیش از دویست انسان را می‌تواند داشته باشد ولی به لحاظ علمی، قدرت انسان بیش‌تر است. بشر در آینده به چنان رشد علمی دست می‌یابد که می‌تواند به طور عادی با جن ارتباط برقرار نماید و با او معاشرت، دوستی و حتی ازدواج داشته باشد؛ همان‌طور که امروزه رؤیت و استفاده از ریزاندامگانی مانند انواع میکروب‌ها اعم از ویروس‌ها و باکتری‌ها برای بشر عادی شده است. در آینده، جنیان و انسان‌ها به هم نزدیک می‌شوند و ارتباط آنان بسیار گسترده می‌گردد و از یک‌دیگر بهره می‌برند و با هم زندگی می‌کنند.

شمار جنیان که به اعتبار پنهان بودن «جن» گفته می‌شوند بسیار فراوان و بیش‌تر از انسان‌هاست. یک جن چنان قدرت و هیبتی دارد که می‌تواند ده‌ها فرد انسانی را به سکته اندازد. با این وجود، انسان چون دارای نیروی اندیشه است، بر جن برتری دارد و می‌تواند آن را به تسخیر خود درآورد و توازن قدرت میان جن و انس برقرار می‌گردد. البته اگر انسان حقیقت ربوبی پیدا نماید، نه تنها اجنه، بلکه ملایکه‌ی الهی نیز تابع او می‌شوند. جنیان هیچ گاه اولیای ربانی را رها نمی‌کنند و از آنان استشمام می‌کنند و سیراب می‌شوند؛ همان‌طور که بر گرد چهره‌های زیبا طواف دارند.

در قرآن کریم بسیار می‌شود که ذکر نام جن بر انسان پیشی دارد و این بدان سبب است که شمار اجنه بیش از انسان‌هاست؛ چنان‌که قرآن کریم

می‌فرماید: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ﴾[1]، و نیز در این موارد قدرت بدنی موضوع بحث است و نه قدرت اندیشه وگرنه هم‌چون مواردی که اندیشه موضوعیت دارد، نام انسان تقدم می‌گرفت.

چشمه‌ی ﴿۱۲۵﴾

ابلیس

ابلیس نام یکی از اجنه و یکی از شیاطین است که بر آدم سجده نکرد و خداوند او را از درگاه خویش راند. ابلیس همواره نخستین گناهان عمده و بزرگ را انجام داده است. او نخستین کسی است که قیاس نمود و استکبار ورزید، اولین کسی است که با خلیفه‌ی اول بیعت کرد و اولین کسی است که شراب خورد و لواط نمود.

اما شیطان اسمی عام است که هم بر جنیان و هم بر انسان‌های نیرنگ‌باز اطلاق می‌شود. شیاطین جنی زایش دارند. از بهترین زایشگاه‌های شیاطین جنی درون کفار و منافقان است. گاه برخی از مؤمنان سست اراده نیز میزبان شیاطین می‌باشند.

این نکته حایز اهمیت است که دل و نفس منافقان بیش از کفار لانه‌ی شیطان قرار می‌گیرد. شیطان قدرت رسوخ در روح و نفس آدمی را دارد و افزون بر وسوسه‌ی آدمی، حتی نفس او را مس می‌کند و تأثیرات بدی بر روح و روان او می‌گذارد و او را به زشتی می‌کشاند و موجب ابتلای او به امراض گوناگونی می‌شود. مس شیطان موجب فراموشی می‌شود و

۱. انعام / ۱۲۸.

درصد بالایی از فراموشی‌ها از آن است. برخی از خاطره‌ها یا گذرهای قلبی و نفسی نیز از تصرف جن یا فرشته است که در ما پیش می‌آید. برخی از صداهایی که گاه برخی می‌شنوند یا فکر و مغز برخی تحت تأثیر آنان قرار می‌گیرد بدون آن که فرد توجهی به آن داشته باشد، برآمده از این گروه پدیده‌های نامریی است.

خاطرنشان می‌شود شیاطین در انسانی می‌توانند رسوخ و نفوذ داشته باشند که زمینه و پیشینه برای پذیرش آنان داشته باشد. همانند سیبی که ضربه می‌بیند و به سبب این ضربه دچار لک و خرابی می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۱۲۶﴾

خاک و آتش

خاک، چینشی لطیف، نرم و افتاده دارد و انسان نیز وارث همین صفات است. آتش چینشی طغیان‌گر فرارونده دارد و ابلیس و شیاطین نیز با توجه به همین ویژگی است که به غرور آلوده‌اند.

چشمه‌ی ﴿۱۲۷﴾

سلام بر خدا

انسان وقتی از خواب بیدار می‌شود نباید به ناگاه از رخت‌خواب بجهد، بلکه نخست به خدا و رسول سلام دهد، سپس دست و پای خویش را کمی تکان دهد و آن‌ها را از حالت سفتی و کرختی در آورد و قدری بدن خویش را نرم کند تا سیستم نرم‌افزاری وی راه‌اندازی شود و

سپس وضو بگیرد و بعد به دست‌شویی و مستراح رود، وگرنه جهیدن به محض بیدار شدن ناراحتی‌های مفصلی و استخوانی را در پی دارد و در درازمدت اثر نامطلوبی بر بدن می‌گذارد. حیوانات و پرنده‌ها هم این چنین هستند و ابتدا بدن خویش را با حرکات کششی آماده می‌کنند، دهان خویش را با یک خمیازه نرم می‌کنند و سپس به راه می‌افتند.

هم‌چنین بیدار شدن و بدون داشتن وضو برای قضای حاجت رفتن سبب می‌گردد شیاطنی که در دست‌شویی زایش داشته‌اند به نفس وی هجوم برند و او را آماج لانه‌گزینی خود قرار دهند. نتیجه‌ی این کار وارد شدن آسیب‌های روانی به فرد است و چه بسا افرادی که در معرض زایش شیاطین قرار گیرند و چون آنان در هر زایش ده‌ها شیطان تولید می‌کنند، هجوم شیاطین نوزاد بر آدمی سبب زوال عقل و جنون او گردد.

البته شیاطین در برابر انسان‌های ضعیف است که قدرت وسوسه‌گری و کاشت نطفه را دارند اما در برابر اولیای الهی تنها قدرت تجسم دارند؛ چنان‌که تجسم آنان برای حضرت یحیی، حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب علیهم‌السلام مشهور است.

چشمه‌ی ﴿۱۲۸﴾

هستی بی‌نهایت

عالم نه ابتدا دارد و نه پایان و انتها. قیامت نیز آخر عالم نیست و جهنم و بهشت نه تکرار دارد و نه پایان انسان است. آدمی بی‌نهایت لایه دارد که در هر عالمی لایه‌هایی از وی باز می‌شود و تا خدا خدایی می‌کند، پدیده‌های هستی نیز بندگی او را دارند.

چشمه‌ی ﴿۱۲۹﴾

نفی غیر

پدیده‌های هستی همه ظهور یک حقیقت هستند و ظهور حقیقت نمی‌تواند خیال، وهم و هیچ باشد. غیری در عالم نیست و تنها خداست و ظهورات او. ظهورات نیز تقابلی با خداوند ندارند و خداوند نه «غیر» دارد و نه «مقابل»؛ همان‌طور که در میان اسمای الهی تقابلی وجود ندارد. او هم «اول» است و هم «آخر» و این دو اسم با هم تقابل ندارد و هر اولی آخر و هر آخری اولی در باطن خویش دارد. «موت» و «حیات» نیز چنین است و موت از اقسام حیات است.

هستی‌شناسی فلسفی می‌گوید یک وجود و یک ذات بیش‌تر نیست و آن حق تعالی است و دیگر پدیده‌های هستی ظهور حق تعالی به شمار می‌روند که فعل پروردگار می‌باشند و ذات و استقلالی برای آنان نیست. اما این پدیده‌ها البته پدیده به معنای ظهور و نه به معنای این که آفریننده‌ای برای آن نیست، واقعیت دارد و خیال نیست. واقعیت داشتن نیز منحصر در موجود بودن نیست، بلکه این ظهورات خلقی هستند که از وجودی واحد انشا شده‌اند بدون آن که وجودی بیابند. ذات مخصوص حق تعالی است و عالم فعل پروردگار و مخلوق به معنای ظهور است. ظهورهایی که عین آفریدگار نیستند، اما غیر به معنای دوگانگی و تعدد نیز نمی‌باشند. ظهورات مقابل خداوند نیستند. چرا که تعدد و تقابل میان دو ذات مستقل و دو مقابل و دو مماثل است و ما با خداوند چنین رابطه‌هایی نداریم. این گونه است که می‌گوییم نمی‌شود انسانی درون خویش را از خدا پر ننموده باشد، او مانند لیوان پری است که جایی برای هوا و غیر ندارد.

تعدد تقابل آور و استقلال‌خواه است؛ در حالی که ظهورات نه تقابلی با خداوند دارند و نه ذاتی مستقل. بر این اساس، تضاد فلسفی نیز وجود ندارد. فلسفه تضاد را میان دو شیء موجود می‌داند که غایت و نهایت خلاف در آن باشد. سفید و سیاه متضادان نیستند؛ چرا که سفید و سیاه نهایت اختلاف را با هم ندارد و از هر سفیدی بی‌نهایت سفیدتر وجود دارد، همان‌گونه که سیاه نیز ابتدای راه است و بی‌نهایت سیاه در پی آن می‌باشد. میان سفید و سیاه رابطه‌ی تخالف فلسفی یا تضاد عرفی برقرار است و نه تضاد فلسفی. این امر را می‌توان حکمتی برای این دانست که حضرات معصومین علیهم‌السلام برای دشمنان خویش نیز دعا می‌نموده‌اند و آنان را به هدایت می‌خوانند؛ چرا که میان خود و دشمنان ضدیت فلسفی و غایت خلاف نمی‌دیدند و برای چیزی اول و آخر قایل نبودند. بنابراین هر کسی را رسد که به هر جایی رسد و از بدی به خوبی گراید و به کم‌ترین جابه‌جایی و تحولی، کافری مؤمن گردد؛ همان‌طور که عکس آن نیز ممکن است و برخی که در ابتدای راه و اوایل زندگی بدون وضو غذا نمی‌خورند، در پایان عمر با جنابت حرکت می‌کنند.

چشمه‌ی ﴿۱۳۰﴾

ظهور نبوی

مقام معنوی و نورانیت حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام ظهور نورانیت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله است و آن‌چه حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام در توصیف مقام نورانیت و خلقت نوری خویش فرموده‌اند از باب «**نفسه نفسی**» است. حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده‌اند: «**بنا بدء الوجود**». پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «**اوّل ما خلق الله نوري**»؛ نخستین آفریده‌ی حق، نور

من بود. البته این اولیت چنان نیست که دومی داشته یا ابتدایی نیست که آخر و نهایتی داشته باشد او هم اول است و هم آخر و «**آخر ما خلق الله نوری**» نیز از این گزاره به دست می‌آید؛ همان‌طور که خداوند اول و آخر است و ثانی نیز ندارد: ﴿**هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ**﴾[1]. البته مراد از «اول» در این روایات، اول عددی نیست بلکه اولیت نسبی یا رتبی است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اول بدون اول است. در عالم هیچ اولی یافت نمی‌شود؛ زیرا فیض خداوند به ظهور است و نه به صدور یا خلقت، از این رو اول عددی ندارد؛ همان‌طور که آخر عددی ندارد.

هم‌چنین برخی روایات که نخستین آفریده را عقل می‌داند با این روایت تخالفی ندارد؛ چرا که آن روایت، اولین آفریده در عالم جبروت را می‌گوید و نه در مرتبه‌ی خلق نوری.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تمامی پدیده‌های هستی سریان دارد و همه‌ی عالم بدن ایشان به شمار می‌رود. البته انسان‌ها در درک این معرفت متفاوت هستند. یکی در مکه و مدینه بوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را استشمام می‌نماید و دیگری در هر جای این دنیا دست بر هر چیز که می‌گذارد، چنین سلام می‌دهد: «**السلام علیك یا رسول الله**» یکی هم در هیچ جا چنین درکی را ندارد و این حقیقت را به هیچ وجه در نمی‌یابد.

چشمه‌ی ﴿۱۳۱﴾

پیامبر امی

امی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این معناست که ایشان خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است، در حالی که چنین حرفی درست نیست و پیامبر

۱. حدید / ۳.

اکرم ﷺ خواندن و نوشتن می‌دانسته است آن هم بدون مدرسه و استاد، ولی کسی ندیده است که آن حضرت ﷺ خط بنویسد یا چیزی را بخواند. قرآن کریم نیز بر امری بیش از آن دلالت ندارد.

چشمه‌ی ﴿۱۳۲﴾

امامت و نبوت

امامت مرتبه‌ی استمرار نبوت و گسترده و تفصیل آن است که نبوت با آن ریشه می‌گیرد و تنومند می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۱۳۳﴾

امامان دوازده‌گانه در قرآن کریم

معنای باطنی آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿**إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**﴾[1] امامان دوازده گانه‌ی شیعه علیهم السلام است. فراز: ﴿**يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**﴾ می‌رساند این انوار قدسی و طاهر با شروع آفرینش، هدایت خلق را در باطن عهده‌دار بوده‌اند.

چشمه‌ی ﴿۱۳۴﴾

نام‌های حضرت ولی عصر علیه السلام در قرآن کریم

اتمام نور که در فراز ﴿**أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ**﴾ در آیه‌ی زیر آمده است: ﴿**يُرِيدُونَ**

۱. التوبة/ ۳۶.

﴿أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾[1]، یکی از نام‌های مبارک آقا امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ است و همانند ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ﴾ که نام دیگر آن حضرت است یک بار در قرآن کریم آمده است: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾[2].

چشمه‌ی ﴿۱۳۵﴾

هنگام ظهور

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾[3]. ظهور این آیه در عصر امام زمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. وقتی که بشر به صورت رسمی اعلام دارد کسی نمی‌تواند دهکده‌ی جهانی را اداره کند و قیم آن باشد و جور زمانه او را خسته نماید؛ اما بشر هنوز از ستم‌گری خسته نشده است و هنوز بسیاری هستند که ادعا دارند می‌توانند بشریت را به عدالت برسانند.

ظهور حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) محقق نمی‌گردد مگر آن که تمامی افراد و گروه‌های صاحب ادعا حاکمیت یابند و هر گروهی خود دریابد که نمی‌تواند عدالت را اجرایی نماید به گونه‌ای که دیگر صاحب ادعایی نمانده باشد که بگوید فرصت و مجال این کار به ما داده نشده است. در آن زمان، تمامی مردم و حاکمان آنان به اجماع اعتراف دارند که اجرای عدالت در دهکده‌ی جهانی از آنان بر نمی‌آید و باید در پی منجی آخرین بود. حکومت در زمان غیبت دست به دست

۱. التوبة/ ۳۲.
۲. هود / ۸۶.
۳. بقره / ۱۹۳.

می‌چرخد و به تمامی گروه‌ها می‌رسد؛ چنان‌که حکومت در ایران در زمان صفویه در دست درویشان و صوفیه بود. درویشانی که بر آن بودند کارگاهی داشته باشند تا خود را به سلوک در غیب عالم نزدیک کنند و در پی آگاهی، ریاضت و عمل و نیز ارادت و داشتن استاد بودند و این حقیقت به انحراف کشیده شد. حکومت در زمان قاجار و پهلوی به غرب‌زدگان رسید و امروزه به عالمان دینی رسیده است تا آنان چه امتحانی دهند.

چشمه‌ی ﴿۱۳۶﴾

ملت عزیز

دولت حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) دولتی است که مسلمانان در آن عزیز و منافقان در آن ذلیل هستند. چنین دولتی است که کریم است؛ چنان که می‌فرماید: «**اللهمّ إنّا نرغب دولةً کریمةً تعزّ بها الإسلام وأهله وتذلّ بها النّفاق وأهله**»، اما جامعه‌ای که نفاق در آن بسیار باشد و کسی سخن خود را آزادانه و با عزت بیان نمی‌دارد، جامعه‌ای پست است که دولت آن لئیم است و نمی‌تواند کریمانه با مردم برخورد کند و آنان را عزیز و آزاد نمی‌گذارد.

چشمه‌ی ﴿۱۳۷﴾

رجعت و رموز قرآنی

قرآن کریم حقایق بسیاری دارد به گونه‌ای که حتی برخی از آن در زمان ظهور و حاکمیت امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز آشکار

نمی‌شود و در زمان رجعت است که پرده از آن برداشته می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۱۳۸﴾

ادعای فرقه‌ی ناجیه

شیعه مدعی است تنها فرقه و گروه ناجی است و البته بر ادعای خویش نیز دلیل دارد وگرنه همانند نازی‌ها یا صهیونیست‌ها می‌ماند که خود را برتر از همه می‌دانند. دلیل شیعه بر این ادعا این است که اگر کسی در میان همه‌ی اقوام و ملل جست‌وجو کند و تاریخ را از زبان دوست و دشمن بشنود در می‌یابد که کسی جز امامان معصوم و پیشوایان شیعه علیهم‌السلام عصمت نداشته و مردمی‌تر، متخلق‌تر و وارسته‌تر نمی‌باشد و اگر کسی در معرفت و عمل تابع آنان باشد جزو فرقه‌ی ناجیه است. پس این سخن نه از سر تعصب است، بلکه سخنی مدلل و همراه با استدلال و منطق است.

چشمه‌ی ﴿۱۳۹﴾

مربی محبوبان

مربی محبوبان که نخست حق را می‌بینند و سپس خلق را خود خداوند است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿**وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا**﴾[1]. حضرت آدم علیه‌السلام از اولیای محبوبی است.

محبوبان الهی طمع را از خود، مردم و حتی از خداوند بر می‌دارند و اگر خداوند بر فرض محال، گدای گوشه‌نشینی شود، او را همان‌گونه

۱. البقرة/ ۳۱.

می‌پرستند که در حال ﴿غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾[1] می‌پرستیدند و همواره برای او سبّوح قدّوس می‌گویند.

در برابر محبوبان، سالکان محبی قرار دارند که آنان با اشاره‌ی استاد معنوی است که راه می‌یابند و تنها درصد اندکی از ریاضت و آزمایش و تجربه است که برای آنان کارگشاست و عمده داشتن مربی کارآزموده است. بیش‌تر محبان از طمع عاری نیستند تا چه استادی را بیابند.

نقش مربی چنان اهمیتی دارد که در قرآن کریم در برابر ۲۸۷ مورد کلمه‌ی «عبد» ۹۷۰ مورد کلمه‌ی «ربّ» آمده که نسبت آن یک چهارهم می‌باشد و این مقایسه نقش هفتاد و پنج درصدی مربی و استاد را می‌رساند و این مربی قوی است که می‌تواند شاگرد قوی‌تر و استوارتر تربیت نماید و او را از درون خود پُربارتر گرداند. در حوزه‌ها نیز باید به جای کتاب‌محوری مرسوم، از سنت استادمحوری بهره برد تا طلبه به موفقیت لازم دست یابد. پس برای سالک محبی یا طلبه‌ی پی جوی دانش گریزی نیست جز دل سپردن به استادی قوی و با او بودن و از انوار او نورگرفتن برای مدتی طولانی.

چشمه‌ی ﴿۱۴۰﴾

تقسیم اولیای الهی

اولیای الهی بر دو قسم هستند: گروهی که شعاع بُردشان کوتاه و گروهی که شعاع بُردشان بلند است. گروه نخست از خود کرامت نشان می‌دهند و اسرار دیگران را فاش می‌کنند. اینان ضعیف هستند و معرفت و

۱. آل عمران/ ۹۷.

توانمندی چندانی ندارند که سر در جیب دیگران می‌کنند، اما گروه دوم بُردی بلند دارند، همواره با آسمانیان انس می‌گیرند و به راه‌های آن آشنایی بیش‌تری دارند. اینان از بهشت و جهنم خبر دارند ولی از دیگران بی‌خبرند؛ چراکه نمی‌خواهند ببینند و از آنان آگاه شوند از این رو همواره به آسمان نظاره می‌کنند و ملکوت را می‌نگرند.

چشمه‌ی ﴿۱۴۱﴾

تفاوت انبیای الهی علیهم‌السلام

حضرت سلیمان علیه‌السلام در جبروت قدرت بود، حضرت هارون علیه‌السلام ظهور جمالی بیش‌تری داشت و حضرت موسی علیه‌السلام در جلال قدرت بود و تفاوت آنان است که سبب می‌شود حضرت سلیمان با ندیدن هُدهد، قصد ذبح او را نماید و حضرت موسی کافری را با زدن مشتی بکشد یا ریش برادر خود را بگیرد و حضرت هارون هر اعتراضی را با آرامش و نیکویی جواب دهد. البته درگیری موسی با هارون علیهما‌السلام، قدرت موسی را می‌نماید؛ زیرا موسی با توجه به قدرت برتر خویش، هارون را به کوتاهی و قصور متهم می‌سازد و هارون نیز با توجه به توان خود، که توانی پایین‌تر از حضرت موسی بوده است، خود را از هر کوتاهی تبرئه می‌نماید.

چشمه‌ی ﴿۱۴۲﴾

تناسب اندام و کمال جسمانی

پیامبران و اولیای الهی علیهم‌السلام از هرگونه نقص و بیماری روانی و جسمی دور هستند. بنابراین اگر کسی بگوید زبان حضرت موسی علیه‌السلام لکنت

داشته است فرسنگ‌ها از وادی شناخت نبوت و ولایت دور است. آن حضرت از برادر خویش هارون کمک خواست زیرا موسی نیکو سخن می‌گفت و او نیکوتر و فصیح‌تر. هم‌چنین آن حضرت از خداوند می‌خواست عقده از زبان وی بگشاید؛ چرا که می‌خواست با پدرخوانده‌ی خود رو به‌رو شود.

چشمه‌ی ﴿۱۴۳﴾

قدرت انبیای الهی

پیامبران الهی علیهم‌السلام افرادی بودند ساده که با یک لا قبا و با عصایی چوبی یا با دست خالی به سوی گردن‌کشانی چون فرعون و نمرود می‌رفتند و آنان را از شرک و بت‌پرستی نهی می‌کردند و به توحید فرا می‌خوانند و ابهت آنان چنان بود که شیر در نزد آنان ادعای روباهی نیز نداشت. پیامبرانی که از ناحیه‌ی خداوند اذن داشتند و می‌توانستند عالم و آدم را به خدمت گیرند. آنان چون خدا را داشتند و از طرف او مأذون بودند، بی‌محابا به معرکه می‌آمدند و از کسی هراس و ترسی نداشتند چرا که می‌دانستند قدرت تنها برای خداست و دیگران از خود چیزی ندارند و قدرت خداوند با آنان است. قدرتی که بهت کفار و مشرکان را بر می‌انگیخت. البته شگفتی این‌جاست که انبیای الهی چنین قدرتی داشتند و باز مورد مسخره‌ی قوم خویش قرار می‌گرفتند و مردم به آنان می‌خندیدند! چیزی که جز از تواضع و فروتنی آنان نمی‌تواند باشد.

نکته‌ای که باید از آن چشم‌پوشی نداشت این است که انبیای الهی همواره چشم به سوی خدا داشتند ودر هر پیشامدی، خداوند با عنایت

خویش به آنان وحی می‌نمود و راه نجات را به آنان می‌نمایاند. وقتی انبیا با این همه اقتدار چنان بودند، آیا بشر امروز از آنان قوی‌تر است و نیاز به ارتباط با آسمان ندارد و خود به تنهایی می‌تواند مشکلات خویش را سامان دهد یا باید در پی اولیایی باشد که می‌توانند آنان را با نیروهای غیبی پیوند دهند؟!

انبیای الهی به سبب داشتن قدرت بوده است که بر دیگران ولایت داشته‌اند. برای تبیین معنای ولایت و ارتباط آن با قدرت، چنین می‌توان گفت. سنگی که شیشه‌ای را می‌شکند بر آن ولایت دارد و شیشه‌ای که گوشت را پاره می‌کند بر آن ولایت دارد. آتشی که سنگ را ذوب می‌کند بر آن ولایت دارد و آبی که آتش را خاموش می‌کند بر آن ولایت دارد و به همین صورت، هر چیزی و هر کسی که قدرت و برتری بر دیگری دارد از آن جهت بر او ولایت دارد. در میان حیوانات نیز آن که از دیگران قدرت بیش‌تری دارد بر دیگران ولایت پیدا می‌کند و فرمانده‌ی آنان می‌شود. ولایت امری طبیعی است و در صورتی وجود دارد که تساوی در کار نباشد. در میان انسان‌ها هم کسانی بر دیگران ولایت دارند که نسبت به آنان صاحب برتری باشند وگرنه تابع همسان بودن جز خسارت پی‌آمدی ندارد و پیامبران الهی علیهم‌السلام با وحی و معجزه است که بر دیگران پیشی می‌گیرند و بر آنان ولایت دارند. عالمان دینی نیز دست‌کم باید اقتدار علمی داشته باشند وگرنه آنان نیز همانند دیگر انسان‌ها خواهند بود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخَاسِرُونَ**﴾[1]. اگر شما از بشری همانند خود اطاعت داشته باشید از زیان‌کاران هستید. این سخن هرچند از زبان کافران بیان شده اما سخنی منطقی است؛ چرا که اصل

۱. مؤمنون / ۳۴.

حاکمیت به خداوند اختصاص دارد و تنها بشری که برتری بر دیگر افراد بشر دارد می‌تواند بر آنان حاکم باشد.

انبیای الهی علیهم‌السلام نیز به سبب وحی و معجزه است که برتری خویش را اثبات می‌کنند و حق حاکمیت بر افراد بشر پیدا می‌کنند. البته خداوند نیز حقانیت و برتری خود را به همین گونه ثابت می‌نماید، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿**يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**﴾[1]، برای اثبات آن ادامه می‌دهد: ﴿**وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً وَلَمْ يُعَقِّبْ**﴾[2]. خداوند فرمان می‌دهد عصایت را بر زمین بینداز و حضرت موسی علیه‌السلام این کار را می‌کند تا ببیند این خداوند است که با او سخن گفته و چوبی را به اژدها تبدیل می‌کند.

چشمه‌ی ﴿۱۴۴﴾

ریاضت‌های سخت فرستادگان الهی

حق تعالی اگر بخواهد بنده‌ای را از جانب خویش بر مردمی حاکم کند یا او را به عنوان پیامبر یا امام بفرستد، نخست او را با ریاضت‌های سخت و در سخت‌ترین شرایط زندگی قرار می‌دهد و او را بارها نمدمال می‌کند، می‌کشد و زنده می‌سازد تا اگر از این امتحان‌ها پیروز گردید، آن‌گاه آفریده‌های خود را به دست او سپارد.

این کار در هر چیزی که امنیت فراوانی را بطلبد انجام می‌گیرد. برای نمونه، برای اطمینان از درستی و امنیت لوله‌کشی گاز و جلوگیری از نشت آن، پس از لوله‌کشی، نخست هوا را با فشاری معادل چند برابر فشار گاز

۱. قصص / ۳۰.
۲. قصص / ۳۲.

معمولی وارد لوله می‌کنند تا حتی ریزترین نشتی لوله آشکار گردد و بعد از اطمینان از درستی لوله‌هاست که آن را به گاز شهری مرتبط می‌سازند.

سخت‌گیری خداوند بر اولیایی که قرار است بر مردم حکومت نمایند برای این است که خداوند بندگان خود را که عیال وی هستند عاشقانه دوست دارد و آن‌ها را از سر راه پیدا نکرده است تا آنان را به‌راحتی به آب و به دست کسی دهد که رحمی بر آنان ندارد و نمی‌تواند عاشقانه آنان را دوست داشته باشد.

چشمه‌ی ﴿۱۴۵﴾

منت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر ابولهب

حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام و اولیای محبوبی همانند کوره‌ای می‌مانند که کسی از آتش سازنده‌ی کوره‌ی آنان در امان نیست حتی اگر کافری باشد. برای نمونه، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله موجب شد ابولهب با آشکارسازی دشمنی‌ها در طی چند سال، معادل چند هزار سال در شرایط عادی رشد نماید و از سرگردانی‌های بسیاری رهایی یابد و مانند فردی اعدامی نباشد که برای مدتی طولانی هر روز به او بگویند به زودی اعدام خواهی شد، برخلاف آن که یک روز حکم اعدام او می‌آید و همان روز اجرا می‌گردد و دردی روانی را تحمل نمی‌کند.

چشمه‌ی ﴿۱۴۶﴾

نظری بودن شناخت حقیقت وحی

«وحی» حقیقتی است که شناخت نظری و فلسفی را بر می‌تابد و

شناختی بدیهی نیست، از این رو نظریه‌پردازی برای شناخت آن ممنوع نیست تا بتوان نظریه‌پردازان در آن را با چماق تکفیر بر زمین زد، بلکه باید منطق و استدلال آنان را دید.

وحی حقیقتی است که هم بدون واسطه و هم با واسطه از جانب خداوند متعال بر دل کسی قرار می‌گیرد و آن فرد هم لازم نیست به صورت ضروری پیامبر باشد؛ چنان که بر مادر موسی وحی شده است: ﴿**وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ، وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**﴾[1].

وحی که در علم کلام از آن بحث می‌شود و به آن وحی الهی می‌گویند بالاترین مرتبه‌ی وحی است که برای پیامبران الهی است اما مراتب پایین وحی که از دل سنگ گرفته تا دل ملایکه همه با خدا ارتباط دارند و بدون اسباب، از امور معنوی ارتزاق می‌شوند. از طرف بندگان قاعده‌ی: ﴿**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**﴾[2] و از طرف حضرت حق تعالی: ﴿**هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ**﴾[3] جریان دارد.

چشمه‌ی ﴿ ۱۴۷ ﴾

تفاوت‌ها

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود فرزند خود را ذبح نما: **فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ**﴾[4]، اما به مادر

۱. قصص / ۷.
۲. الحجرات/ ۱۳.
۳. الحدید/ ۴.
۴. صافات / ۱۰۲.

حضرت موسی فرمود فرزندت را به دریا بیانداز که او را به تو باز می‌گردانیم: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾[1]. این دو سخن متفاوت، بیانگر تفاوت در مرتبه‌ی دو ولیّ الهی است.

چشمه‌ی ﴿۱۴۸﴾

مراتب عصمت

عصمت جزو رحمت خاص خداوند است و امری دهشی و موهبتی است، همانند زیبایی که شاید در کشوری تعداد زیبارخان بسیار نادر باشد؛ چرا که زیبایی به رنگ و قد نیست بلکه به تناسب اندام است حال با هر قد و با هر رنگی که باشد.

عصمت امری موهبتی است و با توجه به شدت و ضعفی که دارد هر کسی از آن بهره‌ای دارد، اما برخی نمود آن را که حیاست تنها در جلوت دارند و این پرده را در خلوت می‌درند و برخی هم چنان شهود، رؤیت و یقینی دارند که خواه در پیدا باشد یا در پنهان، حیای خود را دارند.

معصوم به خداوند معرفت دارد و معرفت وی هست که او را به سجاده می‌کشد و در او آتش عشق و شعله‌ی محبت بر می‌انگیزد و آن که معرفت ندارد به‌خاطر ترس از جهنم و طمع به بهشت است که لحظه‌ای به سختی به سجده می‌رود، از این رو عصمت هر کسی به قدر معرفت اوست.

البته میان عصمت کلامی و عدالت فقهی فاصله‌ای از وجود تا عدم است و فاصله‌ی میان فسق و عدالت تنها یک قدم است و با عملی ناپسند

۱. القصص/ ۷.

و گناه‌آلود، انسان عادل فاسق می‌شود. همان‌طور که آب دریا کُر است و آب حوضی نیز کُر است اما این کجا و آن کجا. در آب دریا اگر هزاران سگ هم بیفتد، ذره‌ای نجاست بر دامن آن نمی‌نشیند و آب حوض با برداشتن یک لیوان آب از آن و از دست دادن حد نصاب خود، دیگر پاک کننده نیست. حکایت معصوم و غیر معصوم را می‌توان از باب نزدیک شدن به ذهن به آب دریا و آب حوض تشبیه نمود وگرنه مقایسه هم باطل است.

چشمه‌ی ﴿۱۴۹﴾

عرفان ارضی و سماوی

عارفان یا ارضی هستند و یا سماوی. فردی مانند حضرت خضر از اولیای ارضی است که حضرت موسی علیه‌السلام او را شهره نمود. برخی نیز سماوی هستند و سر در جیب کسی فرو نمی‌برند و به آسمان‌ها فرو می‌روند. آنان چنان بر آسمان‌ها بر می‌شوند که اگر «کلّمینی یا حمیراء» نباشد یا با نغمه‌ی: «**لا إله إلّا الله حقاً حقّاً، لا إله إلّا الله عبوديّة ورقّاً، سجدت لك يا ربّ تعبّداً ورقّا**» مدهوش نگردند، دیگر بازگشتی نخواهند داشت.

چشمه‌ی ﴿۱۵۰﴾

فرشته‌ی روح

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**﴾[1]. مراد از روح در این آیه‌ی شریفه فرشته‌ای است که روح نام دارد و در سوره‌ی قدر از آن یاد

۱. حجر / ۲۹.

شده است: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾[1]؛ در آن شب، فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری که مقرر شده است فرود آیند. خداوند روح ندارد تا از روح خود در انسان دمیده باشد.

چشمه‌ی ﴿۱۵۱﴾

چگونگی زیاد شدن ملایکه

فرشتگان تولید و تناسل ندارند ولی چنین نیست که عقیم و نازا باشند، بلکه زایش آنان به صورت شراشری است؛ به این معنا که لحظه لحظه، ریزش و تعین دارند و از هر فرشته‌ای بی‌نهایت ملک شکل می‌گیرد. البته کثرت و فراوانی فرشتگان به این سبب است که در هر یک از عوالم کارهای بسیار متفاوت و فراوانی وجود دارد و هر فرشته باید به کاری بپردازد وگرنه یکی از آن‌ها برای یک لشکر کافی است و هر فرشته توان عملیاتی بسیار فراوانی دارد.

چشمه‌ی ﴿۱۵۲﴾

عرش الهی

عرش به صندلی یا کرسی می‌گویند که بر آن قرار می‌گیرند. گفته می‌شود قلب اولیای خدا عرش خداوند است که بر آن قرار دارد: «**قلب المؤمن عرش الرحمن**».

---

۱. قدر / ۴.

چشمه‌ی ﴿۱۵۳﴾

حدوث ذاتی

حدوث و مسبوقیت به عدم در مرتبه است و چیزی به نام حدوث ذاتی نداریم. به این اعتبار است که بهشت و جهنم را موجود می‌دانیم اما بهشت و جهنم و عذاب‌های آن در مرتبه‌ی فعلی ما برای ما قابل مشاهده نیست و اگر ما از این مرتبه به مرتبه‌ی بعد برویم، آن‌جا نیز برای ما قابل رؤیت می‌گردد.

چشمه‌ی ﴿۱۵۴﴾

حکم اشیا

حکم هر پدیده‌ای همان قدرتی است که دارد. آن که صاحب قدرت نیست و تنها عرفان نظری و علمی می‌داند، همانند کسی است که هزاران شعر حفظ است ولی نمی‌تواند تک بیتی بسراید. عارف کسی است که کاری از او می‌آید وگرنه اگر ادایی در آورد سالوس‌باز و ریاکار است.

چشمه‌ی ﴿۱۵۵﴾

سرّ القدَر

اگر انسان به «سرّ القدَر» دست یابد، آن‌گاه همه‌ی امور و همه‌ی انسان‌ها را هم‌چون آب و آتش می‌شناسد و پی می‌برد که چرا خداوند حکیم به یکی کمالی داده و به دیگری کمالی دیگر، به یکی زشتی داده و دیگری را زیبا ساخته است؛ چرا نادانی را دارایی و دانایی را ناداری داده

است. همه‌ی این پرسش‌ها با دانستن سرّ القدر روشن می‌شود و چنین انسانی در حسرت چیزی و کسی نمی‌ماند.

البته سرالقدر با جبر تفاوت دارد. برخی از امور دنیایی سرالقدر ندارد و اختیاری است. بحث جبر توسط سیاست‌مداران برای مشروع نشان دادن خلافت جور خود دامن زده شده است تا اراده‌ی کسی بر شورش علیه آنان شکل نگیرد.

چشمه‌ی ﴿۱۵۶﴾

چینش هستی

پدیده‌های هستی دارای سه صبغه و سه رنگ است: مادی، طبیعی و حقیقی. عبادت و معرفت پدیده‌ها برای صبغه‌ی حقیقی آنان است و آثار برای صبغه‌ی طبیعی است و ماده با دانش تجربی قابل شناخت است. معرفت و عبادت پدیده‌های هستی مانند سجده‌ی آن‌ها هنوز برای بشر ناشناخته است. البته روزی فرا خواهد رسید که بشر این چهره‌ی عالم را هم با خِرد خود درک می‌کند و هم آن را رؤیت می‌کند.

چشمه‌ی ﴿۱۵۷﴾

نفی شرّ محض

در عالم، خیر محض وجود دارد که خداوند متعال است اما شر محض آفریده نشده است و شر امری نسبی است. شیطان نیز شر محض نیست چرا که موجب پیشرفت بسیاری است و عدو سبب خیر شود اگر خدا خواهد. شیطان به صورت اصالی و ذاتی برای گمراه نمودن بشری است که از او اطاعت دارد اما به صورت عرضی و تبعی به کسانی که به او

سرسپردگی و اطاعت ندارند خیر می‌رساند. همان‌طور که پیامبران و کتاب‌های آسمانی برای کسی که پیروی و اطاعت‌پذیری دارد شأن هدایت‌گری را به صورت ذاتی و اولی دارند و برای نافرمایان به صورت تبعی و ذیلی گمراه کننده می‌باشند نه آن که نسبت به آنان قصد خیر نداشته باشند؛ چنان‌که در مورد قرآن کریم آمده است: ﴿**وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً**﴾[1].

زهر عقرب و نیش مار هم شرّ محض نیست و امروزه از زهر آن استفاده‌های دارویی می‌شود.

بر این اساس است که در قیامت وقتی بدترین انسان‌ها گرد می‌آیند، خوبی‌هایی از آنان دیده می‌شود که باور آن بسیار مشکل است. این گونه است که نباید به صورت مطلق دیده‌ی ناپسندی حتی بر بدها داشت؛ چرا که محض بد و بدی محض در عالم وجود ندارد.

همان‌طور که خداوند خیر محض است، جز خیر از او نازل نمی‌شود و شروری که در عالم است و همه هم وجودی است، در مرتبه‌ی نخست وجود نداشته، بلکه در مراتب پایین‌تر شر شده است. شر هم هنگامی است که تناسب در کار نباشد، به عکس خیر که امری متناسب است.

چشمه‌ی ﴿۱۵۸﴾

مرکز هستی

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ**﴾[2].

۱.اسراء / ۹۲.

۲. روم / ۴۱.

عالم ظهور آدمی است. به حسن او نیکو می‌گردد و نعمت افزون می‌نماید و به حرمان او حرمان می‌یابد و مصایب می‌آورد.

چشمه‌ی ﴿۱۵۹﴾

سرشت آدمی

«**کلّ میسَّر لِمَا خُلِق له**»؛ هر کسی یک سرشت و جبلی دارد که در آن مسیر رشد می‌یابد. بر این اساس باید جبلی خود را یافت. البته خداوند به هر کسی صفتی اعطایی، وهبی و دهشی داده است که آن ویژگی وی را از دیگران ممتاز می‌نماید.

یکی از ویژگی‌های اعطایی که به سرشت و طینت آدمی باز می‌گردد و اختیاری نیست شیعه بودن است. روایات طینت و خلق نوری بر این معنا دلالت دارد. مراد از روایت:«**شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا**» نیز نه گل اضافه است، بلکه مَظهر بودن شیعیان و آیینه‌بودن برای آن حضرات علیهم‌السلام است. شیعیان مظهر اولیای معصومین علیهم‌السلام هستند.

البته، سرشت اقتضاآفرین است نه پدیدآورنده‌ی جبر. هیچ کس در رفتار خود مجبور نیست، بلکه هر کس به اقتضای جبلی خود رفتار می‌کند و به تعبیری مجبول است و نه مجبور. جبری در عالم نیست؛ همان‌طور که اختیار تام و تفویض در عالم نیست، بلکه هر فعلی به صورت مشاعی انجام می‌پذیرد و هیچ کس به تنهایی کاری را انجام نمی‌دهد؛ به این معنا که در هر فعلی هم خداوند شریک است و هم همه‌ی پدیده‌های هستی

و هر کسی به درصدی که در کار سهیم است باید پاسخ‌گوی آن باشد و به هر میزان که از اختیار او خارج است، مورد محاسبه واقع نخواهد شد. به این ترتیب فردی که حلال‌زاده نیست تنها به همان میزانی که در اراده‌ی اوست مسؤول است و نه بیش‌تر از آن وگرنه ظلم خواهد بود در حالی که خداوند ذره‌ای به کسی ظلم روا نمی‌دارد.

چشمه‌ی ﴿۱۶۰﴾

تاریخ تولد

تاریخ تولد را هنگام به دنیا آمدن فرزند می‌دانند و در این زمان است که برای کودک خود جشن تولد می‌گیرند در حالی که این هنگام لقاح نطفه است که تاریخ دقیق تولد و به دنیا آمدن فرد می‌باشد.

برخی از انسان‌ها می‌توانند هنگام نزول نطفه‌ای که خود از آن رشد می‌یابند، عشق پدر و مادر خویش را ببینند و صدای آنان را بشنوند و نیز صدای فرشتگانی را دریابند که می‌گویند: فلانی هم پایین رفت. آنان وقتی به دنیا می‌آیند برای خود آن قدر بزرگ هستند که مانند حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به هنگام پایان دوره‌ی جنینی، برای پروردگار خویش سجده می‌نمایند و آنان جز محبوبان الهی نمی‌باشند.

چشمه‌ی ﴿۱۶۱﴾

رابطه‌ی نفس و بدن

نفس آدمی گاه به اعتبار صفایی که پیدا می‌کند، آینده را در خواب و رؤیا می‌بیند. نفسی که پاکیزه گردیده و صاحب مقام و کرامت شده است،

هنگامی که در ناسوت است و با بدن مادی همراه است، از این بدن لذت می‌برد، از این رو سعی می‌نماید خطراتی که بدن را تهدید می‌کند به وی برساند تا آن را از آسیب مصون دارد.

همان گونه که در مورد رابطه‌ی خداوند و مخلوقات آمده که خداوند داخل در اشیاست ولی نه به ممازجت و خارج از اشیاست اما نه به مفارقت، روح و جسم آدمی نیز در هم هستند اما نه به ممازجت و خارج از یک‌دیگر است اما نه به مفارقت و جدایی و هر روحی متجسّم و هر جسمی متروّح است. حکایت بدن و نفس به آب و لوله نمی‌ماند که بدن تنها منفذ و ناقلی برای جریان روح در طبیعت و ناسوت باشد، بلکه جسم و روح ظرف نزولی ادراک است و بدن چیزی غیر از نفس نیست و همه‌ی بدن انسان به دلیل قاعده‌ی تشخص، ظرف ادراک به خود می‌گیرد. بنابراین انتساب کاری به بدن خود یعنی انتساب به روحی که جسم و بدن ظرف تعین آن است.

مرگ، روح و جسم را به سرعت از هم مفارقت نمی‌دهد و روح و جسم، پس از مرگ تا مدت‌ها به هم آلوده هستند و از یک‌دیگر دور نمی‌شوند. این‌جاست که روح تا جایی که بتواند از بدن خود بر می‌دارد تا جایی که برخی ارواح هم‌چون روح اولیای الهی همه‌ی بدن خویش را نگاه می‌دارد و نمی‌گذارد آسیبی به بدن رسد و آن را از تجزیه باز می‌دارد.

بدن مرده سه بخش نازل، متوسط و عالی دارد؛ همان‌طور که روح او سه بخش یاد شده را دارد و با مرگ بخش عالی، روح از بخش عالی جسم جدا می‌شود و در بقیه‌ی موارد روح نازل و متوسط، از بدن نازل و متوسط جدا می‌شود، از همین رو در شریعت توصیه می‌شود مرده را آرام بر زمین بگذارید چرا که به بیان ما مرده از مرگ دوباره در امان باشد و دوباره نمیرد به این معنا که روح متوسط یا نازل او نیز از بدن جدا نشود.

چشمه‌ی ﴿۱۶۲﴾

ازدواج فرزندان حضرت آدم علیه‌السلام

نقل‌هایی تاریخی در ازدواج هابیل و قابیل و دیگر فرزندان حضرت آدم علیه‌السلام وجود دارد که به هیچ یک اعتنایی نیست. آنان نه با جن ازدواج کرده‌اند و نه با خواهران خود، بلکه آنان با دختران نسناس‌ها که انسان‌هایی پیش از آفرینش حضرت آدم بوده‌اند ازدواج کرده‌اند. فرزندان آدم اولین نسل انسانی نبودند، بلکه انسان‌هایی پیش از آن‌ها و از میلیون‌ها سال قبل زندگی می‌کردند که به آنان نسناس می‌گویند و حضرت آدم نسبت به آن‌ها برتری داشته و دردانه بوده و بدون پدر و مادر به آفرینش رسیده است؛ همان‌طور که حضرت عیسی علیه‌السلام تنها از مادر زاده شده است.

چشمه‌ی ﴿۱۶۳﴾

سن بلوغ

«بلوغ» انسان به معنای رسیدن به چیزی است که در ابتدا از آن بود که همان منی است. برای رسیدن به این ویژگی سن خاصی ملاک نیست و عمده همان طبیعت بلوغ است که بدن را فرا می‌گیرد و آثاری را نمایان می‌کند از جمله خارج شدن نطفه و منی از بدن یا رویش موی زبر بر روی زهار یا بیرون آمدن خون حیض از بدن که هر بدنی با توجه به شرایط مختلف و واکنش‌های گوناگون در سنی به آن دست می‌یابد؛ همان‌طور که گرما و خورشید سرزمینی را به بیابان تبدیل می‌کند و بارندگی‌های

متوالی، منطقه‌ای را جنگلی و سرسبز می‌نماید، همین‌طور تابش نور آفتاب و گرما موجب کشیده شدن بدن و رشد بسیار آن، گشاد شدن چشم‌ها، رسا شدن صداها و بلوغی زودرس می‌شود و مناطق سردسیر بلوغ را به تأخیر می‌اندازد. بنابر این، سن نمی‌تواند ملاک بلوغ دختر یا پسر باشد و روایاتی که نه سال را سن بلوغ دختر و پانزده سال را سن بلوغ پسر می‌داند، به منطقه‌ی جغرافیایی عربستان اشاره دارد و باید مناسبت حکم و موضوع را در آن لحاظ نمود.

این مسأله همانند حکم مسابقات است که برای نمونه، در بسیاری از روایات، بر اسب‌سواری توصیه شده است؛ در حالی که اسب سواری در آن زمان‌ها به عنوان توان نظامی مطرح بوده است، اما این ورزش امروزه اسب‌سواری و کمان‌داری بیش‌تر مایه‌ی سرگرمی سرمایه‌داران و افراد مرفه شده و به نوعی ورزش و مسابقه‌ی استکباری تبدیل شده است، با این وصف است که دیگر نمی‌توان احادیث آن را برای امروز دارای مصداق دانست و به جای آن باید رانندگی یا تمرینات نظامی و دفاع شخصی را توصیه نمود.

هم‌چنین احکام عقلایی دین را نباید با دقت فلسفی و عقلی بررسید. برای نمونه، افرادی که دچار مرگ مغزی شده‌اند، امکان عقلی بازگشت آنان به دنیا ـ هرچند در طی سالیان متمادی باشد ـ وجود دارد، اما امکان عقلایی آن منتفی است؛ چرا که کم‌تر شده است فردی مرگ مغزی شده باشد و به حیات اولی خود باز گردد و بر این اساس، لازم نیست اکسیژن به آنان رساند. فردی که مرگ مغزی شده است انسانی طبیعی دانسته نمی‌شود تا برداشتن اکسیژن از وی قتل نفس به حساب آید و او حیات ثانوی خود را شروع نموده است.

چشمه‌ی ﴿۱۶۴﴾

بشر خواندن انسان

به انسان می‌گویند: بشر. بشره که آشکاری و پوست ظاهر را گویند از آن رو بر انسان اطلاق می‌شود که چهره‌ی وی نمایان است و همانند حیوانات در پشم و مو، کرک یا پر مخفی نیست.

چشمه‌ی ﴿۱۶۵﴾

پایداری و استحکام حکمت نظری

انسان نخست می‌اندیشد و سپس حرکت می‌کند و حرکتی که اندیشه‌ی گذشته نداشته باشد آینده‌ای بدفرجام برای آن است. لزوم پیشی داشتن حکمت نظری و اندیشه بر حکمت عملی حکایت میخی است که صخره‌نوردی بر شکاف صخره‌ای بلند فرود می‌آورد و طنابی به آن می‌آویزد تا بتواند در بالا رفتن صخره از آن کمک بگیرد و در صورت سست بودن آن میخ، سقوط صخره‌نورد ناآگاه را حتمی می‌سازد. همواره این حکمت نظری است که راه را برای عمل روشن می‌نماید و نقشه‌ی آن را مهندسی می‌سازد.

چشمه‌ی ﴿۱۶۶﴾

ارزش اندیشه

برای همیشه در دنیا نخواهی ماند اما اندیشه‌هایی که از دنیا برگفته‌ای با تو می‌ماند و در زندگی ابدی همواره همراه تو است.

چشمه‌ی ﴿۱۶۷﴾

ادراک انسان و بزرگی وی

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً﴾[1]. این ضعف به لحاظ بنیه‌ی جسمانی اوست که اگر روزی غذا نخورد به رعشه می‌افتد ولی شتر می‌تواند روزها بدون آب و علف در بیابان‌ها برود اما انسان به لحاظ روح، مظهر اتم الهی است که در مقام جمعی جای دارد و می‌تواند تمامی پدیده‌ها را به تسخیر خود درآورد و حتی به کرات دیگر بر شود. به تعبیر دیگر، این ادراک انسان است که سبب بزرگی وی می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۱۶۸﴾

تفاوت ادراک‌ها

انسان قوی‌ترین درک را در میان پدیده‌های هستی دارد، از این رو اگر سر انسانی قطع گردد و یا عضو حیاتی او از کار افتد زود می‌میرد ولی اگر ریشه‌ی گیاهی با آن که برای آن عضوی رئیسی و حیاتی است قطع گردد تا روزها و ماه‌ها طول می‌کشد که درخت خشک شود.

چشمه‌ی ﴿۱۶۹﴾

شعور تمامی پدیده‌ها

تمامی پدیده‌های هستی شعورمند و صاحب درک هستند و هر یک عقلی متناسب با خود دارد؛ چنان‌که زمین به رشدی خواهد رسید که بر

۱. نساء / ۲۸.

آن وحی می‌شود: ﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا﴾[1].

چشمه‌ی ﴿۱۷۰﴾

شعور مورچه

عرب به «مو» می‌گوید «شَعْر». وجه نام‌گذاری آن نیز این است که مو بسیار باریک است. به کسی که امور باریک و ظریف را درک می‌کند، ذی‌شعور گفته می‌شود. فرمانده‌ی مورچگان با دیدن سپاهیان سلیمان گفت: ﴿يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾[2]. مورچه، حضرت سلیمان و سپاهیان وی را افرادی خواند که نمی‌توانند امور کوچک را ببینند؛ چرا که دیدن مورچه‌ی ریزاندام، دقت بسیار می‌خواهد، آن هم برای سپاه گرانی که از جن و انس و حیوانات در آن فراوان است. سپاهی که به خواسته‌ی حضرت سلیمان، همانندی نداشته است؛ چنان‌که وی از خداوند درخواست آن را دارد و چنین دعا می‌کند: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾[3]. البته، این سخن حضرت سلیمان که حکومتی فراگیر می‌خواهد تا همانند آن برای کسی نباشد، بلندی طبع او را می‌رساند نه بخل وی نسبت به دیگران را همانند کسی که از فروشنده‌ای بزرگ‌ترین سایز لباس را می‌خواهد و این به این معنا نیست که همه‌ی لباس‌های بزرگ فقط به او داده شود و به دیگری نرسد.

---

۱. زلزله / ۵.
۲. نمل / ۱۸.
۳. ص / ۳۵.

چشمه‌ی ﴿۱۷۱﴾

انکر الأصوات

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ**﴾[۱]. نکره‌ترین صوت، بانگ الاغ است. صدای الاغ بلند و درشت و شش دانگ است. در میان حیوانات این الاغ است که صدایی شش دانگ دارد. دستگاه آن نیز بیات است. دستگاه بیات گونه‌های چندی دارد و یکی از آن بیات ترک است. بهترین روضه‌ها در دستگاه بیات ترک خوانده می‌شود. برخی از اذان‌های معروف نیز در این دستگاه اجرا می‌شود. اما انکر بودن صدای الاغ با این‌که چنین دستگاهی دارد برای این نیست که صدایش ریز است و بم نیست و برای این نیست که صدایی درشت دارد و مثل گنجشک نازک نیست. با این وجود آیا می‌دانید چرا قرآن کریم آن را با وصف: ﴿**أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ**﴾ می‌آورد. ما روی این مسأله شبهه داشتیم و به خاطر بیات بودن صدای الاغ آن را انکر نمی‌دانستیم تا آن‌که در مدارک روایی دیدم که ذکر الاغ فرودین و پست است و از روی معرفت نمی‌باشد. انکر بودن صوت وی به اعتبار ذکر اوست که در آن معرفتی عمیق نیست، نه به ملاحظه‌ی صوت او که بهترین صوت است. صدای الاغ در داخل فضایی محدود گوش‌خراش است و مانند آن است که اکویی را داخل خانه‌ای کوچک بگذارند اما صدای آن در باغ و فضایی باز لذت‌بخش است و مانند گذاشتن اکو در بوستان است. صدا باید محیط داشته باشد و صدای الاغ برای دشت و کوه و باغ مناسب است. این نمونه‌ای از آیات است که لزوم

۱. لقمان / ۱۹.

تحقیق محققانه را می‌طلبد و نمی‌توان به قراءت آن بسنده کرد و بدون کارشناسی لازم از کنار آن گذشت. ما بحث‌های تخصصی تفسیر آیات قرآن کریم را در درس‌های تفسیری خود آورده‌ایم. در این درس‌ها نکات تازه و بدیعی از آیات ذکر شده است.

چشمه‌ی ﴿۱۷۲﴾

تنزل به مثابه‌ی آموزش دانش

تنزل در غیر ناسوت سبب خالی شدن عوالم برتر نمی‌گردد و این عالم ناسوتی است که حرکت از یک مرتبه‌ی آن به مرتبه‌ی دیگر سبب می‌شود مرتبه‌ی پیشین خالی گردد. تنزل در مراتب بالا مانند آموزش در ناسوت می‌ماند. انتقال علم نه تنها سبب از بین رفتن علم در عالم نمی‌گردد بلکه به وی جلا می‌دهد و آن را نمایان‌تر می‌سازد.

چشمه‌ی ﴿۱۷۳﴾

دانش اندک اما فراوان

اگر قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً**﴾[۱]، آن را از زبان خداوندی بیان می‌دارد که دارای علم مطلق و بی‌نهایت است. با توجه به این موضوع، علمی که به انسان داده شده در برابر علم بی‌نهایت خداوند است که ناچیز می‌باشد اما همین دانش برای انسان ضعیف، بسیار است و هر ذره‌ای از آن عالمی را در خود غرق ساخته است.

۱. الإسراء/ ۸۵.

چشمه‌ی ﴿۱۷۴﴾

هرزگی ذهن

هرزگی ذهن بسیار بدتر از هرزگی بیرونی است و البته در هنگام مرگ این حقیقت هویدا می‌گردد. بنابراین خوب است انسان نفس را از هرزگی در آورد و ارادی نماید چراکه یک کلام یا یک نگاه و.... می‌تواند مرگ انسان را دور یا نزدیک کند و در نطفه‌ی پانصد سال دیگر نسل او اثر بگذارد.

چشمه‌ی ﴿۱۷۵﴾

نگاه دوم عارف

تفاوت عارف با افراد عادی در این است که او می‌بیند و دقیق هم می‌بیند اما افراد عادی در نگاه خود بسیاری از مسایل را متوجه نمی‌شوند. آنان همانند فردی هستند که سواد خواندن ندارد، و نوشته‌های کتاب در نگاه او سیاهه است و معنایی را از آن برداشت نمی‌کند برخلاف عارف که می‌بیند و آن را می‌خواند و معنای آن را در می‌یابد و اشکالات و نقدهای وارده را به ذهن می‌آورد و کاستی‌های ساختاری و محتوایی آن را با یک نگاه به دست می‌آورد. عارف همیشه چیزهای بیش‌تری می‌بیند. او تجسم اعمال را در خارج می‌بیند خواه زیبا باشد یا زشت. او اگر اراده نماید به‌راحتی مآل و بازگشت هر فردی را به دست می‌آورد و باطن را آن‌گونه که هست می‌یابد؛ مگر بخواهد به اراده‌ی خود چشم فرو بندد. البته عارف تجاوز ندارد و آن که از درون این و آن خبر می‌دهد فضول است نه عارف.

چشمه‌ی ﴿۱۷۶﴾

واردات ذهنی و قلبی در فقه و عرفان

شریعت می‌گوید اگر چیز ناپسندی بر دل وارد شود، تا اظهار نگردد، گناه به حساب نمی‌آید ولی در عرفان و سلوک همین که چیزی به دل سالک نشست، کارش تمام است و گویا از دهانش خارج شده است. گاه سوء ظنی نسبت به کسی، فرزند آدمی را تب‌دار و خانواده را بیمار می‌کند یا موجب می‌شود آنان از دنیا روند. از همین روست که مخلصان و خالص شدگان الهی در خطر بزرگ‌تری نسبت به دیگران قرار دارند.

چشمه‌ی ﴿۱۷۷﴾

میزان در شهود عرفانی

شهود عرفانی در صورتی درست است که مخالف برهان قطعی یا شریعت بی‌پیرایه نباشد، اگرچه لازم نیست گزاره‌ای موافق با آن یافت، وگرنه شهودی بی‌اساس است.

چشمه‌ی ﴿۱۷۸﴾

کتمان سرّ

نخستین شرط سلوک، کتمان سرّ است. برخی آن‌قدر ناتوان هستند که اگر نیمه شب خوابی از مبشرات یا منذرات بینند دوست دارند نیمه شب همسر خود را از خواب بیدار نمایند تا آن را برای وی باز گویند. معرفت بدون کتمان شدید سرّ حاصل نمی‌گردد.

چشمه‌ی ﴿۱۷۹﴾

جهاد با دشمن درون

در جهاد ابتدایی یا جهاد دفاعی می‌توان تدبیری داشت که از دشمن خارجی گریخت و خود را باو درگیر نساخت اما در جهاد با نفس، راهی جز مبارزه و مقاومت وجود ندارد و گریزی از آن نیست. جهادی که دشمن آن به راحتی دیده نمی‌شود و خود را در هر لباسی مخفی نموده و در هر جایی کمین زده است و استفاده از اصل غافل‌گیری مهم‌ترین ترفند اوست، از همین رو جهاد اکبر که سخت‌تر است نام گرفته است.

چشمه‌ی ﴿۱۸۰﴾

استعداد انسان‌ها

استعداد انسان‌ها را می‌توان بر سه بخش دانست: یکی استعدادهای عام مانند توان دانش اندوزی که در همه می‌تواند ظهور یابد. دیگری اوصافی خاص مانند شعر و شاعری که طبع و استعداد خاص خود را می‌طلبد و تنها در بعضی پدیدار می‌گردد و استعدادهای خاص الخاص همانند پیامبری، امامت، نبوغ، سحر و جادو که کم‌تر کسی می‌تواند آن را داشته باشد.

به صورت کلی، دین با هر قدرت و توانمندی که سلامت داشته باشد موافق است و قدرت سبب بهره‌وری سالم از نعمت‌های الهی و شکوفایی استعدادهاست و قدرت نباید عامل تجاوز به دیگران باشد.

چشمه‌ی ﴿۱۸۱﴾

رشد عمقی

درخت پس از آن که تا حدی رشد کرد و قد کشید، حرکت عمقی و استقامت ریشه‌ای خود را دو چندان می‌کند. انسان نوعی نیز در مسیر رشد تاریخی خود چنین است و نبوت که ریشه‌ی این گل سرسبد آفرینش است همواره محکم‌تر و عمیق‌تر می‌گردد و ارتباط دایمی میان زمین و آسمان را پایدارتر می‌سازد.

چشمه‌ی ﴿۱۸۲﴾

نعمت و نقمت

«نعمت» آن است که آرامش درون و طیب خاطر را همراه داشته باشد و هرچه با آن اضطراب، دلهره، استرس و تنیدگی باشد، «نقمت» است. چه بسا نقمت‌هایی که در روزگار ما نعمت خوانده می‌شود. نعمت به مثل، همانند غذاست که به آن‌چه جذب بدن می‌شود می‌گویند و آن‌چه دفع می‌شود تفاله است.

چشمه‌ی ﴿۱۸۳﴾

نقطه و خط

خط شکسته دارای حقیقتی مستقل نیست و مجموعی از خط‌های راست است. البته اصل خط نیز از نقطه‌های بی‌نهایت ریزی است که در کنار هم نشسته است و به صورت خط دیده می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۱۸۴﴾

مرگ تدریجی

مرگ آدمی آنی و فوری نیست، بلکه از آن هنگام که نطفه‌ی وی چکیده شده و سپس به جنین وی روح تعلق گرفته است، مرگ تدریجی او شروع شده است. روح حقیقتی تعینی است که به شراشر بدن تعلق دارد. روح آدمی ناگاه از بدن وی انسلاخ پیدا نمی‌کند، بلکه او روز به روز می‌میرد همانند چراغی که آرام آرام نفت آن پایان می‌پذیرد. انسان به تدریج به دنیا می‌آید و به تدریج از دنیا می‌رود. هم‌چنین به انسان و ماده‌ی او نه روح می‌دهند و نه روح را از آن می‌گیرند، بلکه هر روحی به جسم خود ویژگی و اختصاص دارد. روح انسان به جسم و جسم او به روحش رنگ می‌دهد از این رو، روی هر کسی به گونه‌ای و موی هر کسی به شکل و رنگی است.

با مرگ و مردن؛ اگرچه رابطه‌ی جسم با روح از هم می‌گسلد ولی روح آدمی با ساختار طبیعی خود، جهانی را پیش روی خود می‌گشاید که «عالم برزخ» و «آخرت» است.

رابطه‌ی دنیا و آخرت که در برزخ تفاوت مسانخ می‌یابد، حیات انسانی را درگیر تازگی‌هایی می‌نماید که نه دنیاست و نه آخرت، بلکه هم دنیاست و هم آخرت و انسان در دنیا نیست و در دنیاست، زنده نیست و مرده نیز نیست؛ اراده ندارد، ولی توجه دارد؛ حرکت ندارد، ولی پویایی دارد، افتاده است ولی در سیر و حرکت است.

عالم برزخ بهشت و دوزخ ندارد اما عذاب و نعمت دارد. عالم برزخ در هر لحظه حکمی دارد؛ زیرا با عالم دنیا در ارتباط است و همواره از تغییرات دنیوی تحول می‌پذیرد. برای نمونه اگر کسی در دنیا انسان را دعا کند، حال وی به بهجت تغییر می‌یابد و در صورتی که کسی او را نفرین کند

به گونه‌ی دیگر می‌شود؛ همان‌طور که خود آدمی در دنیا به یک حال نبود و همواره تغییر داشت و در هر لحظه به رنگی در می‌آمد.

بسیاری در برزخ صدها سال عذاب می‌کشند تا فقط بتوانند به این مرتبه رسند که «خود» را بیابند، همان‌طور که در دنیا تصوری غیر از کفش، کلاه، خانه، ویلا، همسر و خودرو نداشته‌اند و چیز دیگری بر خاطر آنان نقش نمی‌بسته است. خلاصه آدمی در برزخ هرچه را که به آن‌ها بسته بوده است می‌یابد و چنان‌چه دل‌بستگی‌ها حقیقی و ماندگار نبوده باشد، او باید سال‌ها درد و عذاب داشته باشد تا خود را بیابد و سپس خداوند و مراتب پدیده‌های هستی را فهم کند.

مرگ برای آدمی همانند خشک شدن برای گیاه است که ادامه‌ی حیات و چرخه‌ی زندگی او دانسته می‌شود. با این وصف کسی نمی‌میرد و همه در سیر هستند و هیچ ایستایی و ایستاری در پدیده‌های هستی و در هستی نیست. برزخ ادامه‌ی سیر آدمی است؛ همان‌طور که دنیا نیز ابتدای حرکت او نبوده است و بی‌نهایت در بی‌نهایت در سیر بوده تا به ناسوت پا گذاشته است.

بر اساس چینش صعودی و نزولی عالم باید گفت: عالم ناسوت را می‌توان عالم آخرت نامید به این لحاظ که آخرین منزل در سیر نزولی و اولین منزل است به لحاظ سیر صعودی. همین ویژگی موجب شده است دنیا و پدیده‌های آن مقام جمعی داشته باشند.

آدمی بی‌نهایت عوالم را در پیش‌رو دارد و هیچ‌گاه نمی‌ایستد. انسان از لحظه‌ای که به دنیا می‌آید در سرازیری مرگ است و هر لحظه به قبر نزدیک‌تر می‌شود و به دنیا می‌آید تا بمیرد و از این سرا به سرای دیگر پا نهد.

حدیث شریف: «**لدوا للموت وابنوا للخراب**»[1] نیز به همین بیان اشاره دارد. انسان می‌آید تا برود و می‌سازد تا خراب کند و این سیر از ازل ادامه داشته و تا ابد ادامه خواهد داشت؛ همان‌طور که ساختمان‌ها آجر آجر یا خشت خشت بالا می‌روند، سقف‌ها زده می‌شود و پس از گذشت سالیانی شکوه اولی خود را از دست می‌دهد و آرام آرام فرسوده و مخروبه می‌گردد. چه بسا عمارت‌هایی که از آن‌ها تنها ستونی یا دیوار خرابه‌ای مانده است. مرگ انسان شبیه مرگ همین ساختمان‌هاست. بدن آدمی آرام آرام رشد می‌کند و سلول سلول روی هم چیده می‌شود و بالا می‌رود، سپس آن‌چه را که به دست آورده است چنان آرام و بی‌صدا از دست می‌دهد که خود هم متوجه نمی‌شود و ناگاه خویش را زیر سنگ‌های لحد می‌یابد.

در طی این مسیر، مأموران فراوانی آمدند و او را برای سفر آخرت هشدار و آماده‌باش دادند، اما او صدای آنان را نشنید. موهای سفید که سفیر مرگ است یکی پس از دیگری آمد و همه‌ی موی و روی او را در بر گرفت، پادردها، کمردردها، معده‌دردها و خلاصه هر گونه دردی هشداری برای مرگ بود آمد و هشدار داد عمر رو به پایان است، اما او صدای آن‌ها را جدی نگرفت و خارج از هرگونه تصوری برای مردن، مُرد.

چشمه‌ی ﴿۱۸۵﴾

سکرات موت

در کتاب شریف نهج البلاغه در بیان تبیین سکرات موت و حسرت از دست دادن مال و فرزند، بیان زیبا و دقیقی آمده است. حضرت

۱.نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۳.

امیرمؤمنان علیه السلام مرگ را در این لحظه چنین توصیف می‌نمایند: «در سکرات مرگ اعضای بدن محتضر سست می‌گردد و رنگ می‌بازد و مرگ رفته رفته در آن نفوذ می‌کند و محتضر کنترل زبان خود را از دست می‌دهد. او خانواده‌ی خود را با چشم می‌نگرد و صدای آنان را باگوش می‌شنود در حالی که عقل وی هنوز قدرت درک خود را از دست نداده و دیده‌ها و شنیده‌ها را می‌فهمد و تحلیل می‌کند اما زبان بند آمده و نمی‌تواند دریافت‌ها و خواسته‌های خود را انتقال دهد. در این هنگام که عقل هنوز درک می‌کند، محتضر می‌اندیشد که عمر خود را بر سر جمع چه گذاشته و روزگار را در چه راهی سپری نموده است. او ثروت‌هایی را که با چه زحمتی جمع کرده در حالی که به حلال و حرام و مشکوک آن اهتمامی نداشته را پیش چشم دارد و جدایی خود را از آن می‌بیند و نگاه طمع‌آمیز وارث به آن را در می‌یابد. در آن لحظه است که می‌فهمد راحتی این اموال برای دیگری و سنگینی گناه آن بر عهده‌ی وی است و اوست که درگرو این اموال است، پس دست خود را از پشیمانی می‌گزد و می‌گزد و می‌گزد به‌خاطر آن‌چه مرگ آن را برای وی آشکار ساخته است و دیگر اعتنایی به آن‌چه در زندگی به آن علاقه داشته است نمی‌نماید و آرزو می‌کند کاش آن کس که در گذشته بر ثروت او غبطه می‌خورد و بر آن حسد می‌ورزید، به تنهایی این اموال را جمع کرده بود.

مرگ هم‌چنان بر اعضای بدن محتضر هجوم می‌آورد و بر آن چیره می‌گردد تا آن جا که‌گوش نیز هم‌چون زبان ازکار می‌افتد و تنها پیوسته به صورت خویشان خود می‌نگرد که حرکات زبان او را می‌بینند اما مفهومی از آن ندارند و وی نیز صدای آنان را نمی‌شنود. چنگال مرگ، سپس تمام وجودش را فرا می‌گیرد وچشم او نیز هم‌چون‌گوش ازکار می‌افتد و روح از

بدن خارج می‌شود و هم‌چون مرداری میان خانواده‌اش می‌افتد آن چنان‌که خویشان وی از نشستن نزد او وحشت می‌کنند و از او دور می‌شوند، نه سوگواری او را یاری می‌کند و نه کسی که او را صدا می‌زند پاسخی می‌دهد. سپس او را به سوی منزلگاهش در میان زمین حمل می‌کنند و به دست عملش می‌سپارند و از دیدارش برای همیشه چشم می‌پوشند»[1].

چشمه‌ی ﴿۱۸۶﴾

اقسام مرگ

مرگ سه نوع است: مرگ طبیعی، اخترامی و اختیاری. سبب مرگ طبیعی طبیعت ناسوتی است. نفرین، آه مظلوم یا ظلم به دیگری و مانند آن نیز سبب مرگ غیر طبیعی یا اخترامی است. مرگ با قتل، شهادت و سم نیز از اقسام مرگ اخترامی است. سبب مرگ اختیاری نیز خود شخص است و هر زمان که دوست داشت، عزراییل به سراغ وی می‌آید. در مرگ اختیاری، فرد عزراییل را به اراده‌ی خود می‌خواند.

برخی از مرگ‌ها را می‌شود با دارو به تأخیر انداخت. مرگ بعضی نیز علاج دارویی ندارد و فقط با دعا و ذکر می‌شود آن را برطرف نمود. این اختلاف‌ها در خود مرگ است. مرگی را که با دارو درمان‌پذیر است خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرشتگان الهی تصویب و تأیید کرده‌اند و مرگ علاج‌ناپذیر با دارو را اموری مثل دنیا و طبیعت مهر نموده است، نه خدا، انبیا یا فرشتگان. چنین مرگی با هیچ دارویی علاج نمی‌شود و فقط با دعا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

و ذکر است که می‌شود آن را به تأخیر انداخت.

دسته‌ای از گروه اول نمی‌توانند از نظامی ویژه حیات بگیرند و اگر آن شرایط حاکم شود، می‌میرند؛ مثل این‌که به گرما حساس هستند و در حرارت خاصی می‌میرند. مرگ چنین اشخاصی از نوعی طبیعت ناشی شده است. اگر او در طبیعتی سازگار با خود قرار گیرد، پزشکان می‌توانند او را از مرگ نجات دهند؛ حتی سرطان نیز از این نوع است و می‌توان آن را درمان کرد.

ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام همه با شهادت و مرگ اخترامی از دنیا رفته‌اند و نه با مرگ طبیعی. مقام عصمت، مرگ طبیعی را طلب می‌کند و برای تحقق آن، موت طبیعی لازم است و برای موت طبیعی نیز رجعت ضروری است.

حضرات ائمه هدی علیهم‌السلام بیاناتی فرموده‌اند که تحقق نیافته است و آن حضرات باید دوباره به همین دنیا باز گردند و نه در عالمی همانند عالم مثال که برخی می‌گویند رجعت در آن واقع می‌شود. آن حضرات علیهم‌السلام دوباره به دنیا می‌آیند تا گفته‌های پیشین و ادعاهای خود را متحقق سازند و عالم را از عدالت و صفایشان پر کنند. برای نمونه، حضرت امیرمؤمنان ندای «**سلوني**» و «**أنا أعرف بطرق السماء**»[1] سر داده‌اند که تحقق آن در گرو رجعت است. هر امامی امر خود را محقق می‌کند و امام زمان علیه‌السلام نیز از این بیان، مستثنا نیست. حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام که صاحب «**علماً جمّا**» می‌باشند و به راه‌های آسمان آگاه‌تر از راه‌های زمین هستند، به جای نهادن کرسی تدریس معارف، کفش‌های خود را پینه می‌زدند؛ چرا که بشر آن روز استفاده‌ای از دانش بی‌کران آن حضرت نمی‌نمود و به طور قهری حضرت کار دیگری پیدا نمی‌کرده‌اند تا آن را انجام دهند. اگر جامعه‌ی بشری قدر

۱. نهج البلاغه، خ ۱۸۹، ص ۲۸۰.

حضرات معصومین علیهم‌السلام را می‌دانست و این توفیق را می‌یافت که بتواند از حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام برای پنجاه سال معارف بشنود، به فلاکت امروز دچار نبود و به خاک سیاه دوری از معنویت، سلامت و سعادت امروز دچار نمی‌گشت و لزوم رجعت نیز برای همین است تا این فقدان جبران گردد.

حضرت عیسی علیه‌السلام نیز رجعت خواهد داشت و ایشان با حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور خواهند کرد و از یاوران آن حضرت می‌باشند تا اهل کتاب را به طریق حق هدایت کند.

چشمه‌ی ﴿۱۸۷﴾

مرگ و سنجش ارزش

هیچ یک از پدیده‌های هستی بی‌ارزش نیست و حتی کافران را نباید بی‌قدر دانست؛ چرا که همه آفریده‌ی خداوند هستند و خداوند هیچ بنده و آفریده‌ای را از لب آب نگرفته تا آنان را به‌راحتی به آب دهد. چه بسا کسانی که در آخرین لحظه‌ها حرّ گردیدند و چه بسا کسانی که در صف سپاه عمر سعد قرار گرفتند. نه به هیچ کار خیری باید دل بست و نه باید از بخشش هیچ گناهی مأیوس شد. لحظه‌ی سرنوشت‌ساز هر کسی هنگام مرگ و جدایی روح از بدن است که چه دین و مرامی داشتن را برای آدمی رقم می‌زند. قرآن کریم در مورد این لحظه‌ی بسیار سخت می‌فرماید: ﴿**وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ**﴾[1]. نمیرید مگر آن که مسلمان از دنیا روید. این بدان معناست که انسان به گاه مرگ باید دین و عقیده‌ای را برگزیند اما این

۱. آل عمران / ۱۰۲.

نوع زندگی است که سازنده‌ی چگونگی مرگ و انتخاب آدمی است و چگونه زیستن او سبب چگونه مردن وی می‌شود. چگونه مردن را می‌توان از چگونه زیستن به دست آورد و انتخاب نمود؛ همانند کودکی که بسته به نوع تربیت خویش در خانه، در اجتماع یا در مهمانی رفتار می‌کند. اگر کودک در محیط خانه تربیتی سالم داشته باشد، آن تربیت در شرایط دیگر نیز ظهور می‌یابد و در صورتی که سالم تربیت نشده باشد، از خود ناهنجاری‌هایی بروز می‌دهد.

مسلمان از دنیا رفتن نیز مستلزم داشتن زندگی سالم و رعایت اندیشه‌ها و آداب مسلمانی است وگرنه هنگام مرگ، انتخابی دیگر خواهد داشت؛ زیرا مرگ میوه و ثمره‌ی زندگی دنیاست و هر درختی میوه‌ی خاص خود را می‌دهد؛ همان‌طور که گفته‌اند: گندم از گندم بروید جو ز جو.

چشمه‌ی ﴿ ۱۸۸ ﴾

برزخ و کردار ناقص

کسی که کردار خود را به ریا و خودنمایی یا با رذایل اخلاقی یا صفات ناجوان‌مردانه آلوده می‌سازد، عملی را با خود به برزخ می‌برد که برای او هیچ فایده‌ای ندارد و ترمیم و ساماندهی آن نیز سال‌های سال به طول می‌انجامد. او همانند کوه‌نوردانی می‌ماند که برای گردش و تفریح وسایلی فراهم می‌آورند تا به کوه روند و وقتی به دامنه‌ی کوه می‌رسند ناگاه متوجه می‌شوند کفش‌هایشان پاره است یا لنگه‌ای از آن را بیش‌تر نیاورده‌اند، بند کوله پشتی خود را که می‌خواهند بر پشت نهند پاره می‌بینند، چای خشک

آنان با نمک مخلوط شده است، می‌خواهند غذایشان را گرم کنند، می‌بینند کبریت نیاورده‌اند و... .

برای قندی که با چای مخلوط شده، برای کفشی که بند آن گم شده، برای ماشینی که بنزینش تمام شده، برای غذایی که ریخته، برای ساعتی که باطری آن تمام شده و برای....نباید نشست و گریست؛ بلکه باید تلاش و کوشش نمود و سرمایه‌گذاری کرد و هرچه را که می‌توان تعمیر نمود باید تعمیر، و هرچه را که باید تعویض نمود، تعویض باید کرد؛ زیرا کار با گریه سامان نمی‌پذیرد. حکایت اعمال انسان در برزخ چنین است اما از همین امروز باید به محاسبه‌ی عمل پرداخت تا بدان روز گرفتار نشد. محاسبه‌ی عمل به معنای گریستن نیست، بلکه به این معناست که انسان بیاندیشد در برزخ چه چیزهایی را باید با خود همراه داشته باشد که هم به کار آید و هم کامل باشد. کسی که در این دنیا به اعمال خویش دل بسته است ابله است؛ چرا که بسیاری از کردار همانند نماز با حضور قلب است که کامل می‌گردد و بی‌حضور قلب، گویی آن را بدون وضو گزارده و فردای قیامت است که هر چیزی آشکار می‌گردد و انگشت‌ها در دهان گزیده می‌شود. باید به خداوند متعال پناه برد که او بهترین پناهگاه است.

چشمه‌ی ﴿۱۸۹﴾

قیامت و استیفای حقوق

از بهترین دلایل برای اثبات عالم آخرت که بسیار حایز اهمیت است، استیفا نشدن حقوق و مظالم در دنیاست. دنیا از بی‌عدالتی سرشار است و دنیا گنجایش و توان استیفای آن را ندارد. برای نمونه، قاتلان جنایت‌کاری

هستند که ده‌ها هزار نفر را به ظلم قتل عام می‌کنند یا حیوانات را به ستم شکار می‌کنند که نمی‌توان در دنیا آن را از یک نفر با یک جان و توان محدودی که دارد جبران نمود و خداوند که احکم حاکمان است، خود در قیامت به حساب خلق می‌رسد و چنان حکم می‌کند که اگر یک انگشت از یک دست ظلم کرده تنها او مؤاخذه شود و انگشت کناری نیز متوجه نگردد و اگر دست ظلم کرده، پا جور آن را نکشد و ... .

چشمه‌ی ﴿۱۹۰﴾

پودر شدن در قیامت

قرآن کریم در وصف قیامت می‌فرماید: ﴿**يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ**﴾[1]. انسان در آن روز همانند پروانه‌ای است که اگر در دست قرار گیرد، پودر و ریز ریز می‌شود. این برای آن است که آدمی بتواند کردار خود را ببیند؛ چرا که چیزی که ریز ریز می‌شود بهتر زیر ذره‌بین می‌رود. قیامت، بخشی از مکافات عمل است و انسانی که پودر و ذره ذره می‌شود، اجزای وی بهتر دیده می‌شود و برای شهادت دادن آماده می‌گردد. همان‌طور که می‌توان دقت بیش‌تری بر ریزاندامگانی داشت که با میکرسکوپ دیده می‌شود.

البته ریز ریز نمودن تمام پدیده‌های هستی و به هم ریختن خورشید و ماه و شکافته شدن آسمان‌ها نیازمند کاری سخت نیست، بلکه کم‌ترین جابجایی در عالم می‌تواند هر چیزی را به هم بریزد؛ همان‌طور که اگر امام و حجت نباشد، زمین اهل خویش را فرو خواهد برد. همان‌طور که اگر

۱. القارعة/ ۴.

لحظه‌ای تعلق روح از بدن قطع گردد بدن می‌میرد، اگر زمین لحظه‌ای از حجت خالی باشد، بر اهل خود خشم می‌گیرد و فیضی به کسی حتی زمین نمی‌رسد. با وجود حجت و امام است که عالم رشد می‌کند و پدیده‌های هستی با هم به الفت و سازگاری زندگی می‌کنند؛ هرچند بسیاری از انسان‌ها واسطه‌ی فیض خود را نشناسند.

چشمه‌ی ﴿۱۹۱﴾

روز حسرت

قرآن کریم روز قیامت را ﴿**يَوْمُ التَّغَابُنِ**﴾ معرفی می‌نماید: ﴿**يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ**﴾[1]. تغابن به معنای حسرت‌آور است. روزی که همه نه فقط از گناهان خود، بلکه از وقت‌هایی که هدر داده‌اند و از کاستی‌ها، سستی‌ها، اهمال‌ها و غفلت‌های خود در حسرت می‌باشند. حسرت از استعدادها و توان‌هایی که داشته‌اند و آن را شکوفا ننموده‌اند و از چراغ‌هایی که می‌توانست روشن باشد اما خاموش مانده است و از موتورهایی که به حرکت در نیامده است.

چشمه‌ی ﴿۱۹۲﴾

معاد جسمانی

ویژگی‌های فردی هر انسانی تابع محیط زیست مکانی و زمانی، وراثت مانند نطفه و لقمه و عوامل بسیاری است و مجموع این عوامل فردی را به

۱. تغابن / ۹.

شکل و هیأتی خاص با اخلاق و رفتار ویژه‌ای تبدیل می‌نماید. هوای گرمی چون مناطق عربستان رنگ پوست را سیاه و قد را کشیده می‌کند و هوای سرد همانند قطب، قد را کوتاه و چشم‌ها را تنگ می‌گرداند. چینش ذرات عالم در کنار هم بر اثر شرایط گوناگون شکل‌های متفاوتی به پدیده‌ها هستی می‌دهد و یکی جماد می‌شود و دیگری نبات و یکی دِل می‌گردد و دیگری گِل.

ذراتِ در کنار هم چیده شده‌ی مادی گاه به رشدی می‌رسد که می‌تواند نفس انسانی داشته باشد، آن گاه است که: ﴿**ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ**﴾[1] محقق می‌شود و انسان در این صورت شخص می‌شود و نفسانیت پیدا می‌کند و با توجه به چینشی که می‌یابد به صورت زن یا مرد تشخص پیدا می‌کند.

البته برخی گمان می‌کنند وقتی بدن جنین چهار ماهگی خود را پایان داد، نفس آماده به آن تعلق می‌گیرد، در حالی که نفس از دل همان بدن می‌روید و این ماده است که مجرد می‌سازد. ماده می‌تواند مجرد شود و مجرد هم می‌تواند ماده شود؛ همان‌گونه که غذا می‌تواند جزو روح شود و روح را باصفا یا پلید و هار گرداند. از همین رو شریعت به کسب حلال توصیه‌ی بسیار می‌کند تا روح سالم بماند.

از چیدمان ویژه‌ی ذرات، بدن تشکیل می‌گردد و سپس نفس از درون آن به بدن تعلق می‌گیرد و زندگی در دنیا آغاز می‌شود؛ ولی بدن آدمی همواره در حال تغییر و تبدل است و دست‌کم هرچند سال یک بار به طور کامل همه‌ی ذرات آن جای خود را به ذراتی دیگر می‌دهد به گونه‌ای که گویی بدنی نو و تازه است اگرچه چون به یک نفس تعلق دارد همواره بدن او و یک بدن شمرده می‌شود. حال جای این پرسش است که در قیامت که

۱. مؤمنون / ۱۴.

معاد آن هم جسمانی و هم روحانی است، نفس به کدام یک از بدن‌های خود تعلق می‌گیرد؟

قرآن کریم معاد را جسمانی و با همین جسم مادی می‌داند، اما ماده‌ی آن بقا دارد و همانند ماده‌ی دنیوی فناپذیر نیست؛ چرا که فنا از آثار عرضی ماده‌ی دنیوی است و ذاتی آن نمی‌باشد و شرایط فعلی دنیاست که ماده را به زوال و فنا می‌کشاند و آن را پیر و فرسوده می‌سازد؛ اما اگر شرایط تغییر کند، ماده منطبق بر شرایط جدید، آثار جدیدی دارد و می‌تواند ابدی گردد بدون آن که فرسوده یا فانی شود. برای تقریب این معنا به ذهن می‌توان از وزن انسان بر روی کره‌ی زمین مثال آورد که این وزن در آب یا در فراتر از جو زمین، کاهش چشم‌گیری دارد و گاه به مرز بی‌وزنی می‌رسد. همان‌طور که ثقل ذاتی ماده نیست و ماده به خودی خود بی‌وزن است و این نیروی جاذبه و کشش زمین است که به ماده وزن می‌دهد و همان‌طور که فاسد شدن گوشت در حرارت و گرما ذاتی آن نیست و اگر گوشت در دمای زیر صفر درجه نگاه‌داری شود ماه‌ها باقی می‌ماند، فنا و زوال نیز از ذاتیات ماده نیست و این شرایط دنیاست که آن را همراه ماده آن هم به صورت عرضی ساخته است و همین ماده در قیامت می‌تواند ماندگاری داشته باشد و این امر محال نیست؛ چرا که فنا و زوال ماده ذاتی آن نیست، اما این که انسان با کدام بدن برانگیخته می‌شود؟ باید گفت نفس با آن بدنی محشور می‌گردد که در آخرین مرتبه با آن تکون یافته است؛ بر این اساس، برخی چهره‌ها زبانی دراز دارد و برخی افراد دارای سرهای بزرگی هستند و خلاصه هر کسی با توجه به عمل خویش ساختاری متفاوت دارد اما بدن، بدنی مادی است البته نه شخص بدن مادی؛ چرا که آن هم بارها تبدیل گشته است، بلکه نوع بدن مادی با نفس همراه است به‌گونه‌ای که هر کسی آن را ببیند می‌شناسد وی فلان

شخص در دنیاست؛ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ**﴾[1]. ما توانایی آن را داریم که سر انگشتان هر کسی را به همان ترتیبی که بوده دوباره باز گردانیم. هر ممکنی برای خداوند فعلیت محض است و خداوند حالت منتظره برای انجام کاری ندارد، بنا بر این، اگر خداوند می‌فرماید ما می‌توانیم کاری انجام دهیم، به این معناست که آن کار را انجام خواهیم داد. ما این نظریه را در کتاب «معاد جسمانی» به تفصیل توضیح داده و دیدگاه‌های رقیب یا اشکالات مطرح در این زمینه را در آن کتاب گسترده نقد نموده‌ایم.

چشمه‌ی ﴿۱۹۳﴾

خلود

خداوند می‌فرماید: ﴿**وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**﴾[2].

از این آیه‌ی شریفه می‌توان بر خلود و دوام گناه‌کاران در عذاب استفاده نمود؛ برخلاف برخی که می‌پندارند فراز«**سبقت رحمته غضبه**» می‌تواند به معنای پایان‌پذیری غضب خداوند و بیرون آمدن جهنمیان از عذاب آتش و خلود در عذاب باشد. آنان آیات خلود را به معنای درنگ طولانی می‌گیرند در حالی که این افکار منفعلانه و برخلاف تصریح قرآن کریم است. خداوند متعال در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید: اگر اینان به دنیا باز گردند باز هم سراغ آن‌چه از آن نهی شدند می‌روند و همان کارها را انجام

---

۱. قیامت / ۴.

۲. انعام / ۲۷ ـ ۲۸.

می‌دهند، از این رو سزاوار خلود می‌باشند و همواره ماندگار می‌باشند.

باید توجه داشت در فراز:«**سبقت رحمته غضبه**»، رحمت از اسمای ذاتی اولی خداوند است که بر غضب که از اسمای فعلی و ثانوی است به سبب داشتن دولت پیشی دارد و بر آن حاکم است؛ هرچند اسمای فعلی به اسمای ذاتی بازگشت دارد.

با این وصف پیشی گرفتن رحمت پروردگار بر غضب وی در این فراز به خاطر تقدم اسم ذاتی بر فعلی است.

چشمه‌ی ﴿۱۹۴﴾

توفیق دیدن خوبی‌ها

شایسته است آدمی از خداوند بخواهد تا فقط خوبی‌های خلق را به او نشان دهد تا نسبت به پدیده‌های خداوند دچار بدبینی نگردد که بدبینی به پدیده‌ها بدبینی به حضرت حق تعالی برای بنده‌ای است که نمی‌تواند هستی را آن‌گونه که هست ببیند و گرفتار غرقاب اوهام و خیالات غیر واقعی خود است.

چشمه‌ی ﴿۱۹۵﴾

ارزش صفا

حقیقت هر کرده‌ای به میزان صدق و صفای آن است و ذره‌ای از آن، هزاران هزار ارزش دارد. در برابر چه بسا هزاران خیک علم هرچند علم دین باشد که ارزنی نمی‌ارزد؛ زیرا هرچه در آن بیش‌تر جست‌وجو شود کم‌ترین صفایی در آن یافت نمی‌شود.

چشمه‌ی ﴿۱۹۶﴾

انصاف؛ اصلی اساسی در برخوردها

در هر کرداری باید رعایت انصاف را داشت. هر برخوردی که انصاف نداشته باشد، شرعی نیز نیست. انصاف هم در آغازکار باید لحاظ گردد و هم در ادامه‌ی آن. برای نمونه، برخورد با کودک باید به جهت تأدیب باشد و نه از سر عصبانیت.

چشمه‌ی ﴿۱۹۷﴾

نرمی با مردم

یکی از مهم‌ترین اصول تربیتی برای انسان این است که تا می‌تواند نرم باشد و در برخورد با دیگران رفق و مدارا پیشه سازد؛ همان‌طور که خداوند رفیق است و رفاقت و نرمی را دوست می‌دارد. چنین انسانی می‌تواند در مقابل دیگران، به سلامت از خویش دفاع کند و دست خود را به تعدی و تجاوزی آلوده نسازد.

چشمه‌ی ﴿۱۹۸﴾

برتری دل‌رحمی

اگر دو نفر با هم دشمنی داشته باشند، خداوند جانب کسی را می‌گیرد که دل رحم باشد حتی اگر حق نباشد.

چشمه‌ی ﴿۱۹۹﴾

اهل وفا

وفا ویژه‌ی اولیای الهی است و آنان حتی در قیامت نیز یار خود را رها نمی‌سازند و آنـان را از شـفاعت خـویش بـهره‌مند مـی‌سازند بـه عکس دیگران که وفای آنان در محدودی منافع ایشان است. حتی مادر به فرزند خود نیز چنین است.

چشمه‌ی ﴿۲۰۰﴾

صفای اولیا

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام چنین بودند که اگر کسی در هر شرایـطی از ایشان کمک می‌خواست، آن حضرت دریغ نمی‌نمودند و این اخلاق از صفای آن حضرت بوده است. درروزگار ما نیز اگر جامعه چنان باشد که کسی رنج ببیند و از دیگران کمک بخواهد ولی او را یاری نکنند و تنها بگذارند، روشن است که چنین جامعه‌ای از صفا و اخلاق علوی به دور است.

چشمه‌ی ﴿۲۰۱﴾

برخورد مرحمتی

اولیای معصومین علیهم السلام در برخورد با خشونت‌های دیگران، اصل اولی را رحمت و عطوفت قرار می‌داده‌اند و از برخوردهای فیزیکی و خشـن پرهیز می‌نموده‌اند. این روش بوده است که قلب‌ها را هـمواره بـه آنـان

متمایل و شیفته می‌نموده و همگان را منقاد خویش می‌ساخته است. متأسفانه این روش در برخوردهای برخی از کارگزاران امور حکومتی یا نظریه‌پردازان مسایل دینی دیده نمی‌شود و خشونت را با خشونت برابر یا بیش‌تر پاسخ می‌دهند که نتیجه‌ای جز دین‌گریزی و دشمن تراشی نخواهد داشت.

بر اساس همین اصل؛ یعنی تقدم محبت و ارشاد بر خشونت است که حضرت لوط نبی علیه السلام به گاهی که قوم وی قصد تجاوز به مهمان‌های او را داشتند فرمود: ﴿**يَا قَوْمِ، هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي**﴾[1]. اینان دختران من هستند که در اختیار شما می‌باشند و شما را نسزد کار ناشایست کنید و مرا درباره‌ی میهمانان من خوار نمایید.

نکته‌ای که باید توجه داشت این است که دین دارای شاکله و نظام است و چیزی زورگویی را بر می‌تابد که از نظم و حساب دور باشد. نظم‌محوری دین سبب می‌شود دین‌گذار و دین‌مدار حکمی یکسان داشته باشند و در عمل به دین، میان پیامبر و مردم تفاوتی نباشد و اگر فردی اصل اولی در مواجه با مردم را خشونت قرار دهد و با خشونت حکم براند، از دین نیست که فرمان می‌گیرد بلکه تدبیر نفس او و سیاست شخص اوست که خود را نشان می‌دهد و نه دیانت و شریعت بی‌پیرایه.

باید توجه داشت ذات دین نیز امری فطری است که هر انسان متعادلی به آن تمایل دارد و اکراه امری ثانوی است که نمی‌تواند در ذات دین که امری اولی است وجود داشته باشد، از این رو فرمود: ﴿**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**﴾[2]. بر اساس این آیه‌ی شریفه که حقیقتی فلسفی را بیان می‌دارد می‌توان گفت آن که در جان خویش خشونت دارد، دین ندارد؛ حتی دین

---

۱. هود/ ۷۸.

۲. البقرة/ ۲۵۶.

کفر را، زیرا دین امری فطری و طبعی است که خشونتی در گوهر خود ندارد.

خشونت از فرهنگ سلاطین است. ظلم پادشاهان موجب گشته است بسیاری از نخبگان جامعه درون‌گرا، قبضی و انزوایی بار آیند و قدرت شکوفایی خویش را نداشته باشند. حتی این فرهنگ گاه به برخی از عالمان دینی که در بند ستم آنان بوده‌اند نیز نفوذ کرده و در کتاب‌های آنان دیده می‌شود. برای نمونه، در یکی از کتاب‌های حوزوی آمده است:«**اول العلم معرفة الجبار**». «جبار» از اسمای جلالی و ثانوی است و جبران بدون وارد آوردن آسیب، شکستگی و خسارت نیست و درست آن است که گفته شود: «أوّل العلم معرفة الرحمن». رحمان از اسمای اولی و جمالی است. «جابر» به کسی می‌گویند که ضعیف و ناتوان باشد و بخواهد ضعف خود را با قلدری نسبت به دیگری جبران کند و در این صورت، دیگری مجبور است. هیچ یک از پدیده‌های هستی مجبور نیست و خداوند نیز به این معنا جابر نمی‌باشد. البته خداوند ترمیم دارد و به این معنا جابر می‌باشد.

برخی برای اثبات این که اسلام دارای خشونت است برخی از واژه‌های اقتداری مانند شمشیر را که در قرآن کریم به کار رفته است مثال می‌آورند. باید از این نکته غفلت ننمود که شمشیر در اسلام نماد قدرت است و نه دلیل بر خشونت. برخی از مسیحیان که شمشیر را نماد خون‌ریزی می‌دانند، از این نکته ناآگاه هستند که همان‌طور که قدرت بر معصیت کمال است و به کارهای نیک ارزش می‌دهد نه انجام معصیت، داشتن شمشیر نیز به معنای داشتن اقتدار است و شمشیر مظهر قدرت است و نه خون‌ریزی. داشتن قدرت برای ریختن خون ارزش است و آن خون‌ریزی است که زشت است؛ زیرا کسی که قدرت دارد می‌تواند مانع

دعوا و خون‌ریزی شود و طمع‌ها را قطع نماید.

نمونه‌ی بارز خشونت‌گرایان افراطی را باید گروه طالبان دانست. طالبانیسم در حقیقت ادامه‌ی خارجی‌گری است که هیچ گاه با فرهنگ شیعه سازگاری ندارد؛ چرا که خوارج کسانی هستند که تحمل شنیدن ندارند و جز حرف و نظر خود، منطقی به رسمیت نمی‌شناسند. از این گروه در همه‌ی کشورهای اسلامی وجود دارد. از اعتقاد آنان این است که اگر کسی گناه صغیره‌ای انجام دهد کافر است. چنین فکری جز استبداد و خشونت نیست که با دین آن هم دین پیشرفته و متمدنی هم‌چون اسلام تنافی تمام دارد.

اسلام در آینده، دین حاکم بر جهان خواهد گردید اما حاکمیت اهل ایمان بر کافران با زورگویی و خشونت محقق نمی‌شود، بلکه توسعه‌ی مهر، مودت و مهربانی اهل ایمان بر کافران است که آنان را به سوی خود می‌خواند. خداوند متعال نیز چنین است. او که از همه بیش‌تر دشمن دارد، رحمت عامه‌ی خویش را از کسی دریغ نمی‌دارد. بندگان نسبت به خدا بغض می‌ورزند ولی خداوند مهربانی می‌کند، بندگان نسبت به خدا گناه می‌کنند ولی خداوند می‌بخشد، گویا خداوند بدهکار آنان است و بندگان از او طلب‌کار می‌باشند. آدمی هم باید تا می‌تواند با محبت و مهربانی با همه رفتار کند و تا می‌تواند از دشمن‌تراشی بپرهیزد.

چشمه‌ی ﴿۲۰۲﴾

مهربانی و آزادی

فرد یا جامعه‌ای که استبداد و خشونت دارد، زیردستان و مجموعه‌ای خواهد داشت آلوده به سالوس و ریا که بنیانی برای آن نیست و موریانه‌ی

نفاق، آن را حتی اگر کاخ بلندی بنماید، آرام آرام به ویرانی و فرود می‌کشاند. استبداد همواره مخالف‌ساز است بدون آن که تفاوتی کند که از طرف چه کسی باشد. از این رو اگر دین استبداد داشته باشد، دین‌گریزی به وجود می‌آید و اگر کافری استبداد داشته باشد، گرایش به دین‌داران را رونق می‌دهد. این محبت، مهربانی و آزادی است که به جامعه ساختار سالم می‌دهد. برای نمونه، خشونت مرد در خانه سبب پنهان‌کاری زن می‌شود و همواره پنهان‌کارترین زن‌ها در برابر خشن‌ترین مردها قرار می‌گیرند. این نکته در قرآن کریم نیز مورد تأکید قرار گرفته است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿**قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ**﴾[1] نعمت دادن که نوعی محبت است می‌تواند هم فرد را از جرم و بزه‌کاری دور دارد و هم او را از کمک نمودن و تأیید مجرمان باز دارد. محبت می‌تواند هر کسی را نمک‌گیر کند. وقتی نعمت، رحمت و مهربانی با پیامبری چنین می‌کند، چرا محرومان و مستضعفان را دست‌گیری ننماید. محبت حتی به کفار نیز سبب می‌شود آنان را به ایمان گرایش دهد.

باید توجه داشت محبت نوعی حرارت و گرماست و گرم‌مزاج‌ها محبت بیش‌تری دارند، همان‌طور که همه‌ی پیامبران و امامان علیهم‌السلام گرم‌مزاج بودند.

چشمه‌ی ﴿۲۰۳﴾

حرمت مسلمان

مسلمان محترم است و حرمت وی باید در هر زمانی و در هر مکان و موقعیتی پاس داشته شود. برای نمونه، مسلمان نباید شغل پایین و

۱. القصص/ ۱۷.

فرودستی داشته باشد. مشاغل پایین مانند پیک‌های بهداشت و رفتگری باید در جامعه‌ی اسلامی به دست غیر مسلمانان انجام گیرد یا مرده‌شویی و غسالی نباید شغل کسی قرار گیرد بلکه همان‌طور که دین فرموده این کار باید توسط یک یک مسلمانان انجام پذیرد. دین گفته است مستحب است هر مسلمانی در عمر خویش هفت مرده را غسل دهد. این حکم استحبابی برای آن است که کسی غسالی پیشه نسازد.

هم‌چنین برخی از کارها نیز باید ساماندهی شود تا احترام و حرمت مسلمان حفظ گردد. نمونه‌ی آن کارگران ساختمانی هستند که اداره و مرکزی برای کاریابی ندارند و در میدان‌های شهر برای یافت‌کار می‌ایستند و چشم به این و آن می‌دوزند شاید کسی آنان را برای کارگری بخواهد. در میدان ایستادن آنان، سبب می‌شود کارگران زحمت‌کش که بیش‌تر از اقشار ضعیف و کم‌درآمد جامعه هستند دیگر هم‌شهریان خود را با چشم بد و با حسرت بینند و عقده درگلو داشته باشند. این کارگران خدوم کالا نیستند تا خود را چنین عرضه دارند. برخی از مشکلات اجتماعی مانند قاچاق مواد مخدر نیز از همین میدان‌هاست که رشد می‌یابد.

چشمه‌ی ﴿۲۰۴﴾

گمراه و گمراه‌کننده

برخی فقط گمراه هستند و سر در آخور خود دارند اما برخی از گمراهان در تلاش هستند تا دیگران را هم‌چون خود گمراه سازند که اینان شایسته‌ی ترحم نیستند.

چشمه‌ی ﴿۲۰۵﴾

خداخواهی و مردم‌داری

اگر کسی نسبت به همه چیز و همه کس بی‌تفاوت باشد، غافل است. اگر کسی فقط به دیگران اهمیت دهد و به مردم توجه داشته باشد و خداوند را فراموش کند، او نیز غافل است و افزون بر آن، به شرک آلوده است. همین گونه است حفظ قرآن یا حدیثی که برای مردم باشد. چنین آیات و روایاتی در قبر و قیامت برای انسان کارایی ندارد؛ چرا که او می‌خواسته مردم را ارشاد کند بدون آن که خدای مردم را حفظ نماید یا برای کسب شهرت یا درهم و دیناری این کار را نموده اما خود از آن‌ها بی‌بهره است.

کسی که فقط خداوند را در نظر می‌آورد و به مردم بی‌اعتناست، خداوند را نمی‌شناسد. اگر کسی به مردم اهتمام ورزد و همواره خداوند را بر آن پیشی دارد و برای خداوند به مردم نیکی نماید، او مؤمن است. چنین کسی یک زبان برای تمجید و ستایش از حق و یک زبان برای تحسین خلق دارد و اگر کسی این دو زبان را یکی نماید، دهان وی مزبله است.

کسی که هم خدا را می‌بیند و هم مردم را برای خدا می‌خواهد از دیدن شکست دشمن خویش نیز غمگین می‌شود و آن که بی‌خداست حتی از دیدن نوا و بهبودی حال برادر خود نیز آزرده‌خاطر است. چنین کسی که خدا نمی‌بیند به ظاهرسازی و نفاق رو می‌آورد به گونه‌ای که اگر نعمتی به دست دیگری ببینند محزون می‌شود، حتی اگر آن فرد برادر یا دوست او

باشد و به عکس از ضرر و زیان آن‌ها لذت می‌برد؛ چرا که دلی ناپاک دارد.

همین نکته، مایز میان انبیای الهی و صاحبان قدرت شیطانی است که انبیا چون شاگرد حضرت حق هستند، با وجود بهره‌مندی از قدرت‌های معنوی و معجزه به کسی تعدّی و ظلم نمی‌کنند و همواره سعی در مهربانی نمودن به مردم می‌کنند و حاضر نیستند دل کسی را برنجانند به عکس صاحبان قدرت شیطانی که چون خود را از خدا نمی‌دانند و در مکتب حق درس نگرفته‌اند، از قدرت خویش برای از بین بردن مردم و ظلم و ستم نمودن به آنان استفاده می‌کنند.

از آداب مردم‌داری و خداخواهی در آیه‌ی شریفه‌ی زیر است که می‌فرماید: ﴿**وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**﴾[1]. این آیه می‌فرماید هر کس گناهی را نسبت به دیگران انجام دهد، نخست آن را نسبت به خدا انجام داده است؛ برای نمونه، اگر کسی دروغ بگوید، نخست نسبت به خدا و سپس به دیگران دروغ بسته است. از این آیه می‌توان برداشت نمود رهبر جامعه یا عالمان دینی که نقش رهبری مردم را دارند نباید نسبت به بدی دیگران حساس و رنجیده خاطر گردند؛ چرا که آنان حتی به خدا بد می‌کنند و حریم او را پاس نگاه نمی‌دارند دیگر چه جای انتظار است که به دیگران بد نکنند. در محیط خانواده نیز باید همین اخلاق حاکم باشد و مرد یا زن خانه نباید با کوچک‌ترین حادثه‌ای به هم بریزد. برای نمونه، در برابر تیپ زدن فرزند خود موضع نگیرد؛ چرا که خداوند علیم و حکیم، سیستم عالم را این

۱. انفال / ۷۱.

گونه آفریده است و مردم‌داری نیز حرکت بر اساس همین نظام است.

نکته‌ی پایانی این که چه خوب است انسان همه‌ی بندگان خدا را اعم از نیکوکردار و گناه‌کار دوست داشته باشد و دشمنی او تنها با اصل بدی باشد؛ زیرا چه بدهایی که در آخرین لحظه توفیق توبه می‌یابند و خوب از دنیا می‌روند و چه بسا او که خود را نیک می‌پندارد با عاقبتی شر از دنیا رود.

چشمه‌ی ﴿۲۰۶﴾

حقوق شهروندی

در هر جامعه‌ای رعایت حقوق شهروندی از اولی‌ترین ضروریات و واجبات است و هر شهروندی نسبت به آن باید پاسخ‌گو باشد وگرنه نظام حق مقابله با او را دارد و می‌تواند او را محصور کند. برای نمونه، یکی از این حقوق، دفاع همگانی از مرزهاست و نظام می‌تواند کسی را که به دفاع از میهن خویش بر نخیزد، بایکوت اجتماعی نماید.

البته لازم نیست ایمان هر شهروندی را در برترین مرتبه قرار داد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿**وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ**﴾[1]. این بدان معناست که رعایت حقوق شهروندی نباید با مسایل شخصی اشتباه گرفته شود و حریم شخصی هر کسی محترم است و زور نباید به آن راه یابد و حریم شخصی تا به حریم عمومی آسیب وارد نیاورد، محترم است و باید حقوق شهروندی را رعایت نمود.

۱. توبه / ۱۲۲.

چشمه‌ی ﴿۲۰۷﴾

آزادمنشی در زندگی

اهل‌بیت علیهم‌السلام همواره در زندگی خود بزرگ‌منش و آزاداندیش بوده‌اند و زیستی باز و منبسط داشته‌اند؛ به گونه‌ای که حتی با دشمنان خویش پیوند ازدواج داشتند و به آنان محبت می‌نمودند.

نمونه‌ای از بزرگ‌منشی و اخلاق جوان‌مردانه‌ی آنان را می‌توان در رفتار امام حسن مجتبی علیه‌السلام با همسر خود جعده ذکر کرد. پدر جعده که اشعث بود از اشقیای زمان خود و جزو دشمنان اصلی امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام به شمار می‌رفت، ولی امام حسن علیه‌السلام حتی یک بار این دشمنی و بدکاری را به رخ همسر خویش نکشید و او را سرزنش ننمود.

چشمه‌ی ﴿۲۰۸﴾

تربیت زن و فرزند

افراد قوی بسیار صبور و حلیم هستند و کم‌تر می‌شود که به ضرب و زدن برای تنبیه کسی رو بیاورند. زدن و شمشیر کشیدن برای کسانی است که درِ منطق را بسته می‌بینند و هیچ کار دیگری در توان آنان نیست؛ مانند گرهی که کور شده و چون با دست باز نمی‌شود، با دندان آن را باز می‌کنند. البته برخی هم هستند که چون اهل منطق نیستند، آخرین راه را به عنوان اولین راه بر می‌گزینند و دست به ضرب و زور می‌برند.

مردی که در منزل به زدن همسر خود رو می‌آورد ضعف خود را در برابر وی نشان می‌دهد. آیا فکر کرده‌اید چرا کم‌تر می‌شود زن به زدن همسر خود رو بیاورد چرا که زن برای به زانو در آوردن مرد قدرت شگرد

دارد و با قدرت شگرد و مانوری که دارد نیازمند استفاده از ضرب و زور نیست و مرد را این‌گونه تنبیه می‌کند. قرآن کریم نیز به زنان برای تنبیه مردان استفاده از زدن را توصیه نمی‌کند و تنها این توصیه را برای مردان و در جهت تأدیب زنان دارد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿**وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً**﴾[1].

البته در صورتی برای تأدیب زن از زدن می‌توان استفاده کرد که موضوع خاص آن محقق شود. موضوع آن نیز نشوز بدون دلیل و لجوجانه‌ی زن است که حتی با موعظه و نصیحت و قهر در بستر نیز به تمکین باز نمی‌گردد و چنین موضوعی بسیار اندک پیش می‌آید؛ چرا که بسیاری از زنان با نصیحت و نیز درصد کم‌تری با قهر در بستر از نشوز و لجاجت خود دست می‌کشند. البته این پیشنهاد متأثر از زمان جاهلیت و خشونتی که در آن زمان بوده است نیز می‌باشد؛ چرا که اصل در تربیت و تأدیب، زدن نیست و روایات تربیتی که سخن از تنبیه و زدن دارد به اقتضای شرایط حاکم بر جامعه‌ی آن روز صادر شده است. جامعه‌ای که زدن حرف اول و آخر را می‌زده و اسلام آن را تعدیل نموده و مبارزه‌ی ناگهانی با این سنت اجتماعی نداشته است. دلیل بر این سخن روش اولیای معصومین علیهم‌السلام در تربیت فرزندان خویش است که لطف و مهربانی اساس آن را شکل می‌داده است.

پدر و مادر باید با فرزند خود دوست باشند به گونه‌ای که فرزند احساس نماید با پیشامد مشکلی می‌تواند به آنان مراجعه نماید و مشکل خویش را به آنان بگوید بدون این که ترس و واهمه‌ای داشته باشد و آنان

۱. نساء / ۳۴.

را خیرخواه خویش بداند نه آن که فرزند از ترس به ریا و سالوس و آلودگی در پنهانی و خفا رو آورد.

تربیت باید در حالت عادی و به‌دور از عصبانیت باشد وگرنه در غیر این صورت جایز نیست و گناه می‌باشد؛ زیرا تجاوز و تعدی به کودک شمرده می‌شود، آن هم کودکی ضعیف. والدین باید هم‌چون پزشکی مهربان باشند که در حالت عادی به جراحی می‌پردازد و هرگونه غضب و خشمی مانع از ورود وی به اتاق جراحی می‌شود.

باید توجه داشت تنبیه منحصر در اموری است که تقصیری از کودک سر زده باشد، نه آن که وی قصور داشته باشد. بسیاری از تنبیهات برآمده از توقعات بی‌جاست و حال آن که باید از هر کسی به اندازه‌ی توان و انرژی و نیروهایی که دارد توقع داشت و نه بیش‌تر.

اصل اولی در تربیت، تشویق است و تنبیه در بیش‌تر موارد به تحقیر کودک می‌انجامد و او را سست و پوک می‌نماید، برخلاف تشویق که اگر بعد از توجیه باشد، کودک را سرمست می‌نماید و مشاعر و قوه‌ی ادراک او را فعال و تقویت می‌نماید. تشویق گاه به هزینه نمودن نیز هست. خداوند برای آن که بندگان را تشویق بر اطاعت نماید و آنان را به بندگی برانگیزاند چه هزینه‌ها که ننموده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**﴾[1].

اگر کسی می‌خواهد اثر تربیتی داشته باشد و مورد اطاعت قرار گیرد و مطلوب باشد باید نخست هزینه نماید و سپس انتظار اطاعت را داشته

۱. بقره / ۲۱ ـ ۲۲.

باشد. در این آیه نیز خداوند امر به عبادت خویش می‌کند ولی هزینه‌هایی که برای آن پرداخته است را در ادامه می‌آورد و می‌فرماید: خدایی را عبادت کنید که زمین را برای شما فرش و آسمان را بنا قرار داد. از آسمان آب نازل نمود و با آن میوه‌های بسیار رویاند پس نباید برای خداوند «نِدّ» و همتا قرار داد و دیگری جز حق را رازق و خالق تصور نمود.

وقتی خداوند نخست هزینه می‌کند و سپس انتظار اطاعت دارد، پدر و مادر نیز نسبت به فرزند باید چنین باشند و به اخلاق خداوند متخلّق گردند وگرنه جز استبداد چیز دیگری ندارند.

تنبیه درست و بجا نیز شکل‌های گوناگونی دارد و از مؤثرترین آن‌ها گریه‌ی واقعی از سر دلسوزی والدین نزد فرزند است و این که به وی بگویند کوتاهی و تقصیر از آنان بوده است که وی برای نمونه نماز نمی‌خواند یا کاری ناپسند را انجام می‌دهد؛ چرا که فرزند میوه و ثمره‌ی همین پدر و مادر است.

کسی که از فرزند خویش ناراضی است باید نخست کودکی خویش را با دیده‌ی انصاف با کودکی فرزندش مقایسه کند و ببیند کدام بهتر است و حجم گسترده‌ی آلودگی روانی در زمان کنونی را در نظر داشته باشد. هم‌چنین انسان رابطه‌ی خود و فرزندش را با رابطه‌ی خود و خداوند مقایسه کند و به دیده‌ی انصاف ببیند فرزند وی اطاعت‌پذیری بیش‌تری دارد یا او بیش‌تر مطیع خداست؟ نباید بیش از حدّ از فرزند توقع داشت و به چشم معصوم به او نگریست.

رابطه‌ی والدین با فرزند باید هم‌چون رابطه‌ی خداوند با بندگان باشد که آنان بسیار گناه دارند ولی باز هم خداوند به آنان لطف دارد و بندگان همواره شرمنده‌ی الطاف او هستند. در برابر رفتارهای ناپسند فرزند باید برخوردی خدایی داشت و با بزرگی و بزرگ‌منشی با او مواجه شد نه با

استبداد فکری و نه باید گفت هر کسی که می‌خواهد در خانه‌ی من باشد باید هم‌چون من بیاندیشد و هر چیزی را که من دوست دارم انجام دهد.

برخی از خطاهای کودک برآمده از پدر و مادر است. بهترین الگو برای فرزند پدر و مادر است و نباید بر آنان فشاری بیش از خود داشت و باید «علیکم انفسکم» را دریافت؛ به این معنا که وقتی اقتضای نان حرام این است که فرزند رو به قبله نایستد و نماز نخواند، آیا باید او را مورد تنبیه قرار داد یا حلال‌درمانی را از مال خویش آغاز نمود؟

در تربیت کودک باید توجه داشت که از خطای فرزند، غمگین و نگران آبروی خود نبود و آینده‌ی کودک را مهم‌تر از آبروی خویش دانست که در غیر این صورت، فرزند سالوس‌باز و ریاکار می‌شود و او تنها در صورت دوم است که آزاد و حرّ می‌گردد.

در تأدیب کودک افزون بر تشویق و نیزگریستن که پیش از این گفته شد می‌توان سکوت کرد، منکسر و شکسته شد، تغییر چهره داد، اظهار نارضایتی نمود، اعراض کرد و رفت یا امتیازاتی را از او کاست و برای نمونه، پاسخ خواسته‌ی او را نداد یا برای چیزی که می‌خواهد او را منتظر گذاشت و تنبیه بدنی همیشه آخرین انتخاب است و در تنبیه بدنی نیز باید توجه داشت کودک هر قدر که بد باشد و بد کند و هر قدر که به گناه آلوده باشد باز بهتر است در خانه نزد پدر و مادر خویش باشد نه این که با تنبیه بدنی از خانه رانده شود؛ زیرا کودکان خیابانی به جنایت‌های بسیار بیش‌تر از این دچار می‌شوند بدون آن که پناهی داشته باشند. پس باید عوارض تنبیه بدنی را نیز سنجید و از این آخرین انتخاب، با حزم‌اندیشی و احتیاط بسیار استفاده کرد.

و البته خوشا به حال پدر یا مادر یا همسری که اگر به همسر و فرزند خویش ظلمی کرده و رفتاری نامناسب با آنان داشته است، نزد آنان

اعتراف کند که من تاکنون اشتباه کرده‌ام. این عذرخواهی افزون بر این که از غرور آنان می‌کاهد، قدرت بیان اشتباه را به فرزندان می‌آموزد و از آنان حلالیت نیز طلبیده است.

البته، برخی از اشتباهات که بر اخلاق و رفتار کودک تأثیر می‌گذارد مربوط به وراثت است و پدر یا مادری که جوانی خود را آلوده نموده‌اند و بر مسیر شریعت عمل ننموده‌اند نباید انتظار داشته باشند فرزندی دارا گردند که لغزشی نداشته باشد. جوانان باید از امروز برای فرزند آینده‌ی خود دل بسوزانند و پیش از تولد او مواظب کردار خود باشند تا میوه‌ی خوبی از درخت وجود خویش برآورند.

سخن آخر را نیز ذکر این نکته از آیه‌ی شریفه‌ای که گذشت قرار می‌دهیم. نکته‌ای ظریف اما بسیار تأثیرگذار در تربیت و شخصیت کودک و آن این که قهر زن و شوهر نباید در منظر و در دید فرزندان باشد، بلکه این قهر تنها در بستر خواب و دور از چشم دیگران است و فرزند نباید متوجه دعوای پدر و مادر خود شود و قهر آنان باید به اتاق خواب منحصر باشد و آن را در دید کودک نیاورند.

چشمه‌ی ﴿۲۰۹﴾

برخورد نامناسب با کودک

هر سنی اقتضایی دارد و از لوازم کودکی داشتن اشتباه و داشتن آزمون و خطا برای شناخت است. وقتی کودک چیزی را به اشتباه و غیر عمد می‌شکند، پدر و مادر نباید ناراحت شوند چرا که هم سن کودک چنین اقتضایی دارد و هم کودک همسنگ والدین نیست تا از او انتظار ملاحظات بزرگانه داشت.

چشمه‌ی ﴿۲۱۰﴾

تربیت موفق

تربیت موفق آن است که ترس از درون کودک بیرون ریخته شود نه این که به کودک ترس تزریق گردد.

چشمه‌ی ﴿۲۱۱﴾

هوشمندی بچه‌های امروز

افرادی که هوشمند باشند به‌راحتی گفته‌های دیگران را نمی‌پذیرند. بچه‌های امروز نیز به سبب بالا رفتن ضریب هوشی آنان چندان خود را هم‌رنگ پدر و مادر و سنت‌ها نمی‌نمایند و تا نیکی کرده‌ای برای آنان توجیه نشود زیر بار آن نمی‌روند. هوشمندی بچه‌های امروز که پذیرش کورکورانه را از آنان گرفته است باید مغتنم شمرد و به آنان آزادی به همراه هدایت داد تا احساس بسته بودن فضا نداشته باشند و تربیت آنان آزاد و باز باشد و البته بر متولیان امور دینی است که آموزه‌های دین را مستدل و مبرهن نمایند و آن را به صورت توصیفی به جوانان بیاموزند نه به گونه‌ی دستوری و فرمایشی.

فرزندی که می‌بیند پدر یا مادر وی نماز می‌گزارد و سپس با او بدرفتاری یا بد دهانی دارند، خاصیتی برای نماز نمی‌بیند تا آن را بپذیرد، بلکه آن را تمسخرآمیز در می‌یابد. او می‌بیند پدری دارد که چهل سال نماز می‌گذارد اما نمی‌تواند خود را برای خدا چهار دقیقه کنترل نماید و خشم ظالمانه نگیرد.

چشمه‌ی ﴿۲۱۲﴾

تنبیه فرزند

یکی از بچه‌های ما کمی شیطنت کرده بود و چون شیطنت وی بالا گرفته بود، تنبیه او را لازم دیدم. بعد از آن او از من خواست تا وی را به پارک ببرم اما به او گفتم امروز از پارک خبری نیست. او به دیگر بچه‌ها گفت بیایید خودمان به پارک برویم اما دیگر بچه‌ها هیچ گاه بدون اجازه‌ی من کاری نمی‌کنند. حوصله‌ی وی بعد از مدتی سر رفته بود و گفت گرسنه‌ام. گفتم چرا ناهار نخوردی، باید ناهار خود را به‌درستی می‌خوردی و از آن کم نمی‌گذاشتی تا به این زودی گرسنه نگردی، تا شب از چیزی خبری نیست. گفت در یخچال همه چیز داریم. گفتم همه چیز هست اما حالا نمی‌شود چیزی خورد. گفت اگر به من برنج نمی‌دهید، ماست می‌خواهم. گفتم از ماست هم خبری نیست. بچه باید بداند که اگر بیش از اندازه و غیر معقول شیطنت نماید، تنبیه می‌شود. در این زمانه، بسیاری از فرزندان از محبت فراوان و نابه‌جای والدین است که به گمراهی کشیده می‌شوند و پدر و مادر در هر زمینه‌ای به او حکومت مطلقه می‌دهند و او نیز که نفسی طماع و زیاده‌خواه دارد، مانعی برای زیاده‌خواهی خود نمی‌بیند.

البته وقتی فرزند گرسنه باشد و از پدر خود غذا بخواهد اما پدر به او غذایی ندهد، این تنبیه برای خود پدر هم سخت است اما ناچار است به خاطر تربیت صحیح او، دست به چنین کاری بزند و اذیت آن را تحمل نماید. البته در این مواقع باید میان پدر و مادر یگانگی باشد و نه دوگانگی، وگرنه هیچ تنبیهی کارساز نیست.

چشمه‌ی ﴿۲۱۳﴾

صفر یا صد!

ما باید افراد جامعه و نیز فرزندان خود را میان صفر یا صد ببینیم نه صفر یا صد. افراد جامعه همه سفید یا سیاه نیستند و بسیاری از آنان خاکستری می‌باشند. چنین نیست که کسی با کوچک‌ترین نقصی صفر یا سیاه گردد و کسی که در مسأله‌ای حق باشد رستگار است و هیچ آلودگی به حقانیت و رستگاری او ضرر وارد نمی‌آورد و صد یا سفید است.

پدر و مادر نیز در تربیت فرزند خود نباید انتظار داشته باشند او مرتکب کم‌ترین لغزش، خطا و گناهی نشود. پدر و مادری که خود هنوز که هنوز است در بزرگ‌سالی به گناه آلوده می‌شوند و دست‌کم چه بسیار دروغ‌ها که می‌گویند فرزند را به تازیانه‌ی تنبیهات بی‌مورد عقده‌ای می‌نمایند، در حالی که باید آنان را به انداه‌ی استعدادی که دارند مورد بازخواست قرار داد و تنبیه نیز منحصر به زدن نیست و چه بسا تشویق‌هایی که خود جای تنبیه را می‌گیرد و کودک را آگاه می‌سازد.

چشمه‌ی ﴿۲۱۴﴾

قدرناشناسی

فردی بود که برای فرزند با استعداد خود حتی یک ریال هزینه نمی‌کرد. او با این که تمکن مالی داشت اما از هیچ کسی دست‌گیری نمی‌کرد. روزی فرزند وی دچار تصادف شد و برای بهبودی وی مجبور شد نزدیک به سی میلیون تومان هزینه نماید. پولی که می‌توانست آن استعداد را شکوفا سازد، تنها هزینه‌ی بازیابی سلامتی اولی او گردید.

کسی که حاضر نیست در جایی به اندازه‌ی صدهزار تومان به کار خیر بپردازد و از محرومی دستگیری نماید، خداوند با وارد آوردن بیماری به نزدیکان وی، میلیون میلیون از او می‌گیرد تا آن را حتی هزینه‌ی خود نیز ننموده باشد.

چشمه‌ی ﴿۲۱۵﴾

اصلاح نسل

این روزها برخی از پیشگیری برای فرزندزایی سخن می‌گویند در حالی که باید به جای آن از کنترل نسل سخن گفت. نسل آدمی نیز همانند اصلاح دانه‌های بذری و مواد غذایی به کنترل واصلاح نیاز دارد؛ زیرا جامعه حاکم بر فرد است و کیفیت از کمیت اهمیت بیش‌تری دارد. بنابراین باید توجه داشت که افتخار پیامبر اکرم ﷺ به خاطر کثرت امت در قیامت تنها به کمیت نیست و باید همه‌ی جوانب را در نظر داشت و سایر احادیث حضرت را هم در اخلاق نیکو و ایمان مورد توجه قرار داد و تنها به کثرت جمعیت توجه نداشت.

چشمه‌ی ﴿۲۱۶﴾

شیرینی دختر بچه‌ها

دختربچه‌ها بسیار شیرین هستند و آزاری برای پدر و مادر ندارند برخلاف پسران که زور کسی به آن‌ها نمی‌رسد. اگر دو پسربچه کنار هم باشند به اندازه‌ی چهار پسر شلوغ می‌کنند و اذیت و آزار پسربچه‌ها وقتی که با پسری دیگر همراه می‌شوند تصاعدی می‌گردد.

چشمه‌ی ﴿۲۱۷﴾

حقوق همسر و ملت

هیچ زنی نیست که پنهان کاری نداشته باشد و هرچه زن آزادی کم‌تری حس نماید، پنهان‌کاری او بیش‌تر خواهد شد. اگر مردی همسر خویش را زیر نظر خود پاس دارد تا پنهان کاری‌های او را کشف نماید، هم به حریم او تجاوز نموده است و هم در صورت آگاهی همسر از دقت نظر وی، زن برای انجام هر آلودگی و تخریبی آماده شده است.

این اصل در اداره‌ی کشوری نیز حایز اهمیت است. دولتی به استبداد می‌گراید و آزادی‌ها را از مردم سلب می‌نماید که ضعیف باشد تا جایی که ضعف دولت‌ها آن‌ها را ناچار می‌سازد حکومت نظامی اعلام کنند ولی دولت قوی همواره بر آزادی‌های مردم خویش می‌افزاید و چنین مردمی نیز نه نفاق دارند و نه به کارهای زیرزمینی رو می‌آورند.

چشمه‌ی ﴿۲۱۸﴾

مهربانی پدر و مادر

مهربانی پدر و مادر منحصر به فرد است و حتی در برخی موارد نمی‌توان آن را در خداوند نیز یافت به این صورت که اگر پدر و مادری دو فرزند داشته باشند که یکی قاتل دیگری باشد، آنان حاضر نیستند فرزند دوم را قصاص کنند چرا که فرزند آنان است؛ ولی خداوند متعال مهربانی حکیم است و رقّت قلب به او راه ندارد و همه را به چشم بنده‌ی دل‌بند خود می‌نگرد، از این رو کم‌ترین ظلمی به کسی روا نمی‌دارد.

در این زمینه که رقت قلب چیرگی دارد، مهر مادر بیش‌تر نمود دارد و

اوست که شیرازه‌ی کتاب زندگی می‌باشد؛ همان‌طور که اگر مردی همسر خود را از دست بدهد، کم‌تر اتفاق می‌افتد که بتواند نظام خانواده را حفظ کند و سامان بخشد و فرزندان را به درستی نگاه دارد ولی اگر زنی همسر خویش را از دست دهد، زن با تحمل هرگونه سختی و با چنگ و دندان هم‌که شده سعی می‌کند فرزندان را سالم و آسوده نگاه دارد؛ هرچند خود آسیب ببیند.

البته اظهار رحمت و مهربانی در پدر و مادر با هم متفاوت است. مادر در برد کوتاه ابراز مهربانی می‌کند و در بُرد بلند این پدر است که مهربانی خویش را جلوه می‌دهد، در نتیجه پدر حکیمانه‌تر به زندگی می‌نگرد تا مادر.

پدر و مادر عاشق بی‌عار هستند و البته به مقتضای عشقی که دارند تنها جلو را می‌بینند که همان فرزند است و فرزند نیز همین گونه است و تنها جلوی خویش را می‌بیند و از پدر و مادر خود که پشت او هستند غافل است و به دنبال دیگری است.

چشمه‌ی ﴿۲۱۹﴾

نقش مادر در تربیت فرزند

رحِم زن بسان زمین زراعی است و نطفه‌ی مرد هم‌چون دانه‌ای است که در آن کاشته می‌شود. زرع هم برای زارع است اگرچه غاصب باشد. بیش‌تر صفات فرزند هم به مادر می‌رود چرا که در دامان او رشد می‌یابد و با او هم‌نفس می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۲۲۰﴾

عشق و شهوت

شهوت، ناسوتِ عشق است و هر انسان کاملی شهوت کامل دارد؛ همان‌طور که قدرت کنترل کامل آن را نیز در اختیار دارد.

هرچند شهوت نازله‌ی عشق است اما میان این رقیقه با آن حقیقه تفاوت بسیار است و عشق با شهوت یکی نیست، از این رو همسری که پس از لذت نزدیکی، احساس خوشایندی از همسر خود ندارد شهوت رانده است، نه آن که عاشقی کرده است.

هم‌چنین همسری که در بیرون با دیگری از حکایت‌های شهوت‌آلود سخن می‌گوید، در خانه با همسر خود مشکل دارد و از او سیراب نمی‌شود وگرنه دم از چنین سخنانی در نزد دیگران نمی‌زد؛ زیرا هر کسی از آن‌چه می‌خواهد و دوست دارد همواره سخن می‌گوید. چنین همسرانی چون اشباع نمی‌شوند و مرد با آنان به مقدار لازم ملاعبه ندارد، همواره در خانه بهانه‌گیری می‌کنند یا خود را با خریدهای بی مورد سرگرم می‌کنند؛ در حالی که تقصیر از ناآگاهی یا ناکارآمدی همسر است. همسران باید مسایل جنسی را به صورت علمی بدانند. البته کشورهای غربی آموزش مسایل جنسی را با دریدگی همراه ساخته‌اند و در برابر، برخی از جوامع آن‌قدر عفت نموده‌اند که در این زمینه ناآگاه گشته‌اند و حال آن که عفت و حیا باید همراه آموزش باشد بدون آن که به افراط و تفریط بگراید.

عفت و حیای غالب بر جوامع اسلامی نیز سبب شده است مسایل جنسی و گزاره‌های مربوط به آن به‌درستی تبیین و تحلیل نشود به گونه‌ای که جامعه‌ی زنان همانند سرمایه‌داران کم‌ترین رغبت را به دین دارند؛ چرا

که پول‌دارها می‌ترسند اموال آنان به عنوان وجوهات گرفته شود و زنان نیز حق خود را در اسلام پایمال شده می‌بینند، حال آن که فرهنگ اسلام بر اساس طبیعت و فطرت است اما این امر به درستی تبیین نشده است.

در شهوت، مردان به زنان بیش‌تر نیاز دارند؛ چنان که قرآن کریم نخست زن را برای مرد لباس می‌داند و سپس مرد را لباس برای پوشیدن زشتی‌های جنسی زن می‌داند: ﴿**هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ**﴾[1]؛ تقدم نام زنان بر مردان در این آیه از جهت لباس بودن آنان با طبیعت مرد و زن هماهنگ است؛ زیرا مردان نیاز بیش‌تری به زنان دارند و بدون آنان به گناه می‌افتند.

چشمه‌ی ﴿۲۲۱﴾

عادت به حرام

برخی از افراد جامعه هستند که گویی لیاقتی جز گناه ندارند و نان آنان حرام و آلوده است و گاه با آن که ازدواج شرعی برای آنان ممکن است به انجام فواحش رو می‌آورند.

چشمه‌ی ﴿۲۲۲﴾

مستضعفان

قرآن کریم وقتی می‌خواهد مستضعفان را بشمارد، نام مردان را بر زنان و کودکان مقدم می‌دارد و می‌فرماید: ﴿**وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ**

۱. بقره / ۱۸۷.

وَالْوِلْدَانِ﴾[1]. علت ترتیب یاد شده این است که به صورت غالبی، اگر مردی در خانه ضعیف باشد، همسر و فرزند او نیز ضعیف می‌گردند و اگر مردی قوی باشد، به طور نوعی زن و فرزندان او خوب می‌شوند و استضعاف یا توانمندی خانواده از مرد است که به دیگران می‌رسد.

چشمه‌ی ﴿۲۲۳﴾

مظهر غیرت

زن مظهر غیرت خداوند متعال است و نمی‌تواند زنی دیگر را بر خود ببیند و هووپذیر نیست. روایت نیز غیرت زن را کفر او می‌خواند که به این معناست هیچ پذیرشی در او نیست و آن را شرک نمی‌داند: «**غیرة المرأة کفر**»[2]. زن هیچ گاه نمی‌پذیرد در زندگی خود شریک داشته باشد.

چشمه‌ی ﴿۲۲۴﴾

سجده بر شوهر

روایتی در باب وجوب تمکین زن از شوهر است که به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «**ولو کنت أمرت أحداً أن یسجد لأحد، لأمرت المرأة أن تسجد لزوجها**»[3]. اگر می‌شد به کسی جز خدا سجده کرد، امر می‌نمودم زن باید به مرد خویش سجده کند. باید توجه داشت مراد از این مرد در این روایت مردان مرد است نه نامرد. مردانی که دارای غیرت بوده و به

۱. نساء / ۷۵.
۲. نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰.
۳. میرزای نوری، مستدرك الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۳۷.

اهل و عیال خویش محبت می‌کنند نه نامردانی که در حق آنان ظلم می‌کنند و زیردستانی ضعیف و بی‌پناه را با نامردی تمام مورد آزار قرار می‌دهند. اگر مرد مهربان باشد، همسر بر او سجده می‌کند و با کمال میل این کار را هم انجام می‌دهد؛ هرچند امر شرعی او را به تمکین بهتر وا می‌دارد و زن که دوست دارد مطلوب باشد، طالب مرد می‌گردد. البته، اگر زنی نیز دل‌رحم، مهربان، مؤمن و پرهیزگار باشد و برای مرد خود زنانگی نماید، مرد هم او را مطلوب خود قرار می‌دهد و بر گرد او طواف مهر و حج عشق می‌آورد؛ با این تفاوت که مرد به خودی خود بر او سجده می‌آورد و زن نیاز به امر دارد و فرموده‌ی حاضر نیز برای ایجاد تعادل میان زن و مرد است؛ چرا که به طور طبیعی مردان بر زنان سجده می‌آورند؛ همان‌طور که وصف مردان آخر الزمان آمده است:«**ونسوانهم قبلتهم**»[1].

چشمه‌ی ﴿۲۲۵﴾

خلقت زن

برخی زن را ظهور مرد می‌دانند در حالی که چنین نیست، بلکه انسان در مقام تشخص است که مرد یا زن می‌شود و بر اساس آن مرتبه می‌یابد.

چشمه‌ی ﴿۲۲۶﴾

مسؤولیت‌پذیری زن

زن منبع احساسات است و به همین سبب توان کشیدن مسئولیت‌های بزرگ و خطیر را ندارد و در انجام چنین مسؤولیت‌هایی دچار کاستی

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۶.

می‌شود مگر کسی باشد که ذات زنانه‌ی خود را از دست داده باشد و دیگر زنانگی ننماید. بنابر این، ندادن مسؤولیت به زن و زمینه را برای بازخواست وی مهیا ننمودن، لطفی بر زنان است، چرا که باری سنگین از دوش آنان که ریحانه‌ی هستی هستند برداشته شده است. پس نمی‌توان از این جهت نقیصه یا کاستی بر زنان وارد نمود؛ چرا که بر اساس ساختار آفرینش و خلقت زن که پر از احساسات و هیجان است چنین مسؤولیت‌هایی به زنان داده نمی‌شود. زن به خودی خود خلقتی کامل دارد اما در مقایسه با مرد است که به سبب غلبه‌ی عواطف، قدرت درک عمیق وی کاهش می‌یابد و بیش‌تر حال را ملاحظه می‌نماید و دوستی‌های الان را می‌بیند نه محبت پایدار شوهر یا دیگری را. بنابراین زن به خودی خود و بدون مقایسه با مرد، عقلی کامل دارد. البته این امر نوعی است و نه کلی و چه بسا زنانی هستند که عقل آنان از مردان کامل‌تر است.

قرآن کریم نیز به لحاظ این معناست که مدیریت را به دست مرد می‌دهد و می‌فرماید: ﴿**وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ**﴾[1]. مردان به لحاظ طبیعت و ساختار وجودی است که بر زن فزونی و درجه دارند و مرتبه‌ی بالاتر در سلسله مراتب پدیده‌های هستی دارند و فزونی در مرتبه سبب قدرت و فاصله داشتن بیش‌تر او از احساسات در حین مدیریت است. البته زنان نیز به لحاظ مرتبه‌ای که دارند دارای امتیازاتی هستند که نمونه‌ای از آن در هیچ مردی دیده نمی‌شود.

---

۱. بقره/ ۲۲۸.

چشمه‌ی ﴿۲۲۷﴾

اشتغال زن

نه زن موجودی است که باید به صورت کامل در خانه باشد و نه مرد موجودی است فقط اجتماعی، بلکه زن موجودی است که به صورت اولی باید در خانه باشد و سپس اجتماعی است و مرد موجودی است اجتماعی که به صورت ثانوی در خانه است.

از این رو کارِ خانه برای زن اهمیت بیش‌تری دارد و درصد بیش‌تری را به خود اختصاص می‌دهد تا کار در اجتماع. با این وصف، زن اگر می‌خواهد در اجتماع دارای شغل باشد باید به کار پاره‌وقت بپردازد و مرد هم همواره نباید در خانه بماند؛ چرا که دچار افسردگی و پریشانی می‌گردد و محیط خانه را به جنجال می‌کشد.

چشمه‌ی ﴿۲۲۸﴾

ساعت کاری

چنین نیست که بتوان برای تمامی مشاغل، شش یا هشت ساعت کاری را الزامی نمود یا آن را توصیه نمود. برخی از کارها معمولی است و می‌توان آن را بیش از این مقدار انجام داد و بعضی از کارها مانند جراحی یا تدریس یا تحقیق با نگارش دقیق علمی و عقلی، تمرکز و انرژی بالایی را می‌طلبد و باید به کم‌تر از آن بسنده نمود که البته توان افراد نسبت به آن نیز متفاوت است و هر کسی بازدهی مفید متفاوتی با دیگری دارد.

البته میان زن و مرد نیز تفاوت است و زنانی که شوهر دارند تنها باید به

کارهای پاره وقت مشغول شوند نه آن که رانندهی تریلی شوند و با طایفهی بنی هندل همراه گردند؛ همان‌طور که کار آنان که زن را به هیچ وجه از خانه بیرون نمی‌آورند و او را به صورت افراطی، فقط خانگی می‌خواهند اشتباه است.

چشمه‌ی ﴿۲۲۹﴾

نازایی زنان

در دنیا، زنی که نازا باشد، وجود ندارد و هر کسی که باردار نمی‌شود به خاطر امراض روحی روانی یا مشکلات رحمی است که همه قابل درمان است. وقتی همسر حضرت یحیی یا همسر حضرت ابراهیم علیه‌السلام در کهولت صاحب فرزند می‌شوند و خداوند مشکلات آنان را اصلاح نمود، به این معناست که هر زنی می‌تواند درمان نازایی داشته باشد چرا که هر کاری که خداوند انجام می‌دهد برای بشر نیز «شدنی» است با این تفاوت که خداوند آن را بدون سبب یا با سبب غیر معروف انجام می‌دهد ولی بشر همان کار را با سبب شناخته شده و به روش طبیعی انجام می‌دهد هرچند ممکن است دیر به مقصود رسد.

چشمه‌ی ﴿۲۳۰﴾

درمان نازایی

از جمله خواص باران برای آدمی این است که رحم زن را به فعالیت می‌اندازد. از این رو مشکلات رحمی در مناطق خشک و کم‌باران بیش‌تر است. قرآن کریم توصیه می‌نماید خود را در معرض بادهای بهاری که

مفرّح است قرار دهد و از باران بهره برد: ﴿**وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً**﴾[1]. در انرژی درمانی می‌توان توصیه نمود انسان زیر باران رود و از فواید بسیار آن استفاده کند. اگر تابستان گرم یا زمستان سرد باشد و فصل‌ها روال طبیعی خود را داشته باشد و زمستان گرم یا تابستان سرد نباشد و اعتدال میان آن بر هم نخورده باشد و بارش‌ها طبیعی انجام گیرد، بدن آدمی سالم می‌ماند وگرنه دچار آسیب می‌شود. بدن در تغییرات غیر طبیعی آب و هوا همانند شکوفه‌ای می‌ماند که در زمستان شکفته شود که در نتیجه از سرما آفت خواهد دید. باید از باران، برف و گرمای به‌هنگام استفاده کرد و خود را در معرض آن قرار داد.

چشمه‌ی ﴿۲۳۱﴾

چندهمسری در جامعه‌ی کنونی

جوامع حاضر جایی برای چند همسری مردان ندارد؛ چرا که در این جوامع نمی‌توان نیازهای زنان را به عدالت برآورده نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که چندین همسر داشته‌اند از آن رو بوده که همواره جوان و جوان‌مرد بوده و قدرت چهل مرد را داشته است. ایشان مسواک می‌زدند، موهای بلند خویش را شانه می‌کردند، لباس تمیز بر تن داشتند و با بهترین اخلاق با همسران خود رفتار می‌نمودند و زنان عدالت را در تمامی کردار ایشان می‌دیدند و آن را با تمامی وجود خود حس می‌کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی در میان جمع می‌نشستند شناخته نمی‌شدند؛ زیرا شکل و شمایل خاصی نداشتند و همانند افراد جامعه لباس می‌پوشیدند. البته ایشان

۱. الفرقان/ ۴۸.

چنان شیک و زیبا بوده‌اند که عایشه‌ی نوجوان را عاشق خویش می‌نمایند؛ در حالی که در سن پنجاه سالگی بودند. بنابر این، داشتن بیش از چهار همسر از ویژگی‌های خاص آن حضرت ﷺ است و برای همین، قابل الگوبرداری نیست تا حتی در داشتن چهار همسر به آن استناد گردد.

چشمه‌ی ﴿۲۳۲﴾

پوشش

اسلام «پوشش» را واجب دانسته است نه «حجاب» را. حجاب امری منفصل همانند پرده یا چادر است که جدای از بدن است و پوشش به لباسی گفته می‌شود که متصل به بدن است و یله و رها نیست. پوششی که نظر اسلام را تامین می‌کند پوشیده بودن تمامی بدن به جز دست تا مچ و گردی صورت برای زن است، و از انواع طرح‌ها و رنگ‌ها که با سنت‌های ملی و قومی هر منطقه‌ای سازگاری دارد برای این خواسته می‌توان بهره برد به شرط آن که جلف، سبک‌سرانه و زننده نباشد.

چشمه‌ی ﴿۲۳۳﴾

طلاق‌های لازم

طبیعت و اقتضای ناسوت آن است که برخی از همسران نمی‌توانند تمامی عمر خود را با هم باشند و باید به‌ناچار از هم جدا گردند و جدا شدن آنان مانع از بسیاری از گناهان، عقده‌ها، حسرت‌ها و بیماری‌های روانی است. طلاق که نوعی جابه‌جایی برای ایجاد تحول در مسیر رشد است، برای چنین همسرانی لازم است و نباید آن را به صورت مطلق منکر منفی دانست.

چشمه‌ی ﴿۲۳۴﴾

شرط سفره

عمده‌ترین شرط سفره نه نشستن رو به قبله و گفتن بسم الله است که حلال بودن غذای آن است.

چشمه‌ی ﴿۲۳۵﴾

تفاوت حلال با طیب

رابطه‌ی حلال و طیب به لحاظ عقلایی و عرفی عموم و خصوص من وجه است؛ به این معنا که بعضی از حلال‌ها طیب است و برخی خیر و برخی از طیب‌ها حلال است و برخی خیر. برخی رزق‌ها نه طیب است و نه حلال. رزق حلال غیر طیب همانند پولی که از راه کفن‌فروشی و مانند آن به دست آید. رزق طیب غیر حلال همانند پولی که از دزدی از حرم امام رضا علیه‌السلام تهیه شود و غیر طیب غیر حلال همانند فرشی که از زیر پای خانواده‌ی فقیری دزدیده شود. البته آن‌چه گفته شد به لحاظ عرفی است وگرنه در شریعت هر طیبی همواره حلال است و افزوده بر حلال، عیاری بالاتر دارد که همان طیب است.

چشمه‌ی ﴿۲۳۶﴾

ترک واجب و اقبال به مستحب

کسی که همواره مراقب است تا نزد مردم آبروداری کند و به همسر و فرزند خویش غذای ساده و به مهمانش بهترین غذا را می‌دهد، واجب را

رها کرده و به مستحب پرداخته است؛ چرا که تشریفات مهمانی واجب نیست اما حق زن و فرزند واجب است.

در زندگی باید از هر گونه ریای اجتماعی دور بود؛ چرا که انسان می‌خواهد عمری در همین اجتماع و با همین مردم زندگی کند، در نتیجه باید آن‌چه دارد رو کند و نزد دیگران چهره‌ای پوشالی از خود نسازد.

چشمه‌ی ﴿۲۳۷﴾

راه‌های جذب غذا

دستگاه گوارش که کار هضم و جذب غذا را به عهده دارد منحصر به معده و آن‌چه علم امروز آن را می‌شناسد نیست. مهم‌ترین دستگاه برای جذب غذا، چشم آدمی و سپس حس بویایی و بعد از آن معده است. چشم می‌تواند غذایی را با نگاه دقیق خود ببلعد و از خوردن آن لذت برد. قرآن کریم نیز به این مسأله ارشاد می‌دهد، آن‌جا که به تأکید خاطرنشان می‌شود: ﴿**فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ**﴾[1].

بوییدن غذا نیز بعد از رؤیت آن چنین است. معده پایین‌تر اثر را در جذب غذا دارد و اگر کسی تنها به آن بسنده کند و به غذای خود نیک ننگرد و از بوی آن بهره نبرد، بیش‌تر غذا را اسراف کرده و آن را به تفاله تبدیل نموده است.

باید توجه داشت به لحاظ روان‌شناسی اگر کسی آتشی را بیافروزد تا گرم شود، وقتی به آن نگاه می‌کند بیش‌تر گرما را حس می‌کند تا وقتی آن را نمی‌بیند؛ زیرا حس بینایی بر هر حسی پیشی دارد.

---

۱. عبس / ۲۴.

حس بینایی چنان قوی عمل می‌نماید که گاه نگاه کردن به فردی بی نماز یا کسی که حرامی را مرتکب شده است، ذهن آدمی را به انباری از آلودگی تبدیل می‌نماید. البته برخی از آلودگی‌هایی که با نگاه به ذهن وارد می‌شود با هیچ بلاو مصیبتی پاک نمی‌گردد و تمرین‌های سخت و دردناک برزخی است که می‌تواند جراح جان آدمی شود و آن آلودگی را در دوره‌ای طولانی از نفس وی بزداید. این امر کنترل نگاه چشم را می‌طلبد و باید آن را از هرزگی پاس داشت.

چشمه‌ی ﴿۲۳۸﴾

گوارایی غذا با فعالیت متناسب

یکی از آیات شیرین قرآن کریم که درباره‌ی تغذیه رهنمون می‌دهد و در مهندسی تغذیه باید به آن توجه داشت آیه‌ی زیر است که مقدار و کیفیت خوراک را با میزان کار روزانه هماهنگ می‌سازد. این کریمه می‌فرماید: ﴿**كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**﴾[1]. بهره بردن از لذت خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها در صورتی مفید و نیزگواراست که در برابر کار و تلاش باشد وگرنه جز تلخ‌کامی و بیماری جسمی یا روانی نخواهد داشت.

گوارایی غذاها به تجربه نیز قابل دست‌یابی است. کارگری که شبانه‌روز زحمت می‌کشد یا عالمی که شبانه‌روز تحقیق و نگارش دارد، با خوردن نان و پنیر چنان لذتی می‌برد که هیچ گاه انسان بی‌کار و بی‌عار از خوردن کباب نمی‌تواند چنین لذت و گوارایی را حس نماید. بدن این فرد با تخلیه‌ی انرژی، چنان تازه و باطراوت است که برای تأمین انرژی، غذا را با ولع و توان تمام به کام خود می‌کشد به عکس بدن بی‌کاری که از

۱. طور / ۱۹.

انرژی‌های متراکم و چربی به انبار ضایعاتی تبدیل گشته است.

به لحاظ معنوی نیز خوردن از مالی که باکار خود فراهم آمده گوارا است و مال حرام دیگران، جز وبال و مبال نیست.

چشمه‌ی ﴿۲۳۹﴾

عقل و معده

وقتی معده از غذا پر می‌شود، خون بدن به دستگاه گوارش هجوم می‌برد و توانی برای رسیدن خون به مغز نمی‌ماند و با ضعیف شدن این گیرنده، جبهه‌ی عالی بدن از دست می‌رود و عقل آدمی و نیروی گیرندگی یا تحلیل و کشف مطالب یا نوآوری تعطیل می‌گردد.

در واقع معده را باید سلطان و حاکم بر عقل نامید. وقتی معده بر عقل چیرگی داشته باشد، غذایی که انسان می‌خورد بر قوه‌ی فهم او تأثیر می‌گذارد. بر این اساس چه چیزی خوردن، کجا خوردن و با چه کسی خوردن بر عقل آدمی اثر می‌گذارد و نیروی خرد آدمی با تأثیر از آن می‌اندیشد؛ به گونه‌ای که اگر کسی یبوست داشته باشد و غذا بیش از مقدار لازم در بدن بماند، اندیشه و عقل بوی تعفن می‌گیرد و رفتاری متعفنانه را خواهان می‌شود و افکار وی آلوده و تیره و خود وی نیز بددل می‌گردد.

چشمه‌ی ﴿۲۴۰﴾

رژیم غذایی

در فلسفه و عرفان وقتی می‌خواهند بحث انسان‌شناسی را تبیین

نمایند، از اصول مهم آن را این اصل می‌دانند که انسان دارای مقام جمعی است و جمعیت دارد. در مهندسی تغذیه از این اصل می‌توان استفاده نمود و گفت انسان را نباید به غذایی خاص محدود ساخت. کسانی که تنها خام‌خواری را پیشنهاد می‌دهند یا او را گیاه‌خوار می‌پندارند و از خوردن انواع گوشت‌ها حذر می‌دهند، از این اصل فلسفی و از مقام جمعی وی غفلت دارند و نسخه‌هایی می‌دهند که او را به بیماری و ضعف می‌کشاند. انسان هم باید خام‌خوار باشد و هم غذای پخته بخورد؛ اگرچه در رژیم غذایی بیش‌تر باید خام‌خواری نمود و از میوه‌جات برای دباغی و پاک نمودن بدن استفاده کرد. استناد به گیاه‌خواری گوسفند و سالم بودن آن برای توجیه برتری خام‌خواری برای انسان درست نیست چرا که گوسفند، بره‌ی خود را در هنگام تولد می‌لیسد و میکروب‌ها و ویروس‌های آن را با اشتها می‌خورد و لذت می‌برد و بیمار هم نمی‌شود برخلاف انسان که اگر میکروب یا ویروس وارد بدن وی شود، او را به ضعف یا بیماری می‌کشاند. این تفاوت‌ها به خاطر آن است که انسان مقام جمعی دارد و دیگر پدیده‌ها تک بعدی هستند.

چشمه‌ی ﴿۲۴۱﴾

سبکی و سنگینی خوراکی‌ها

میوه‌ها را می‌توان بر سه بخش میوه‌هایی که در زیر خاک رشد می‌یابند، میوه‌هایی که بر روی خاک قرار می‌گیرد و میوه‌های درختی دانست. میوه‌هایی مانند هویج، سیب‌زمینی، شلغم، پیاز و چغندر که در زیر خاک رشد می‌یابد همه تجاذبی سنگین دارد و هضم آن برای معده

دشوار است و مانع بر شدن فرد به عوالم بالا می‌گردد. میوه‌هایی که بر روی خاک قرار می‌گیرد مانند خربزه، هندوانه، خیار و مانند آن سنگینی و ثقل کم‌تری دارد و میوه‌های درختی مانند سیب، پرتقال، گردو و گیلاس سبک‌بار است. علت سبکی و سنگینی این میوه‌ها دوری و نزدیکی آن به زمین و خاک است؛ زیرا زمین و خاک ثقل دارد و ثقل آن بر روی چیزهایی که با آن تماس دارد اثر می‌گذارد.

ثقل زمین، بر تمامی خوراکی‌ها به تناسبی که با آن برخورد دارد اثر می‌گذارد. برای مثال، گوشت پرندگان از بهترین گوشت‌هاست چرا که با زمین فاصله دارد؛ چنان‌که قرآن کریم از وجود گوشت انواع پرنده در بهشت خبر می‌دهد: ﴿**وَلَحْمِ مِمَّا يَشْتَهُونَ**﴾[1].

سنگینی زمین بر گوشت اعضای مختلف یک حیوان نیز تأثیر دارد. برای مثال، گوشت گردن گوسفند که از زمین فاصله دارد بهترین جای آن است، به عکس ران که بر روی زمین قرار می‌گیرد. پس از گردن، راسته بهترین گوشت است. از راسته به عنوان دارو نیز می‌توان استفاده کرد که بحث از آن را باید در جای خود دید.

این حقیقت را از آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿**كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ**﴾[2] نیز می‌توان به دست آورد؛ به این معنا که هر که پا در زمین دارد و روی خاک زندگی می‌کند یا فاصله‌ی کم‌تری با خاک دارد فانی می‌شود. عمر کسانی که بر روی خاک، کار و زندگی دارند یا فرسنگ‌ها در زیر زمین کار می‌نمایند کوتاه می‌شود.

---

۱. طور / ۲۲.
۲. الرحمن/ ۲۶.

چشمه‌ی ﴿۲۴۲﴾

شیر مادر

گفته می‌شود: «شیر مادر، بهترین غذاست». این گزاره درست است اما باید به نکته‌ای که بسیار حایز اهمیت است توجه نمود و آن این که خوبی شیر مادر به غذایی که مادر استفاده می‌کند بستگی دارد. هیچ گاه شیر مادری که همواره از غذاهای آماده و سرد مانند پیتزا و ساندویچ یا غذایی که ترکیب درستی ندارد استفاده می‌کند نمی‌تواند بهترین غذا شمرده شود، بلکه مادر اگر از غذاهای سالم بخورد و سرد و گرم غذا را خوب با هم ترکیب کند و خرما و عسل را در برنامه‌ی غذایی خود داشته باشد، شیر وی غذایی کامل است، وگرنه همان‌طور که اگر به زنبور عسل شکر داده شود، عسل آن هیچ گاه طبیعی و مرغوب نخواهد بود و عسل آن با عسل زنبوری که از گل‌های طبیعی، متنوع و رنگارنگ استفاده می‌کند تفاوت بسیار دارد، شیر مادر نیز طبیعی، سالم و کامل نخواهد بود. شیر گاوی که نان کپک‌زده می‌خورد نیز با شیر گاوی که از علوفه‌ای تازه تغذیه می‌کند بسیار متفاوت است و عیار آن با هم قابل مقایسه نیست.

افزون بر تأثیر غذاها بر شیر مادر، مشکلات روحی و روانی مادر نیز از طریق شیر بر کودک تأثیر می‌گذارد و کودک را مضطرب و عصبی می‌نماید؛باید توجه داشت یکی از تأثیرگذارترین شیرها بر کودک شیر آغوز است؛ چنان‌که خداوند متعال نخست به مادر حضرت موسی علیه‌السلام امر نمود تا وی را شیر دهد و سپس او را به دریا افکند؛ چنان‌که می‌فرماید: **﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي**

وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾[1]. این شیری که همان شیر آغوز است و اولین شیری است که هنگام تولد فرزند از پستان مادر خارج می‌شود، بسیار مقوی است و عاطفه‌ی زیاد میان مادر و فرزند را موجب می‌شود. در روز قیامت، مادر و فرزند توسط این شیر است که یک‌دیگر را می‌شناسند.

چشمه‌ی ﴿۲۴۳﴾

منابع نامحدود تغذیه

قاعده‌ای عرفانی است که می‌گوید هر چیزی در هر چیزی است. اگر این قاعده‌ی درست عرفانی در صنایع غذایی مورد نظر قرار گیرد به این معناست که بشر می‌تواند از یک چیز همه‌ی خوراکی‌های مورد نیاز و عناصر آن را به دست آورد. بشر هنوز در ابتدای راه علم است و نحوه‌ی استفاده‌ی حد اکثری از اشیا را نمی‌داند وگرنه می‌توانست غذای خود را از هر چیزی به دست آورد و کمبود غذای خود را از آن راه تأمین نماید و بر طول عمر خود نیز بیافزاید. اکنون بشر مغز گردو را می‌خورد و پوست استخوانی یا پوست سبز آن را که برای پوکی استخوان بسیار مفید است دور می‌ریزد و هنوز از طلا و نقره استفاده نمی‌کند و دست‌کم آن را داخل آب نمی‌گذارد و نمی‌نوشد تا از آن برای درمان ناراحتی‌های عصبی و مغزی استفاده کند.

باید توجه داشت دقت فلسفی برای عالم وجود مرز یا خط قرمز نمی‌شناسد و هر چیزی می‌تواند چیز دیگری شود؛ چرا که اشیا از خود ذات و ماهیتی ندارد تا گفته شود انقلاب در ماهیت ممکن نیست. بر این

۱. القصص/ ۷.

اساس چنین نیست که همیشه گندم از گندم بروید، جو ز جو، بلکه از سیب می‌توان گلابی برداشت کرد و از گلابی پرتقال، به شرط آن که بتوان مرتبه‌ی هر یک را در نظام پدیده‌های هستی به دست آورد و گلابی را از مرتبه‌ای که دارد به مرتبه‌ی پرتقال تنزل یا ترقی داد. یا در ویژگی‌های یک مرتبه تصرف نمود. در آینده بشر به چنان رشدی می‌رسد که همه چیز را به تصرف در می‌آورد؛ همان‌طور که امروزه تخلف‌های جزیی قابل مشاهده است و با تغییر ژن‌ها در مزه و اندازه‌ی خوراکی‌ها دست می‌برند. در فقه نیز فروعاتی وجود دارد که حکم پدیده‌های دو جنسی را بیان می‌دارد برای نمونه از حکم بره‌ای می‌گوید که برخی از اعضای آن شکل سگ را دارد.

چشمه‌ی ﴿۲۴۴﴾

ارزش صبحانه

بدن انسان باید به هنگام صبح‌گاهان، انرژی‌های خود را برای فعالیت دشوار روز به دست آورد، از این رو صبحانه باید از غذاهای انرژی‌زا و مقوی باشد. بیش‌تر افراد یا صبحانه نمی‌خورند یا آن را با خوردن نان و پنیر و لیوانی چای از سر خود رفع می‌نمایند. صبحانه باید از غذاهای پختنی، گرم و انرژی‌زا برگزیده شود و به عکس، شام را باید سبک و از غذاهای آماده و سرد استفاده کرد تا خواب آن را به چربی یا فسیل‌های زیان‌آور تبدیل ننماید.

البته، مناسب نبودن رژیم غذایی در صبحانه و شام بیش‌تر تقلیدی و بدون داشتن دلیل منطقی است که دستگاه‌های تأثیرگذار و فرهنگ‌ساز می‌توانند آن را در جامعه تصحیح نمایند.

چشمه‌ی ﴿۲۴۵﴾

خوش‌مزگی خوراکی‌ها

مصرف خوراکی‌ها؛ به‌ویژه میوه‌ها وقتی دلنشین است که آقاخور باشد به این معنا که فقیران جامعه به‌راحتی بتوانند آن را تهیه و استفاده نمایند.

چشمه‌ی ﴿۲۴۶﴾

وسعت رزق و روزی

کسی که زندگی فقیرانه دارد و در ضیق رزق و تنگی معیشت است، بهتر است همواره طهارت داشته باشد. طهارت بر دو گونه‌ی تعبدی و توصلی است. طهارت تعبدی در این جا که سخن از رزق است همان وضوست که برای انسان صفای دل و نورانیت قلب می‌آورد و او را برای نزول خیرات آماده می‌کند و طهارت توسلی تمیز بودن بدن و لباس و زدن مسواک است که عقل و اندیشه را باز و شکوفا می‌سازد. رعایت این دو طهارت، وسعت رزق و گشایش روزی را موجب می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۲۴۷﴾

پیاز و عسل

خداوند متعال در قرآن کریم در وصف عسل می‌فرماید: ﴿**شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ**﴾[1]؛ شهدی که به رنگ‌های گوناگون است بیرون می‌آید در آن برای مردم درمانی است. در برابر عسل می‌توان از پیاز

---

۱. نحل / ۶۹.

نام برد. پیاز محصولی است آسیب‌پذیر که تا پوست آن جدا گردد، میکروب‌های محیط را به خود جذب می‌کند و زود فاسد می‌شود و تنها می‌توان آن را پزشکی بر سر سفره دانست، به عکس عسل که اگر برای مدت طولانی بماند هیچ میکروب یا ویروسی به خود نمی‌گیرد، بلکه خود بهترین دارویی است که میکروب‌ها را از بین می‌برد. کسی که بدن وی عفونت دارد؛ هرچند در حال احتضار باشد، اگر برای سه روز فقط عسل را به صورت شربت بخورد، به‌طور معجزه‌آسایی سلامت خویش را باز می‌یابد. البته باید توجه داشت ناراحتی گوارشی نداشت، در غیر این صورت، باید در مصرف عسل، از پزشک خود نسخه‌ی خاص خواست.

چشمه‌ی ﴿۲۴۸﴾

مدیریت غذا

انسان می‌تواند در خوراک خود به این توانمندی برسد که غذایی را که خورده است مدیریت نماید و انرژی حاصل از آن را برای مدت‌های طولانی در بدن خود نگاه دارد و آن را به اراده‌ی خود مصرف نماید.

چشمه‌ی ﴿۲۴۹﴾

حرمت شراب

شراب، نیروی کنترل آدمی را از او می‌گیرد و عقل و هوشمندی را تعطیل می‌نماید و چنین فردی توان ارتباط با دیگران و با حق تعالی را ندارد. قدرت تخریب شراب چنان است که تا چهل نسل را تحت تأثیر

قرار می‌دهد و آنان را به امراض گوناگون یا نفسی پلید دچار می‌گرداند. امروزه در اروپا به تناسب جمعیتی که دارد دیوانگان و مجانین بسیاری وجود دارد؛ چرا که شرب مواد الکلی در آن فراوان است.

البته مردم دنیا در صورتی از شراب دست بر می‌دارند که جایگزینی مناسب و حلال برای آن تولید شود تا هم مست کننده نباشد و هم نشاط‌آور؛ به‌گونه‌ای که دیگر هیچ کسی انگیزه‌ای برای شراب خوردن نداشته باشد؛ همان‌طور که خداوند متعال شراب طهور بهشتی را به اهل بهشت هدیه می‌کند و آنان را با آن مسرور می‌گرداند. البته هر چیزی که در بهشت وجود داشته باشد می‌توان وجود ناسوتی آن را نیز به تناسب نزولی که دارد ایجاد نمود.

چشمه‌ی ﴿۲۵۰﴾

مستی شراب گردو

مستی شراب گردو از شراب انگور بیش‌تر است. دوستی داشتم که روزی بیش از پنجاه گردو را خورد و بعد از آن بیهوش شد. مادری داشت به نام اشرف خانم که وقتی دانست گردو خورده گفت عیب ندارد و بیهوش است. گردوها او را مست و بیهوش کرده است. البته من نیز دویست تایی گردو خورده بودم و گردوها را با پوست‌های سبزش نیز می‌خوردم چون پوست سبز آن نیز تمام در بدن ریشه می‌شود و بدن را دارای الیاف می‌کند. ساعت دوازده شب آن روز ما میهمانی بودیم و من دو کیلو ترشی را با شام خوردم و هیچ یک بر بدن من اثر نکرد.

استخوان‌بندی بچه‌های امروز استحکام ندارد؛ چرا که بیش‌تر غذاها مسموم است. امروزه مسموم‌تر از مرغ‌هایی که با ویتامین رشد سریع دارند چیزی نیست. کسی که مرغ می‌خورد دهان وی تلخی می‌آورد.

چشمه‌ی ﴿۲۵۱﴾

چاشنی غذا

استفاده از چاشنی‌ها در غذا سبب جلوگیری از رنگ‌پریدگی، چرت، سیاهی و چروک پوست می‌شود. از بهترین چاشنی‌ها می‌توان نبات، گلاب، زعفران و ادویه‌جات را نام برد.

چشمه‌ی ﴿۲۵۲﴾

ویژگی تلخی خیار

تلخی خیار اذن دخول آن است و خوردن آن و نیز پوست خیار رخوت و سستی ناشی از خوردن خیار را از بین می‌برد، افزون بر این که تلخی آن برای فشار خون بسیار مناسب است.

چشمه‌ی ﴿۲۵۳﴾

دوای ضعف اعصاب

خوردن زعفران، آب عدس، آب نخود و نیز استفاده‌ی فراوان از پیاز برای بدن مناسب است، به‌خصوص بوی آن برای اعصاب بسیار خوب است و اگر معده تربیت شود، بوی آن هم از بین می‌رود.

چشمه‌ی ﴿۲۵۴﴾

خرما و انگور

خرما و انگور از میوه‌هایی است که باید همواره بر خوردن آن مداومت داشت. قرآن کریم در وصف بهشتیان می‌فرماید: ﴿**فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ**﴾[1].

کسی که از این دو میوه به میزان کافی استفاده نکند، عمری کوتاه خواهد داشت. دست‌کم باید هفته‌ای دو دانه خرما خورد و کسی که از این دو میوه به‌ویژه از خرما استفاده می‌کند از پوکی استخوان ایمن می‌گردد. خرما برای مغز و انگور برای معده بسیار مفید است و معده را شست‌وشو می‌دهد. این دو میوه برای تقویت زنان باردار و نیز کودک نوزاد بسیار مفید است و بیش‌تر مواد مورد نیاز بدن کودک را تأمین می‌نماید.

چشمه‌ی ﴿۲۵۵﴾

خوردن سرمایه‌دارها

اغنیا می‌خورند تا لذت ببرند، برای همین است که با آن قرص می‌خورند تا غذا زود از بدن آنان دفع شود تا بتوانند دوباره بخورند و لذت ببرند؛ ولی فقیران می‌خورند تا سیر شوند و سیر می‌شوند تا زنده باشند و بتوانند کار کنند. کم‌ترین ناراحتی و ناملایمی برای اغنیا آزاردهنده‌ترین آن است.

---

۱. مؤمنون / ۱۹.

چشمه‌ی ﴿۲۵۶﴾

اسپند

از بهترین آنتی بیوتیک‌ها که قدرت تطهیر هوا و از بین بردن ویروس‌ها و میکروب‌ها را دارد اسپند است که دود نمودن آن در خانه، به‌خصوص برای فردی که بیمار است بسیار سودمند است.

چشمه‌ی ﴿۲۵۷﴾

زعفران

زعفران از چاشنی‌های بسیار مفید برای بدن است و دست‌کم باید در هر شش ماه مثقالی از آن را مصرف نمود. انرژی این چاشنی به اندازه‌ای است که می‌توان مثقالی از آن را با چند کیلو گوشت برابر دانست. افزون بر زعفران، پسته هم بسیار مفید است.

چشمه‌ی ﴿۲۵۸﴾

خنکای آب

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: حضرت ایوب علیه السلام پس از تحمل دردها، رنج‌ها، مشقت‌ها و بیماری‌های دشوار از شماتت دشمنان رنجیده‌خاطر گشت و از خداوند مدد و یاری خواست. خداوند هم به او فرمود پای بر زمین بزن تا چشمه‌ای در آید و خود را در آن که خنکا دارد شست‌وشو بده و از آن بیاشام تا از همه‌ی بیماری و غم‌ها آسوده شوی:

﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ. ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ﴾[1]؛ و بنده‌ی ما ایوب را به یاد آور آن‌گاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد. به او گفتیم با پای خود به زمین بکوب، اینک این چشمه‌ساری است سرد و آشامیدنی.

این آیه از خنکای آن آب می‌گوید. گواراترین آشامیدنی برای انسان آب خنک است (نه آب یخ) و چنین آبی می‌تواند میکروب‌ها را از بین ببرد و ضعف و ناتوانی بدن را برطرف کند. بازی با آب سرد و نگاه کردن به آن نیز موجب آرامش روانی می‌گردد. باید توجه داشت چشمه‌های آب گرم اگر فوایدی دارد برای گرمی آن نیست، بلکه به خاطر املاح موجود در آن می‌باشد.

چشمه‌ی ﴿۲۵۹﴾

انواع کام‌ها و غذاها

کام‌ها متفاوت است: یکی از خوردن لذت می‌برد و دیگری از علم. یکی تنها غذای حیوانی می‌خورد و یکی افزون بر آن به خاطر عالم ناسوت، رزق سمایی و آسمانی دارد: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾[2]. حیوان رزقش در زمین است، از این رو سر خود را هم بالا نمی‌آورد ولی انسان این چنین نیست.

---

۱. ص / ۴۲.
۲. ذاریات / ۲۲.

چشمه‌ی ﴿۲۶۰﴾

بدن قوی

میکروب‌ها به طور نسبی در همه‌ی غذاها وجود دارد و گریزی از آن نیست، ولی این بدن قوی است که موجب می‌شود میکروب به آن آسیب نرساند، از همین رو وقتی چند نفر با سن‌های متفاوت یک نوع غذا را می‌خورند گاه مشاهده می‌شود که فرد سالخورده به خاطر ضعفی که دارد قدرت دفع میکروب را ندارد و بیمار می‌شود ولی جوانان مشکلی پیدا نمی‌کنند؛ زیرا بدنی قوی دارند.

چشمه‌ی ﴿۲۶۱﴾

حلال درمانی

اگر دورن خودروهای بنزینی، شیره ریخته شود، نه تنها حرکتی نمی‌کند، بلکه موتور آن آسیب جدی می‌بیند. انسان نیز در صورتی می‌تواند موتور خود را به حرکت درآورد و دستی در غیب داشته باشد که نان حلال و طیب بخورد و نه حرام که در این صورت کوردلی او را فرا می‌گیرد و هر روز بدتر از روز پیش می‌شود و به هاری می‌افتد.

چشمه‌ی ﴿۲۶۲﴾

آداب چای

از مسایلی که برای زندگی سالم آفت به شمار می‌رود عادت کردن به برخی از امور و زندگی به حسب «عادت» است. برای مثال، برخی عادت

دارند هر روز چای بخورند! باید این قدرت را در خود پدید آورد که بتوان بر عادت‌ها فایق آمد. برای نمونه، به جای چای، بتوان گل‌گاو زبان خورد! چرا که این گیاه نوعی چای شمرده می‌شود. آدمی قدر عمر، سلامتی و جوانی خود را نمی‌داند و تا عصا به دست نگیرد از این معنا غافل می‌باشد.

خوردن چای به تنهایی نیز خوب نیست و بهتر است گلاب، زعفران یا دارچین با آن همراه شود.

خوردن چایی که جوشیده یا مانده است برای معده ضرر دارد و باید دور ریخته شود. چای جوشیده و به تعبیر ما پیر شده، انسان را پیر می‌کند. نباید از جوانی غافل شد و باید سعی نمود در مصرف خوراکی‌ها رعایت استانداردها را داشت و هر چیزی را نخورد؛ چرا که آدمی از نخوردن نمی‌میرد ولی از خوردن بعضی چیزها بیمار می‌شود یا می‌میرد.

خداوند دنیا را برای ریاضت بندگان و به عنوان ریاضت‌خانه نیافریده است، بلکه می‌خواهد بنده‌های وی با استفاده از نعمت‌های آن سالم زندگی کنند. البته میان داشتن سلامت در زندگی با اشرافی‌گری که سلامت روان آدمی را به مخاطره می‌اندازد تفاوت است.

چشمه‌ی ﴿۲۶۳﴾

آب و سیب صبحانه

خوردن آب در صبح‌گاهان باعث شست‌وشوی معده است. خوردن سیب نیز مفید است و خون را تصفیه می‌نماید.

چشمه‌ی ﴿۲۶۴﴾

شیر فسادناپذیر

شیر از غذاهای کامل است اما زود فساد می‌پذیرد و باید آن را همواره تازه نوشید. خداوند در وصف برخی از نهرهای بهشت می‌فرماید: ﴿**وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ**﴾[1]. شیر زود فساد می‌پذیرد، از این رو اگر کسی شیر تازه پیدا نکرد، بهتر است از خوردن شیر مانده پرهیز کند. در بهشت نهرهایی از شیر است که طعم شیر آن تغییر نمی‌کند و همواره تازه است و هیچ گاه خراب نمی‌شود.

چشمه‌ی ﴿۲۶۵﴾

کباب ایرانی

بهترین غذای ایرانی چلوکباب است. گفته می‌شود حتی در ریاض، عرب‌ها بیش‌تر به کافه‌های ایرانی می‌روند و غذاهای ایرانی برای آنان بیش‌ترین لذت را دارد. البته درست کردن کوبیده سخت است و این هنر ویژه‌ی ایرانیان است و بس. من در کودکی در مغازه‌ی کبابی کار می‌نمودم و هم‌اینک بهترین کباب‌ها را می‌توانم تهیه کنم.

چشمه‌ی ﴿۲۶۶﴾

شیوه‌ی طبخ آب‌گوشت

آب‌گوشت را باید در دیزی درست کرد، نه زودپز. تهیه‌ی آب‌گوشت

۱. محمد / ۱۵.

در زودپز مانند اضافه کردن کمی سم به آن می‌ماند که در درازمدت، میزان عمر را به قدر چشم‌گیری کاهش می‌دهد. هم‌چنین به آب‌گوشت بهتر است روغن اضافه نکرد؛ چرا که این کار آن را مسموم می‌سازد بلکه برای چربی، باید دنبه به آن افزود.

چشمه‌ی ﴿۲۶۷﴾

حکمت و طب

بهترین روش درمانی داشتن حکمت است و نه استفاده از روش‌های درمانی پزشکی؛ به این معنا که بدن را با خوردن غذاهای مناسب و سالم و باورزش متناسب محکم و استوار نگاه داشت بدون این که عارضه‌ای در کار باشد ولی درمان با داروهای شیمیایی یا چاقوی جراحی که به نوعی تیغ کشی می‌ماند، به دست آوردن تسکین یا سلامتی یک عضو از بدن است به بهای تخریب دیگر اعضا.

چشمه‌ی ﴿۲۶۸﴾

اهمیت نظافت

می‌گویند «من» در روایت «**النظافة من الایمان**» تبعیضیه است، اما من آن را تمامیت می‌دانم و تمامی ایمان را در نظافت و تمیزی اعم از ظاهری و باطنی می‌دانم و هر کسی به هر مقدار که در لباس و بدن و نیز در باطن و نفس خود نتواند نظافت و پاکی را رعایت نماید در جایی به افراط و تفریط گرفتار است و به همان میزان که از عدالت انحراف دارد، از ایمان وی خواه در ظاهر یا باطن کاسته است. شما باید برنامه‌ای داشته باشید که

نظافت محل کار و نیز منزل و به‌ویژه آشپزخانه را مراعات نمایید که بسیاری از میکروب‌ها با مایع ظرفشویی از بین نمی‌روند و با کثیف ماندن محلی به مدت طولانی، آن محیط را آلوده می‌سازند.

چشمه‌ی ﴿۲۶۹﴾

فرزند زیبا معلول نشاط و شادمانی

کسی که در منزل شادی و نشاط ندارد نمی‌تواند فرزندانی زیبا داشته باشد. این که در روایات ما از مجالس شادی کم‌تر سخن به میان آمده است برای آن است که حضرات معصومین علیهم‌السلام دولت نداشته‌اند و اگر مجلسی مانند مجلس عروسی برگزار می‌کردند و رجال و بزرگان شیعی را به آن دعوت می‌نمودند، دستگاه حاکم آنان را در همان مجلس شناسایی می‌نمود و بعد به تعقیب آنان می‌پرداخت. امامان ما حتی نمی‌توانستند امامت جماعت داشته باشند تا چه رسد به مجالس شادی. البته این بدان معنا نیست که کسی به فتاوای موجود که شعایر دینی دانسته می‌شود دهن کجی نماید. برای این کار، نخست باید نظام اجتهاد و استنباط را سالم نمود و صاحبان ادعا را از صاحبان علم حقیقی باز شناخت.

چشمه‌ی ﴿۲۷۰﴾

اهمیت ورزش

بخشی از کثافات بدن بدون تعریق از بدن بیرون نمی‌آید و این امر به ورزش نیاز دارد. بدن بدون ورزش حامل قاذورات و کثافاتی است که روح را آلوده و پژمرده می‌گرداند و به آن سستی و پوکی می‌دهد. طبیعی است

چنین بدنی نشاط و سرزندگی برای انجام هیچ کاری از جمله عبادت و نماز ندارد و زن و مرد را نیز به هم‌دیگر راغب نمی‌سازد مگر این که چنان نرمشی داشته باشند که به تعریق بینجامد.

استحمام نیز برای نظافت بدن از عرق لازم است وگرنه بدن حامل مردار می‌گردد. بدن اگر با استحمام نظافت و جرم‌گیری نشود به زودمیری مبتلا می‌گردد. بسیاری از بیماری‌های پوستی موجب بیماری‌های درونی می‌شود، از این رو بهترین راه برای دفع این امراض ورزش و سپس استحمام است.

چشمه‌ی ﴿۲۷۱﴾

لزوم ورزش

اگر تشریع جایز بود من واجب می‌کردم ورزش پیش از نماز واجب انجام شود. روح نمی‌تواند با بدنی که سلامت ندارد همراه شود و بر کاری تمرکز و استجماع نماید.

چشمه‌ی ﴿۲۷۲﴾

علت پادرد

پادرد برای دو زانو یا چهار زانو نشستن نیست؛ گرچه نوع نشستن هم در این امر بی‌تأثیر نیست، بلکه برای غذاهای آلوده و نامناسب و هوای نامطلوب است وگرنه آنان که همواره عمری نماز خواندند و شب و روز خویش را به عبادت پرداختند باید پادرد می‌گرفتند.

چشمه‌ی ﴿۲۷۳﴾

دو هوا شدن

توحید مفضل از روایات طولانی است که بسیاری از دقیق‌ترین مسایل علم تجربی را در خود جای داده است. در این روایت، مسایل هواشناسی نیز وجود دارد و برخی از مسایل هوا فضا در آن آمده است. رفت و آمد ابرها و فشردگی هوا و نیز صافی یا ابری بودن آن مورد اشاره قرار گرفته و جابه‌جایی هوا نیز خاطرنشان شده است. امام صادق علیه السلام به مفضل توصیه می‌نماید در صاف یا ابری بودن هوا و نیز به گرمی و سردی و اعتدال آن اندیشه نماید: «**فكّر يا مفضّل في الصحو والمطر كيف يتعاقبان على هذا العالم لما فيه صلاحه، ولو دام واحد منهما عليه كان في ذلك فساده. . ألا ترى أنّ الأمطار إذا توالت عفنت البقول والخضر واسترخت أبدان الحيوان وحصر الهواء فأحدث ضروباً من الأمراض. وفسدت الطرق والمسالك وأنّ الصحو إذا دام جفّت الأرض، واحترق النبات، وغيض ماء العيون والأودية، فأضرّ ذلك بالنّاس، وغلب اليبس على الهواء فأحدث ضروباً أخرى من الأمراض. فإذا تعاقبا على العالم هذا التعاقب إعتدل الهواء ودفع كلّ واحد منهما عادية الأخر، فصلحت الأشياء واستقامت**»[1].

در طبیعت چنین است که هوای گرم و سرد آرام آرام جای خود را به هم می‌دهد و اعتدال بهاری و پاییزی میان تابستان و زمستان فاصله می‌اندازد و اگر غیر از این بود، برای بدن آدمی و دیگر پدیده‌های طبیعی زیان‌آور خواهد بود؛ همان‌طور که اگر کسی ناگهان از حمام داغ به جای خنکی پای نهد بدن وی آسیب می‌بیند. از این بیان علمی و دقیق امام

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۲۵.

صادق علیه السلام می‌توان چنین نتیجه گرفت که برخی از بیماری‌ها به سبب جابه‌جا شدن‌های ناگهانی و سرعت در سفر پیش می‌آید. کسی با هواپیما به مدت دو ساعت از منطقه‌ی سردسیری به محیطی گرم و خشک می‌رود، هوای مورد تنفس او تغییر ناگهانی می‌کند و بدن وی قدرت تطبیق ناگهانی با آن را از دست می‌دهد و بیمار می‌شود. قدیمی‌ها به چنین بیماری می‌گفتند دو هوایی شده است.

بدن آدمی و هر پدیده‌ی طبیعی با محیط زندگی خویش انس می‌گیرد و تطبیق آن با شرایط جدید به زمان نیاز دارد. همانند گلی که در گلخانه بزرگ شده و کسی که آن را به فضای باز می‌برد و می‌کارد، تا چند روزی برگ‌های آن زرد می‌شود تا آن که پس از مدتی با محیط انس می‌گیرد.

اجسام، اشیا و موجودات با تفاوت آب و هوا شکلی متفاوت به خود می‌گیرد، همان‌طور که زمین متناسب با آب و هوا در مناطق مختلف، رنگ‌ها و شکل‌های گوناگونی دارد و تابع نظمی است که خداوند در هستی قرار داده است. خاک‌ها و سنگ‌ها تفاوتی با هم ندارد؛ خواه در کره‌ی زمین باشد یا در دیگر کرات و این شرایط جوّی گوناگون است که خاکی را طلا یا الماس و دیگری را زغال می‌کند. انسان‌ها نیز یکی سفید است و یکی سیاه و شرایط آب و هوایی موجب گوناگونی آن‌ها شده است و اگر چند صد سال جابه‌جایی صورت گیرد، فردی سفید می‌تواند نسل سیاهی داشته باشد و نیز به عکس.

این شرایط همانند این است که برخی از انسان‌ها محبوبی و برگزیده‌ی خداوند می‌شوند؛ همان‌طور که رگه‌ای طلا در میان کوه نمک دیده می‌شود. البته تمامی پدیده‌های هستی در مرتبه‌ی فطرت، پدیده‌های الهی و ظهور او هستند بدون این که تفاوتی میان آنان باشد ولی این

ناسوت و طبیعت است که به آنان مراتب می‌دهد و شرایط گوناگون دنیوی یکی را گُل و دیگری را گِل و یکی را طلا و دیگری را زغال و مس می‌نماید.

همه‌ی انسان‌ها مانند کوهی که لایه‌های گوناگونی دارد دارای لایه‌های مختلف می‌باشند و شرایط گوناگون، این لایه‌ها را یکی پس از دیگری آشکار می‌نماید.

آب و هوا بر چهره‌های مردم تأثیر می‌گذارد. کسانی که در سرزمین‌های ابری یا سردسیر زندگی می‌کنند چشمانی تنگ، صورتی سفید و قدی کوتاه دارند و به عکس، مناطق گرمسیر، مردمانی دارد با چشمانی باز، صورتی سیاه یا سبزه و قدهایی رشید و کشیده که همه به خاطر میزان تابش نور آفتاب و شرایط آب و هوایی حاکم بر آن است. کسانی که در دشت‌ها و دیگر مناطق باز زندگی می‌کنند هم به لحاظ جسمی و هم به لحاظ روحی گسترده و باز می‌شوند و کسانی که در دره‌ها و درکه‌ها هستند بسته و منقبض می‌شوند و انبساط نه در جسم و نه در روح آنان دیده نمی‌شود.

چشمه‌ی ﴿۲۷۴﴾

لباس شب

قرآن کریم می‌فرماید ما شب را برای شما پوشش قرار دادیم: ﴿**وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاساً**﴾[1]. بر این اساس بهتر است در شب، کم‌ترین پوشش را داشت تا بدن تنفس لازم را داشته باشد. پوششی که اگر فرزند

۱. فرقان / ۴۷.

بخواهد بر آدمی وارد شود باید اجازه بگیرد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**﴾[1]. انسان در سه وقت گفته شده یعنی بعد از نماز عشا، سحرگاهان و پیش از طلوع فجر و به هنگام ظهر باید پوششی سبک داشته باشد و در این سه هنگام باید خود را زمین گذارد و استراحت کرد هرچند برای دقایقی باشد.

چشمه‌ی ﴿۲۷۵﴾

لباس بهشتی

لباس‌های بهشتی همانند لباس‌های میهمانی فانتزی است و پوشش آن زینت به حساب می‌آید وگرنه بدن آن جایی خود به گونه‌ای است که پوشش دارد و نیازمند پوشش نیست.

چشمه‌ی ﴿۲۷۶﴾

ساده و تمیز

مسلمان نباید خود را بزک کند و لباس‌های گران قیمت به تن نماید و نیز نباید ژولیده و آلوده باشد، بلکه باید از اولیا و انبیای الهی درس گیرد و در عین سادگی، خود را تمیز و بی‌آلایش آراسته نماید و بیرون آید.

---

۱. نور / ۵۸.

چشمه‌ی ﴿۲۷۷﴾

رابطه‌ی طهارت و تمیزی

طهارت و نجاست شرعی با بهداشت تفاوت دارد و به جای پاکی و نجسی نمی‌توان از واژه‌های بهداشتی و غیر بهداشتی استفاده کرد. بهداشت، پاکی و نجاست، آلودگی نیست. قیچی جراحی با ضد عفونی کردن پاک نمی‌شود اما بهداشتی می‌گردد. برای تفاوت آشکار میان پاکی و نجسی شرعی با پاکی و آلودگی بهداشتی می‌توان به پساب تطهیر مثال زد. آیا با آبی که به هنگام طهارت و شستن محل مدفوع ریخته می‌شود می‌توان خوراکی درست کرد؛ چراکه پاک و طاهر است، در حالی که چنین نیست و این آب از کثیف‌ترین آب‌هاست هرچند نجس نیست. طهارت و نجاست شرعی را نمی‌توان با بهداشت در آمیخت همان‌طور که نمی‌توان هر چیز پاک و طاهری را بهداشتی دانست.

چشمه‌ی ﴿۲۷۸﴾

ویژگی رهبر و مرجع

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾[1].

از این آیه‌ی کریمه می‌توان برداشت نمود که مرجعیت و رهبری که مدیریت جامعه را بر عهده دارد باید دو ویژگی عمده داشته باشد: یکی بسط و توانمندی علمی و دو دیگر توانمندی و بسط جسمی. اگر توانایی

۱. بقره / ۲۴۷.

جسمی در رهبر و مرجعیت وجود نداشته باشد، نمی‌تواند به همه‌ی اطراف و اکناف سر بزند و وضعیت جامعه و مردم را بنگرد و از نزدیک با مشکلات آنان روبه‌رو شود و از قیمت کالا و اجناس باخبر باشد و بتواند تمامی امور مردم را مدیریت نماید و مشکلات آنان را بداند و حل نماید. همانند حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که همواره در شهر می‌گشت و احوال مردمان را می‌دید و از آنان غافل نبود و برای آنان آذوقه می‌برد و در کارها به آنان کمک می‌نمود.

چشمه‌ی ﴿۲۷۹﴾

مناصب حکومتی

اگر افراد شایسته از مناصب حکومتی کناره‌گیری کنند و در پی احقاق حقوق مردم نباشند، نااهلان جای آنان را می‌گیرند و گناهانی که آنان در آن مناصب مرتکب می‌شوند بر عهده‌ی شایستگان نیز خواهد آمد. برای نمونه، نمی‌توان پرهیز از ریختن خون را برای کناره‌گیری از قضاوت بهانه آورد و آن منصب را به تبه‌کاران سپرد تا خون‌های پاک را بر زمین بریزند یا به حق‌کشی و ظلم رو آورند.

چشمه‌ی ﴿۲۸۰﴾

اقتدار و بازدارندگی

قرآن کریم به مسلمانان توصیه می‌نماید در برابر کفار غلظت داشته و همواره فضایی جنگی را نقش‌آفرینی کنند تا دشمنی خیال تجاوز به آنان را در سر نپروراند و مهربانی را برای مؤمنان و اهل منزل داشته باشند: ﴿یَا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾[1]. ایران اسلامی نیز با هشت سال دفاع جانانه‌ی خود و رشادت‌های فرزندان این آب و خاک چنان درسی به جهانیان داد که دیگر کسی اندیشه‌ی جنگ با ایران را در سر نمی‌پروراند و ایران تا ده‌ها سال دیگر بیمه است.

البته این پندار که قدرت، تجاوز می‌آورد، درست نیست و این ضعف است که طمع‌آفرین است؛ همان‌طور که نمی‌شود برای مبارزه با نپرداختن خمس مانع ثروتمند شدن افراد گردید.

چشمه‌ی ﴿۲۸۱﴾

دزدان آبرومند

دزدی در این دوره بر دو گونه‌ی تخصصی و سطحی است. این دزدان فقیر هستند که دزدی سطحی و ابتدایی دارند و یک دزدی آبروی آنان را بر باد می‌دهد. چنین دزدانی را باید دست‌گیری کرد نه آن که دستشان را قطع کرد و باید به آنان شغل داد و دستشان را گذاشت تا دست به کار برند مگر کسی باشد که نتواند ترک دزدی کند و به مرض دزدی گرفتار باشد. دزدی تخصصی در طبقه‌ی مرفهان، سرمایه‌داران و برخی از کارگزاران حکومتی است که آبرومندانه دزدی می‌کنند و خون مردم را در شیشه می‌کنند و آن را بر سر میز پرافتخار ریاست یا سجاده‌ی زاهدانه‌ی عبادت سر می‌کشند و برای همه هم محترم هستند. اقتصاد کشور از اینان است که علیل می‌گردد و فقر از اینان است که به دزدان فقیر می‌رسد. حدود الهی را

۱. توبه / ۱۲۳.

نخست باید بر این گروه جاری نمود که از حد فسادانگیزی عمومی تا حد قطع دست را در بر می‌گیرد.

چشمه‌ی ﴿۲۸۲﴾

اخلاق بزرگ‌منشانه

انسان‌های بزرگ هیچ گاه از بزرگ شدن دشمن خویش نمی‌هراسند. آنان وقتی بر دشمن خود پیروز می‌شوند نه تنها دشمن را کوچک و تحقیر نمی‌کنند، بلکه او را بزرگ می‌سازند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که مکه را فتح نمودند افزون بر خانه‌ی کعبه، خانه‌ی ابوسفیان را محل امن قرار دادند که هر کس به آن وارد شود در امان خواهد بود و آن را تا پایه‌ی امنیت خانه‌ی خدا بالا می‌برند. این اخلاق از بزرگی و بزرگ‌منشی آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌باشد.

چشمه‌ی ﴿۲۸۳﴾

تفرقه و زیان‌های آن

اتحادیه‌ی اروپا یکی از مراکز قدرت است که توان خود را از اتحاد دارد، حال آن که بیش از پنجاه کشور اسلامی هر یک مانند جزیره‌ای از دیگری جداست و همین جدایی و افتراق موجب ضعف و شکننده بودن آنان شده است و ضعف آنان را چیزی جز اتحاد با یک‌دیگر و نه اتحاد با قدرت‌های استکباری جبران نمی‌کند.

در این رابطه می‌توان حادثه‌ای تاریخی را مثال آورد. فردی یهودی خدمت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: شما که اسلام حق هستید

کاره‌ای نیستید و آن که کاره‌ای است (خلیفه‌ی وقت) حق نیست؛ پس حق وجود ندارد. حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در برابر استدلال وی فرمود: خلیفه هر کاری که انجام می‌دهد با اذن و اجازه‌ی من است.

اگر آن حضرت علیه السلام نمی‌خواست این گونه از خلیفه دفاع کند، حق و دینی ثابت نمی‌شد؛ در حالی که حضرت با تیزبینی تمام جواب فردی را که می‌خواست میان حاکم مشروع (حضرت امیرمؤمنان علیه السلام) و حاکم مقبول (خلیفه) تفرقه بیاندازد و از این آب گل آلود ماهی بگیرد را به محکمی دادند و از ایجاد شکاف میان مسلمانان جلوگیری نمودند.

ما نیز نباید در پی تخریب دیگر کشورهای اسلامی باشیم و تنها باید در پی اثبات حقانیت خویش باشیم، وگرنه به تفرقه‌ی بیش‌تر دامن می‌زنیم. کشورهای اسلامی امروزه همانند قناری‌هایی است که در قفس بوده و آب و دانه‌ی آنان آماده است و ایران همانند شیری است که در بیشه‌زار می‌چرخد، از این رو باید مراعات آن قناری‌های نگون‌بخت را نماید.

چشمه‌ی ﴿۲۸۴﴾

ریشه‌ی مفاسد

تمامی مفاسد ریشه در «طمع» دارد. حضرت آدم علیه السلام از بهشت رانده شد چون می‌خواست خود را در ردیف اصحاب کسا علیهم السلام وارد نماید و به او گفته شد: ﴿**وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ**﴾[1].

شیخ صدوق رحمه الله روایتی بسیار نورانی از امام صادق علیه السلام در این زمینه آورده است که ما فرازهایی از آن را در این‌جا می‌آوریم. این روایت در

۱. بقرة / ۳۵.

کتاب گرانسنگ «معانی الاخبار» آمده است: قال أبو عبد الله علیه السلام: «إنّ الله تبارك وتعالى خلق الأرواح قبل الأجساد بألفي عام، فجعل أعلاها و أشرفها أرواح محمّد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة بعدهم ـ صلوات الله عليهم ـ فعرضها على السّماوات والأرض والجبال فغشيها نورهم.... فلمّا أسكن الله عزّ وجلّ آدم وزوجته الجنّة قال لهما: ﴿**وَكُلَا مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ**﴾. فنظرا إلى منزلة محمّد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة بعدهم ـ صلوات الله عليهم ـ فوجداها أشرف منازل أهل الجنّة، فقالا: يا ربّنا لمن هذه المنزلة؟ فقال الله جلّ جلاله: ارفعا رؤوسكما إلى ساق عرشي فرفعا رؤوسهما فوجدا اسم محمّد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة بعدهم ـ صلوات الله عليهم ـ مكتوبة على ساق العرش بنور من نور الجبّار جلّ جلاله، فقالا: يا ربّنا ما أكرم أهل هذه المنزلة عليك، وما أحبّهم إليك، وما أشرفهم لديك! فقال الله جلّ جلاله: لولاهم ما خلقتكما، هؤلاء خزنة علمي، وأمنائي على سرّي، إيّاكما أن تنظرا إليهم بعين الحسد وتتمنّيا منزلتهم عندي، ومحلّهم من كرامتي، فتدخلا بذلك في نهيي وعصياني فتكونا من الظّالمين!... يا آدم ويا حواء لا تنظرا إلى أنواري وحججي بعين الحسد فأهبطكما عن جواري وأحلّ بكما هواني ، ﴿**فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ. فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ**﴾[1] وحملهما على تمنّى منزلتهم فنظرا إليهم بعين الحسد فخذلا حتّى أكلا من شجرة الحنطة. فلمّا أكلا من الشجرة طار الحلي والحلل عن أجسادهما وبقيا عريانين: ﴿**وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ**

۱. اعراف / ۲۰ ـ ۲۲.

وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ. قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[1]، قال: اهبطا من جواري فلا يجاورني في جنّتي من يعصيني، فهبطا موكولين إلى أنفسهما في طلب المعاش، فلمّا أراد الله عزّ وجل أن يتوب عليهما جاءهما جبرئيل فقال لهما: إنّكما إنّما ظلمتما أنفسكما بتمنّي منزلة من فضّل عليكما فجزاؤكما ما قدعوقبتما به من الهبوط من جوار الله عزّ وجل إلى أرضه، فسلا ربّكما بحقّ الأسماء التي رأيتموها على ساق العرش حتّى يتوب عليكما، فقالا: اللهمّ إنّا نسألك بحقّ الأكرمين عليك محمّد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة عليهم السلام إلّا تبت علينا ورحمتنا. فتاب الله عليهما إنّه هو التّواب الرحيم»[2].

بر اساس این روایت، بهترین راه وصول به حق تعالی، ترک وصول است. هیچ پیامبر و امامی نمی‌خواست پیامبر یا امام باشد، بلکه آنان تنها بندگی کردند و از هر چیز قطع طمع نمودند و خداوند هم به آنان عنایت ویژه نمود.

در میان امام‌زادگان، آنان که ذره‌ای طمع به امامت داشتند گمراه گشتند. بنده نیز در همه‌جا بنده است. باید به آن‌چه خدا می‌دهد راضی بود و همان بود که هست؛ خواه حجاب باشد یا کنار رفتن پرده‌ها. چنین زندگی همراه با محبت است؛ چنان که در ادامه‌ی همین روایت است: «فلم يزل أنبياء الله بعد ذلك يحفظون هذه الأمانة ويخبرون بها أوصياءهم والمخلصين من أممهم فيأبون حملها ويشفقون من ادّعائها».

۱. اعراف / ۲۲ ـ ۲۳.
۲. معانی الأخبار، ص ۱۰۸ ـ ۱۱۰.

چشمه‌ی ﴿۲۸۵﴾

عایشه

عایشه عاشق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، ولی کینه‌ی وی نسبت به حضرت زهرا و حضرت علی علیهما السلام موجب بدفرجامی او گردید. او به هنگام مرگ، سر بر قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشت و دیگر سر بلند ننمود. او اگر به آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**﴾[1] توجه و عمل می‌نمود و به خلافت طمعی نمی‌ورزید و هدایت فکری کودتای سقیفه را عهده‌دار نمی‌شد، عاقبت خیری داشت اما حسد و طمع، او را بدفرجام نمود.

چشمه‌ی ﴿۲۸۶﴾

مهم‌ترین علامت مؤمن

مهم‌ترین نشانه‌ی ایمان داشتن اخلاق نیکو و محبت و مهربانی داشتن است نه انگشتر عقیق به دست نمودن، گرچه جمع این‌ها با هم بهتر است.

چشمه‌ی ﴿۲۸۷﴾

مسیر فیض خدا

فیض خداوند برای کسی جاری می‌شود که دست مردم‌آزاری نداشته باشد. گوش و چشم کسی باز می‌شود که نخست دُم، سُم، شاخ و دندان او را کشیده باشند و جز بندگی نمی‌شناسد و آزار مردم از او نمی‌آید.

---

۱. آل عمران / ۳۱.

چشمه‌ی ﴿۲۸۸﴾

دل‌شکسته‌ی غریب

چه بسا دل شکستگانی که مورد توجه قرار نمی‌گیرند و چه بسا پای شکستگانی که از آنان دل‌جویی می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۲۸۹﴾

کیمیای دل فقیر

هیچ گاه با دیدن فقیری، نباید او را فرودست خود پنداشت و برتری‌پنداری برآمده از جاه و مکنت نداشت که چه بسا او کیمیایی در دل دارد که هیچ گوهر دنیایی و ثروت ناسوتی نمی‌تواند با آن برابری کند.

چشمه‌ی ﴿۲۹۰﴾

بدهکار مقتدران

اگر نیازمند شدید تا وام و قرض بگیرید، از افراد توانمند قرض نمایید تا در صورت پیشامد ناگوار ناتوانی از پرداخت آن، توان در گذشتن از شما را داشته باشند نه از افراد ضعیفی که خود نیازمندترند.

چشمه‌ی ﴿۲۹۱﴾

زندگی متعادل نوابغ در جوامع نابالغ

در جوامع عقب‌مانده اگر نابغه‌ای به دنیا آید و نبوغ خود را نشان دهد،

زندگی سختی خواهد داشت و خود را با دست خویش به هلاکت انداخته است و دولت‌ها و قدرت‌ها و رقیبانی از علم که در برابر او چون پر کاهی هستند او را همواره محدود خواهند نمود. نوابغ اگر در چنین جوامعی مانند دیگران زندگی کنند مشکلی نخواهند داشت.

چشمه‌ی ﴿۲۹۲﴾

زبان بدن

بدن افراد دارای زبان است و نحوه‌ی نشست و برخاست و حرکات دست و بدن گویای امری درونی است. استفاده از زبان بدن در رساندن پیام و داشتن مخاطبه با دیگران حایز اهمیت بسیار است و علایق و سلایق آنان را می‌رساند. برای نمونه، کسی که قدرت نشستن در جای خود را ندارد و همواره می‌جنبد، بیمار روانی است. کسی که دست‌های خود را در هم فرو می‌کند یا پای خویش را بغل می‌کند، فردی غم‌بار است. کسی که به هنگام سخن گفتن رو به جلو می‌آید از گفته‌ها استقبال دارد و برای وی خوشایند است و کسی که سنگینی بدن را رو به پشت می‌اندازد چندان به شنیدن علاقه‌ای ندارد.

چشمه‌ی ﴿۲۹۳﴾

روان‌شناسی در بازار

برای شناخت مردم یک شهر می‌توان از بازار آن دیدن کرد. برای نمونه، اگر در بازار شهری کفن‌فروشی یا تجهیزات میت بیش از معمول است، آن شهر جمعیتی پیر دارد وگرنه جمعیت آن جوان است. اگر

پارچه‌هایی که در بازار دیده می‌شود بیش‌تر نقش گل دارد، جمعیت آن بیش‌تر از روستاها آمده‌اند و تمدنی بدوی دارند و در صورتی که بیش‌تر آن نقشی ساده دارد، جمعیت آن شهری است. اگر کفش‌فروشی‌ها بیش‌تر کفش‌های نوک تیز می‌آورند، جمعیت آن بیش‌تر لاغر است وگرنه چاق و فربه خواهد بود. افزون بر این، از درِ خانه یا کفش‌های جلوی در نیز می‌توان به روحیه‌ی افراد یک خانواده و جمعیت پی برد.

هم‌چنین محله‌ای که مردم‌آزار باشند، گربه‌هایی وحشی دارد؛ چرا که آنان به گربه‌ها هم رحم نمی‌کنند و آنان را می‌زنند، همان‌طور که پرنده‌های آن‌جا نیز به کسی اطمینان نمی‌کنند و با دیدن آدمی پرواز می‌کنند.

چشمه‌ی ﴿۲۹۴﴾

استضعاف بندگان

خداوند تنها انسانی را به جهنم می‌برد که دین و پیام بی‌پیرایه‌ی آن به وی رسیده باشد. بر این اساس، دین بی‌پیرایه به بیش‌تر بندگان خدا نرسیده است و آنان مستضعف هستند و اگر انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام نتوانستند آنان را در دنیا تربیت کنند، خداوند خود مربی آنان در برزخ می‌شود و مؤمنانی را بر آموزش و تربیت آنان می‌گمارد.

چشمه‌ی ﴿۲۹۵﴾

سهم یتیمان

کسی که سهم امام علیه‌السلام را نمی‌پردازد یا آن سهم را می‌گیرد و آن را در مورد و جای خود هزینه نمی‌نماید و سهم یتیمان آل نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله را بدون

حساب استفاده می‌کند، کفر تمامی وجود او را فرا می‌گیرد.

چشمه‌ی ﴿۲۹۶﴾

مشاهد مشرّفه و فقیران

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**﴾[1]. از این آیه می‌توان برداشت نمود اگر مسؤولان اوقاف و متولیان حرم‌های حضرات معصومین علیهم‌السلام و امامزادگان بخشی از دارایی‌های حرم را هزینه‌ی فقیران ننمایند، از مصادیق این آیه به شمار می‌روند و ساخت بناهای ساختمانی مجوز غفلت از فقیران جامعه نیست.

چشمه‌ی ﴿۲۹۷﴾

بهره‌های انفاق

انفاق برای انسان همانند حرس برای درخت است. درخت با حرس و زدن شاخه‌های اضافی است که رشد و استحکام می‌یابد و میوه‌ی آن پربار و شیرین می‌شود و از شاخه‌های حرس شده نیز بهره برده می‌شود. کسی که انفاق می‌کند نیز نو و تازه می‌شود، جلا می‌یابد، روح او رشد می‌کند و دیگران را از خیرات خویش بهره‌مند می‌سازد.

باید توجه داشت واژه‌ی انفاق ۷۸ بار در قرآن کریم آمده است و در برابر، واژه‌ی «رزق» ۱۴۹ مرتبه. اگر کسی این معادله را رعایت نکند و

---

۱. توبه / ۳۴.

دست‌کم نصف مال و رزق خود را هزینه‌ی همسر، فرزند، پدر، مادر، خویشان و از همه مهم‌تر فقیرانی که می‌شناسد ننماید به مرگ ناگهانی، بدآوردن در کار و به مشکلاتی که هم‌چون قارچ در زندگی وی رخ می‌نماید مبتلا می‌گردد. در این مسأله، آن‌چه مهم است توجه به رزق است و میان دارا و نادار تفاوتی نیست و هر دو باید به میزان رزقی که دارند انفاق داشته باشند.

چشمه‌ی ﴿۲۹۸﴾

سفاهت منافقان

خداوند منافقان را افرادی سفیه می‌داند. افرادی که مؤمنان را به زعم خویش ساده می‌پندارند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ**﴾[1].

وقتی به منافقان گفته می‌شد ایمان آورید همان‌گونه که مردم(مهاجران و انصار) ایمان آورده‌اند، آنان می‌گفتند آیا همانند سفیهان باشیم؟ خداوند در پاسخ به آنان می‌فرماید: به هوش باشید، آنان خود سفیه هستند.

منافقان مردم مهاجر و انصار را سفیه می‌دانستند چرا که می‌دیدند مهاجران تمامی سرمایه‌ی خود را در مکه رها کرده و میهمان انصار شده‌اند و انصار هم بدون چشم‌داشتی مهاجران را در زندگی و اموال خود شریک کرده‌اند و چنین چیزی در دید کسی که به خدا و آخرت باور ندارد چیزی جز سفاهت نیست، اما چون دنیا پایان کار نیست، خداوند منافقان

۱. بقره / ۱۳.

را سفیه می‌داند و کسی که قدرت و اراده‌ی هجرت را دارد و نیز کسی که قدرت پذیرش دیگری و تقسیم مال خود با او را دارد ضعیف نیست و این کار جز از انسان‌های عاقلی که می‌توانند آخر کار را ملاحظه کنند و دل به ظواهر خوش ننمایند بر نمی‌آید. کسی که چیزی برای دنیای خود نمی‌گذارد و هرچه دارد را برای خدا سرمایه‌گذاری می‌کند. اگر کسی چنین زندگی نکند و سرمایه‌هایی که در دست اوست را برای خود بخواهد سفیهانه زندگی کرده است چرا که اگر میلیاردها هم بگذارد کسی برای وی فاتحه‌ای نمی‌خواند و پس از مدتی به کلی از ذهن‌ها فراموش می‌شود و آن اموال تنها وبال وی در قیامت می‌گردد و بس.

چشمه‌ی ﴿۲۹۹﴾

گناه ایجاد خوف و هراس

در روایت است اگر کسی سنگی را در جاده اندازد و پای رهگذری بر آن رود و بلغزد و ترس او را فرا گیرد، گناه پنجاه سال او را به نام وی می‌نویسند. باید گفت به تنقیح مناط همین طور است اگر شوهر یا زن داخل خانه شود و موجب ترس همسر و فرزندان خود شود، گناه پنجاه سال آنان بر عهده‌ی وی می‌آید.

چشمه‌ی ﴿۳۰۰﴾

خیر و شرهای پنهان

انسان نمی‌داند که چه چیزی به خیر او و چه چیزی به زیان اوست، از

این رو چه بسا نسبت به چیزهایی که ندارد غمگین است و نسبت به چیزهایی که دارد نالان است. یکی لنگ است یا جلوی پای او سنگ‌اندازی می‌شود تا به جایی نرسد و او بسیار ناراحت است که چرا چنین است در حالی که چه بسا اگر می‌خواست پای سالم داشته باشد، به دیگران آزار می‌رساند یا اگر به جایی می‌رسید، مقامش قاتل جانش می‌گردید یا موجب بدبختی دیگران می‌شد. برخی از کارهای خیر می‌میرند و برخی از کارهای خیر زنده می‌شوند پس بهتر است انسان نخست ظرفیت خود را بسازد و در این خواسته از خدا استمداد جوید و سپس چیزی را بطلبد. خداوند می‌فرماید: ﴿**أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَا يَشْعُرُونَ**﴾[1].

چشمه‌ی ﴿۳۰۱﴾

امان از آدمی‌زاد

از انتخابات آدمی این است که از گوساله‌ای خدا می‌سازد و کسی چون موسی علیه‌السلام را به پیامبری نمی‌پذیرد. بشر چون مقام عصمت را کنار گذاشته همواره به افراط و تفریط مبتلا بوده است. بشری که در ابتدا حضرت عیسی علیه‌السلام را نمی‌پذیرد، امروز او را فرزند خدا می‌داند و حضرت امیر علیه‌السلام را به عنوان امام نپذیرفتند و او را چنان پایین آوردند که خود می‌فرماید: «**الدهر أنزلني وأنزلني حتّى يقول علي و معاوية**». از طرفی برخی نیز به خدایی آن حضرت اعتقاد داشتند.

۱. مؤمنون / ۵۵ ـ ۵۶.

چشمه‌ی ﴿۳۰۲﴾

نزدیکی کافر به مرتبه‌ی حیوانی

قرآن کریم پس از ذکر انکارگرایان، بدترین جنبندگان را آن می‌داند که شنوایی ندارد و می‌فرماید: ﴿**وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ**﴾[1]. حیوانات اگر صلاحیت داشتند، انسان آفریده می‌شدند. اگر حیوانات، آدم آفریده می‌شدند، کافر می‌گشتند ولی خداوند به آن‌ها لطف نموده و آنان را حیوان خلق نموده است. کسانی که کافر شدند، بُعد انسانی آن‌ها کمی افزونی داشته و چهره‌ی انسانی گرفتند.

چشمه‌ی ﴿۳۰۳﴾

کوتاهی یکی و بزرگی دیگری

گاه کفر و بی‌دینی سبب می‌شود اموال و اولاد تنها مایه‌ی عذاب انسان باشد و او را از بین برد و گویا خداوند چنین فرزندان و اموالی داده است تا فرد را زمین‌گیر کنند و او را به نابودی و هلاکت تدریجی و دردناک کشانند. خداوند درباره‌ی این افراد می‌فرماید: ﴿**فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ**﴾[2].

چنین عذابی همانند تمسخری است که در آیه‌ی زیر آمده است: ﴿**فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**﴾[3]. خداوند متعال کسی را مسخره نمی‌کند و تمسخر او همان عوارض سوء و شری است که در

۱. انفال / ۲۳.
۲. توبه / ۵۵.
۳. توبه / ۷۹.

امکانات برخی قرار می‌گیرد؛ همانند غذای مسموم خوش طعم و رنگی که به سمّ کشنده آلوده است اما آدمی از پشت پرده‌ی آن بی‌خبر است.

چشمه‌ی ﴿۳۰۴﴾

انسان ضعیف و دروغ بسیار

روان‌شناسی می‌گوید فرد ضعیف بسیار عذر و بهانه می‌آورد و فراوان دروغ می‌گوید. افزون بر این که قسم هم زیاد می‌خورد و کفر و ایمان در این زمینه بر فرد ضعیف نقشی ندارد.

چشمه‌ی ﴿۳۰۵﴾

بهترین در بدترین

خداوند اسلام را در محیط عربستان بر انگیخت؛ زیرا در آن زمان، اعراب وحشی‌ترین و نافرمان‌ترین قوم بودند؛ چنان که می‌فرماید: ﴿**الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**﴾[1]. اگر در آن زمان انسان‌هایی نافرمان‌تر از اعراب بودند، نبوت در میان آنان برمی‌خواست. این قاعده در هر جایی جریان دارد و خداوند فرستادگان خود را در میان نافرمان‌ترین آنان که برای نافرمانی خود فلسفه و فکری قوی دارند بر می‌انگیزاند و در عصر غیبت، حوزه‌های علمیه نیز بر همین حکم می‌باشد.

البته توحش اعراب به نظر آنان نوعی تمدن و پیشرفت بوده است؛ چرا که توحش را با تفکر و فلسفه داشتند و بدوی نبودند. ادبیات آنان

۱. توبه / ۹۷.

چنان قوی و دقیق بوده است که زبان معیار برای انتقال مفاهیم آسمانی و معنوی شده است. توحش آنان چنان بود که برهنه می‌شدند، سوت و کف می‌زدند، دور کعبه می‌چرخیدند و بت‌ها و کعبه را عبادت می‌کردند و پیامبر اکرم ﷺ چنین مردمی را رو به قبله نمودند و آنان را به خواندن نماز سوق دادند و تمدن وحشی آنان را تمدنی دینی نمودند. به عبارت دیگر، دنیای غرب امروز تمدنی همانند تمدن اعراب صدر اسلام دارد. از مصادیق تمدن آنان تبرج‌ها و خودنمایی‌های زنان بوده است؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى**﴾[1].

چشمه‌ی ﴿۳۰۶﴾

کار بی‌حساب

خداوند بخشش‌های بدون نیاز و بدون چشم‌داشت دارد. او روزی می‌دهد بدون این که عبادت را در نظر آورد، از این رو هم کافر روزی می‌خورد و هم مؤمن. بنده نیز باید چنین باشد و نیاندیشد که باید با حساب و کتاب با خداوند یا با مردم در ارتباط بود.

چشمه‌ی ﴿۳۰۷﴾

علت حرمت سحر و جادو

سحر و جادو حرمت ذاتی ندارد بلکه این دو از آن رو حرام شده است که ساحران جبهه‌ای از کفار بودند که در برابر انبیا می‌ایستادند، از مردم اخاذی می‌کردند، آنان را فریب می‌دادند، فتنه و فساد به راه می‌انداختند

۱. احزاب / ۳۳.

و به حریم دیگران تجاوز می‌کردند. حال اگر این عوارض نباشد و ساحر نه تنها به حریم مردم تجاوز نکند بلکه بتواند گرهی را از مشکلات آنان باز کند، دلیلی بر حرمت سحر نیست و دلایل حرمت آن منصرف به موارد گفته شده است.

حرمت سحر همانند حکم حرمت فروش انگور در منطقه‌ای است که تنها برای شراب استفاده می‌شود. مجسمه‌سازی، شطرنج، پاسور، غنا و موسیقی نیز چنین است و همانند ظلم یا شرب مسکرات نیست که حرمت اولی و ذاتی داشته باشد.

البته باید توجه داشت سحر، جادو و علوم غریبه امری تخصصی است و اگر کسی آن را ناقص و از کسی فرا گیرد که مهارت کافی ندارد تنها عمر خود را هدر داده است. بسیاری از کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده نیز برخی از رازهای آن را یا ناگفته گذاشته یا آن را به رمز آورده‌اند تا آن که اهل راه نیست از آن آگاهی نیابد، از این رو برای آن که تخصصی در این دانش‌ها ندارد گمراه کننده است. البته دانش‌آموخته‌ی این علوم نیز اگر قدرت نگه‌داری خود را نداشته باشد و با آن به دیگران تجاوز کند، به حرام مرتکب شده و عمر خود را به قاذوره‌ی معصیتی بزرگ آلوده کرده است.

چشمه‌ی ﴿۳۰۸﴾

کمال بودن قدرت بر گناه

داشتن توان و قدرت بر انجام معصیت و داشتن قوه‌ی شهوت یا

غضب یا به‌کار بردن آن در اموری که شریعت رهنمون داده است فضیلت است و نشان از سلامتی آدمی و انسان بودن او دارد و آن‌چه رذیلت است ارتکاب بر معصیت است که انسان را از انسان بودن دور می‌دارد.

چشمه‌ی ﴿۳۰۹﴾

گناه بزرگ

گناه اگر به معنای مخالفت با مولا گرفته شود بزرگی آن به این است که حرمت مولا نادیده گرفته و شکسته شده است، هرچند آن کار ترک یک مستحب باشد. با این وصف اگر کسی انسانی را بکشد ولی با مولا مخالفت نداشته باشد باری سبک‌تر دارد تا کسی که به سبب مخالفت با حق تعالی، امر او را ترک می‌نماید.

چشمه‌ی ﴿۳۱۰﴾

گنه‌کاران دل‌شکسته

دل گناه‌کاران به‌طور معمول شکسته‌تر از دل عابدان و زاهدان است؛ چرا که گناه‌کار همواره به خاطر گناه، خود را ذلیل و بی‌هیچ گونه توقع از خدا می‌داند ولی برخی از زاهدان و عابدان با عبادت و زهد خویش می‌پندارند آسمان هفتم را فتح کرده‌اند و خداوند باید به خاطر این اعمال، آنان را صاحب دعوت اجابت شده قرار دهد در حالی که هر کسی به اعمال خویش دل خوش دارد نادان است؛ چرا که خداوند متعال در محشر کبرا به نیت و قلب فرد می‌نگرد و نه به صورت عمل وی.

چشمه‌ی ﴿۳۱۱﴾

گناه آهنگر و مجازات مسگر

حضرت موسی علیه‌السلام سامری را به خاطر گناهی که مرتکب شد از دیدن مردم محروم نمود و مردم را به خاطر گناه او محروم نساخت و این عمل حضرت زیبایی احکام الهی و مرام خدایی را می‌رساند. از همین جا می‌توان به این نکته اشاره نمود که حکومت و نظام هم اگر خواست گناه‌کاری را مجازات نماید، مثلا دزدی را به زندان افکند یا معتادی را حبس نماید، نباید دیگران را به خاطر او مجازات کند و خانواده‌ای را بی‌سرپرست گذارد بدون این که نفقه‌ای به آنان بدهد و از طرف دیگر از گناه‌کار در زندان پذیرایی کند چراکه این عمل خلاف مروت، انصاف و عدالت است.

فردی که می‌خواهد زندان رود تنها او باید مجازات شود و خانواده، مزرعه، حیوانات و دیگر متعلقات او گناهی را مرتکب نشده‌اند که جور او را بکشند وگرنه آنان نیز در پی تاوان دادن به بزه دیگری به بزه‌کاری روی می‌آورند و زندانی که باید مانع مبادرت به جرم شود جرم‌زا می‌گردد.

چشمه‌ی ﴿۳۱۲﴾

سه شغل پر درآمد

کانون‌های فساد یا بر آمده از زیبارخان بی‌عفت است یا زرنگان پرحیلت یا گدایان صاحب اصرار و استقامت.

چشمه‌ی ﴿۳۱۳﴾

دل هوس‌باز

کسی که دوست دارد ساعتی با این و لحظه‌ای دیگر با آن باشد و بگوید و بشنود، به زن بدکاره‌ای می‌ماند که دوست دارد با هر مردی باشد.

چشمه‌ی ﴿۳۱۴﴾

استجماع

اراده‌ی آدمی با استجماع است که قوت می‌یابد. استجماع به معنای جمع توان‌های پر اکنده‌ی آدمی است، همانند یکی نمودن حساب‌های متعدد یا نیرویی که زن به هنگام زایمان در خود جمع می‌نماید. اراده با جمع چنین انرژی‌هایی است که قدرت بالا برای انجام هر کاری را می‌یابد و می‌تواند کاری را به حد کمال برساند.

چشمه‌ی ﴿۳۱۵﴾

نیکی به خویش

نفس آدمی همانند مخزن بنزین و بدی برای آن مانند شعله‌ی کبریت است. هر گونه بدی نمودن به دیگران، افروختن آتش درون محفظه‌ی بنزین نفس خود است که نخست دورن فرد بدکردار را به انفجار و آتش می‌کشاند و سپس به دیگری آسیب وارد می‌نماید.

چشمه‌ی ﴿۳۱۶﴾

رضایت دو سویه

قرآن کریم رضایت را دارای دو طرف می‌داند: ﴿**رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**﴾[1]. بر اساس این آیه‌ی شریفه، رضایت باید دو سویه باشد؛ هرچند میان خداوند و بندگان باشد. رضایت شوهر از زن نیز به طور اطلاقی و با صرف نظر از این که مرد چگونه شخصیتی دارد و آیا همواره به همسر خویش ظلم می‌کند و به صورت‌های گوناگون او را آزار می‌دهد، می‌زند، تهدید می‌کند و یا به او دشنام می‌دهد، آیا از عدالت است که زن باید در تمامی شرایط تسلیم مرد باشد و این که او از شوهرش راضی است یا خیر مهم نباشد؛ با این که می‌دانیم شرع در هیچ موردی ستم‌گری و ستم‌پذیری را تأیید نکرده است.

چشمه‌ی ﴿۳۱۷﴾

کبر و تکبر

کبر با تکبر تفاوت دارد. کبر خودبینی است و تکبر اظهار آن خودبینی است که در باطن فرد است؛ از این رو آن که تکبر دارد به حتم کبر دارد ولی آن که کبر دارد می‌تواند تکبر نداشته باشد. کبر به جهتی از تکبر بسیار بدتر است؛ زیرا انسان متکبر دست به دامن ریا و سالوس نمی‌شود ولی کسی که کبر دارد و آن را ظاهر نمی‌نماید فردی ریاکار است و خود را گاه بسیار متواضع جلوه می‌دهد اما از درون هیچ کسی را قبول ندارد و ارزشی برای

---

۱. مائده / ۱۱۹.

کردار دیگران قایل نیست. رذیلت تکبر چنان پلیدی دارد که فرد را به نزاع با حق و ستیز با او بر می‌انگیزاند.

چشمه‌ی ﴿۳۱۸﴾

سنگ و شیشه

خداوند متعال درباره‌ی حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿**وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**﴾[1]. خداوند اگر بخواهد، شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد. او حضرت موسی علیه السلام را که کودکی شیرخوار است به دست دشمن خویش و کسی که در پی قتل آن نوزاد است می‌سپارد و فرعون را پدرخوانده‌ی او می‌نماید و او را چنین حفظ می‌نماید.

چشمه‌ی ﴿۳۱۹﴾

بخل ریشه‌دار

آن که در تنگ‌دستی انفاقی ندارد، در توانگری نیز دست بخشش ندارد و بخل در او ریشه دارد. اهل سخاوت به قناری می‌ماند که اگر رنگ گنجشک بر او زنند باز هم قناری است و نغمه‌ی مستانه سر می‌دهد و بخیل چون گنجشک است که حتی اگر رنگ قناری بر او زنند، صدایی ندارد.

---

۱. قصص / ۹.

چشمه‌ی ﴿۳۲۰﴾

فقر و فخر

می‌گویند پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:«**الفقرفخری**». چنین روایتی اگر درست باشد برای ارزشمندی و ترویج فقر نیست؛ چرا که ناداری چیزی نیست که موجب افتخار باشد، بلکه این افتخار در مقابل ثروت‌های باطلی بوده است که در دست دیگران جمع شده بود. البته این فراز می‌تواند ابراز همدردی حضرت ﷺ با تازه مسلمانان و تسلی دادن به آنان بوده باشد که فقر بسیاری به سبب فشار و حصر اقتصادی و یا به سبب مهاجرت داشته‌اند.

چشمه‌ی ﴿۳۲۱﴾

خدمت ریایی

در اصول و نیز در کلام می‌گویند: حسن یا قبح فعلی غیر از حسن یا قبح فاعلی است. بر این اساس، اگر کسی به طور ریایی عمل نیکی انجام دهد و برای نمونه به فقیری کمک کند، چون حسن فاعلی ندارد، استحقاق ثوابی ندارد ولی حسن فعلی دارد و بدون اجر نیست؛ زیرا در عالم هیچ عملی بی‌اثر نیست.

چشمه‌ی ﴿۳۲۲﴾

خاطره‌ها

کسی که با دیدن دیگری نخست به یاد بدی‌های دیگران می‌افتد،

جنسِ بد و درون ناپاکی دارد، به عکس کسی که با دیدن دیگری خوبی‌های او را به یاد می‌آورد که چنین کسی درون پاکی دارد.

چشمه‌ی ﴿۳۲۳﴾

جست و جوی گنج

پیدا کردن گنج که به آن تیله کنی گفته می‌شود از اقسام علوم غریبه است. در کشور ما چندین هزار نقشه از گنج‌های بسیاری که در زمین دفینه شده وجود دارد که ارزش ریالی آن بسیار بالاست اما دانش استفاده از آن را در کسی نمی‌یابند.

دفینه‌ها و معادن طلایی که در زیر خاک مبارک ایران زمین وجود دارد سبب شده است نابغه‌های فراوانی در ایران رشد یابند، زیرا خاک زرخیز و طلای زیر زمین بر مغز انسان اثر می‌گذارد و او را طلایی می‌کند هرچند او از آن خبری نداشته باشد، همان‌طور که اگر باتلاقی در زیر پای انسان باشد، مغز او را فاسد می‌کند هرچند وی از وجود آن ناآگاه باشد.

چشمه‌ی ﴿۳۲۴﴾

ویژگی‌های بلا

در بلا تنها نباید لحاظ امتحان را داشت، بلکه امتحان وصف ثانی است و وصف اولی توانمندی است که فرد به دست می‌آورد و با آن آبدیده و کارآزموده می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۳۲۵﴾

مکتب اومانیستی

یکی از علل پیدایش مکتب اومانیستی و گرایش به انسان‌محوری، تحقیر انسان در مکتب کلامی اصحاب کلیسا بود؛ چرا که در پی هر افراطی تفریط و در پی هر تفریطی افراطی در راه است و اعتدال را در کم‌تر جایی می‌توان یافت. مردسالاری و زن سالاری نیز همین ماجرا را دارد. زن‌سالاری افراطی امروز در پی مردسالاری افراطی دیروز پدیده آمده و زنان که دیروز تحقیر می‌شدند امروزه با انواع ترفندها و ظلم‌ها به تحقیر مردان رو آورده‌اند، در حالی که این امر دوامی نخواهد داشت و بشر باید به جایی برسد که به جای جنسیت‌سالاری‌های پی در پی، انسانیت و شایستگی را به عنوان سالار بپذیرد و همه را بر محور حق بگرداند.

چشمه‌ی ﴿۳۲۶﴾

ابتلای معکوس

قرآن کریم در سوره‌ی قلم، آیات هفدهم تا سی و سوم حکایت چند برادر را نقل می‌کند که طمع‌ورزی آنان سرنوشت تلخ اما همراه با بیداری را برای ایشان رقم زده است. خداوند می‌فرماید: **﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ. وَلَا يَسْتَثْنُونَ. فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ. فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ. فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ. أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ. فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ. أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ. وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ. فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ. بَلْ نَحْنُ**

مَحْرُومُونَ. قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ. قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ. قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ. عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْراً مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ. كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾[1].

چند برادر باغی سرسبز و خرّم داشتند اما از این که از میوه‌های آن به فقیران کمک نمایند بخل ورزیدند، از این رو نقشه کشیدند صبحگاهان مخفیانه به باغ روند و میوه‌ها را بچینند تا فقیران آگاه نشوند. شب هنگام باغ آنان آتش گرفت و به خاکستر تبدیل شد. آنان صبح زود با شوق زیاد و شعفی فراوان اما به آهستگی به طرف باغ رفتند اما آن‌جا را چنان بلازده یافتند که گفتند شاید ما باغ را اشتباه آمده‌ایم! سپس دریافتند این بلا به خاطر نیت آنان بوده است. یکی از برادران که انصاف داشت به دیگران گفت: مگر من به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گویید؟ آنان گفتند: خداوند منزه است و ما از ظالمان بودیم و این چنین بود که پی به اشتباه خویش بردند و توبه نمودند.

اگر در این حکایت قرآنی دقت شود، می‌توان این نکته را دریافت که بلای اصلی همان سرسبزی باغ بود که چون نصیب ظرفیت محدود آنان گشت، آنان را بخیل بار آورد و آن‌چه سبزی باغ را به سیاهی تبدیل نمود خیراتی الهی بود که شاید نصیب همه نگردد؛ چرا که موجب پی بردن آنان به اشتباه خویش گردید.

البته این خیر نصیب برادران گشت؛ چرا که آن‌ها تنها نیت این کار را نمودند اما بر کاری اقدام نکرده بودند که چنین گشت. حال اگر می‌خواست آنان میوه‌ها را بچینند و تنها خودخوری کنند، توفیق نمی‌یافتند به اشتباه خود پی برند.

۱. قلم / ۱۷ ـ ۳۳.

چشمه‌ی ﴿۳۲۷﴾

نگاه به بخشش

وقتی کسی به دیگری تحفه‌ای می‌دهد، یکی از این سه حالت را دارد: یا به بخشش خود نگاه می‌کند که در این صورت نباید آن را خورد یا از آن استفاده کرد؛ چرا که عمر را کوتاه می‌سازد و یا به فردی که به او بخشیده است نگاه می‌کند که استفاده از آن در این صورت، وحشی‌صفتی می‌آورد و یا سر به زیر می‌اندازد و چیزی نمی‌گوید که باید خورد و نوش جان نمود؛ چرا که شیرین و بدون عارضه است.

چشمه‌ی ﴿۳۲۸﴾

تقلید

تقلید همان عمل به فتوای مجتهد است و بر این اساس، تقلید، تبعیت عملی به شمار می‌رود و چندگانگی یا تقدّمی میان تقلید و عمل نیست. آن‌چه بر تقلید پیشی دارد، علم به حکم است که خود به تنهایی تقلید شمرده نمی‌شود.

در صورت برابری مجتهدانی که شایستگی تقلید دارند، می‌توان از هر یک یا همه‌ی آنان پیروی نمود؛ هرچند دسترسی به مجتهد خود داشته باشد و تفاوتی ندارد که آن مسایل را از برخی از آنان فرا گرفته باشد یا خیر؛ زیرا بر فراگیری مسأله، تقلید صدق نمی‌کند و تقلید تنها پیروی عملی است و شامل فراگیری یا التزام نمی‌گردد. گذشته از آن که در صورت تساوی، تبعیض در تقلید و مراجعه‌ی هم‌زمان از چند مجتهد دارای شرایط اشکال ندارد.

پیروی از چند مجتهد عادل اگر به مخالفت اجمالی یا عملی بینجامد به‌طوری که عمل انجام گرفته به فتوای هر یک از مجتهدان باطل باشد، جایز نیست، ولی چنان‌چه به بطلان آن منجر نشود یا با احتیاط؛ حتی احتیاط وجوبی همراه باشد، اشکال ندارد.

تقلید هم‌زمان از چند مجتهد عادل اشکال ندارد و می‌توان در مسایل مورد نیاز از چند مجتهد که شرایط لازم را به‌صورت برابر برخوردار هستند، تقلید نمود و لازم نیست در تمام مسایل از یک مجتهد پیروی کرد؛ خواه در ابتدای تکلیف باشد یا بعد از آن و خواه تقلید ابتدایی باشد یا نباشد؛ چرا که تفاوتی در تخییر بدوی و استمراری نیست. البته، این امر در صورتی است که مخالفت به نحو بطلان در عمل پیش نیاید و در غیر این صورت، با عمل به فتوای مجتهدی، رجوع به فرد دیگر در همان مسأله جایز است؛ مگر این که برتری وی اثبات شود که با اطمینان و یا احتمال برتری وی، تنها باید از او تقلید نمود و رجوع به غیر وی جایزنیست.

تقلید پیروی عملی از دستاورد علمی مجتهد است که با مرگ وی آسیبی به آن نمی‌رسد؛ چنان‌چه دسترسی نداشتن به شخص وی نیز مشکلی در پیروی پیش نمی‌آورد؛ به‌ویژه که مجتهد درگذشته اعلم نیز باشد و تفاوتی میان تمسک به ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و مجتهد شایسته در این زمینه نیست.

اگر عدم وجود دلیل بر جواز تقلید ابتدایی از مجتهد درگذشته ـ آن گونه که مرسوم است ـ در عدم جواز آن بسنده باشد، سیره بر تقلید از درگذشته‌ی اعلم وجود دارد، ولی چنین سیره‌ای در تقلید از مجتهد زنده‌ی غیر اعلم وجود ندارد یا مورد شک است و تنها وجود شک، در

عدم تحقق آن بسنده است.

در فقه باید از صاحب فتوا تقلید نمود و صاحب فتوا هرچند برای هزار سال پیش باشد حضور علمی وی هنوز باقی است و این فتوا نیز تا زمانی که اعتبار علمی داشته باشد، به او متعلق است و زنده بودن بدن وی دخالتی در جواز تقلید ندارد. برای نمونه، وقتی شیخ انصاری فتوایی را داده که هنوز فقیهی بر آن اشکال نکرده یا چیزی بر آن نیفزوده است، این فتوا برای اوست و در واقع بعد از وی همه از او تقلید می‌نمایند هرچند فقیهان زنده‌ی حاضر آن را نقل نمایند. اما در مسایل جدید که گذشتگان فتوایی بر آن ندارند روشن است که باید از مجتهدان صاحب شرایط زنده تقلید نمود.

تقلید ابتدایی از مجتهد میت همانند بقای بر تقلید از میت جایز است؛ چرا که زنده بودن مجتهد به نفس کشیدن او نیست، بلکه به صاحب نظر بودن اوست و تا نظر وی توسط فقیهی صاحب شرایط نقد و رد نشده است، آن نظر زنده است؛ هرچند بدن وی مرده باشد.

چشمه‌ی ﴿۳۲۹﴾

نماز در ساعت اداری

گزاردن نماز جماعت به طور عمومی یا نماز دسته‌جمعی بدون جماعت در ساعات اداری در مراکز دولتی، در صورتی که موجب تعطیلی کار، اتلاف وقت مردم و بی‌نظمی در امور اجتماعی گردد، مجوّز شرعی و عقلی ندارد و از مصادیق «تحقّق امر عبادی در مقام معصیت» است.

نباید برای نماز جماعت یا نماز دسته جمعی که بدون جماعت گزارده می‌شود از وقت اداری که اتلاف آن زیان‌بار است استفاده نمود. کارمندان

برای انجام کار مردم، از بیت المال که حق مردم است حقوق دریافت می‌کنند و نماز جماعت نباید موجب زیان رساندن و اختلال در نظم جامعه و مجاری امور گردد.

پس این رسم ـ که نماز جماعت اوّل وقت در ادارات برپا می‌گردد ـ شیوه‌ای مطلوب و آرمانی مناسب با موازین شرعی و عقلی به نظر نمی‌رسد.

اگر این امر، دور از مشکلات آن صورت می‌پذیرفت، مطلوب بود، ولی با توجه به مشکلات موجود، شأن فرهنگ غنی اسلامی و شیعی نیست؛ به‌ویژه با توجه به این که بخشی از کارهای اداری به طور قهری قبل از برگزاری نماز تعطیل می‌شود و بعد از نماز نیز که ساعتی بیش نیست، دیگر کارها به روال عادی باز نمی‌گردد و از طرفی نیز زمینه‌ی مناسبی برای کاردزدی کارکنان ناشایست به دست می‌دهد.

اگر گفته شود: ارباب رجوع ـ که مسلمان هستند ـ نیز نماز اوّل وقت را همراه آنان به جماعت برپا کنند، باید گفت: نماز اوّل وقت ـ آن هم به جماعت اداری، اجباری نیست تا بر آن مهر صحّت گذاشته شود. هم‌چنین مردمی گرفتار که هر یک به دنبال ترتیب کار و امور روزمرّه‌ی خود هستند، نباید سرگردان بمانند تا کارمندان و مسؤولان نماز خود را به جماعت بخوانند؛ گذشته از آن که با وضعیّت موجود، کارهای امروز به فردا افتاده و به‌طور جدّی موجب اختلال در زندگی، اتلاف وقت و نگرانی عمومی می‌گردد.

البته در مراکزی هم‌چون پادگان‌ها و نیز در اماکنی که نماز جماعت اوّل وقت چنین پی‌آمدهایی را ندارد و موجب پایمال گشتن حقوق دیگران نمی‌شود، این امر بسیار مناسب است، ولی برای ادارات، دادگاه‌ها و مراکز انتظامی، با وضعیّت موجود سزاوار نیست؛ و اگر دست‌کم این امر عبادی

را در آخرین فرصت اداری برگزار کنند، پاره‌ای از مشکلات رفع می‌شود و نیز مردم به دنبال کار یا نماز خود می‌روند و می‌توان مجاری امور را به صورتی ترتیب داد که وقت کار اداری، کجی و کاستی نیابد؛ اگرچه در این صورت، دیگر نماز جماعتی در ادارات برگزار نشده و با تعطیلی اداره، همه‌ی کارمندان، اداره را ترک خواهند کرد، ولی نباید تنها برای تحقّق جماعت به زیان‌باری‌های فراوانی تن داد. مشکل احساسی این بحث این است که تقسیم شیفت موجود اداری مناسب فرهنگ دینی نیست و متولیان برنامه‌ریزی کشور باید ساعات کار اداری را متناسب با فرهنگ و اولویت‌های دینی کارشناسی و تعیین کنند تا هم‌گزاردن نماز در اول وقت باشد و هم فرصت نماز از وقت و حقوق مردم و بیت‌المال مایه نگزارد.

در مراکز خصوصی نیز در ساعات کاری، بجا آوردن نماز بدون اجازه‌ی صاحب یا مسؤول آن جایز نیست؛ خواه سبب ترک موقّتی کار شود یا به هم خوردن حالت آمادگی برای کار را در پی داشته باشد، که در هر دو صورت، اگر امکان متعارف برای بجا آوردن نماز در خارج از وقت کاری باشد، حکم مسأله ـ جایز نبودن آن ـ یکسان است.

هنگامی که به صورت فعلی هیچ کاری یا نیازی به آمادگی برای کار وجود نداشته باشد یا آمادگی لازم برای کار فعلی باشد و بی‌نظمی و تباهی در محیط کاری پیش نیاید، گزاردن نماز اشکال ندارد.

البته، چنان‌چه در قرارداد کاری، نماز در محیط کار یا نماز اوّل وقت یا نماز در زمان کار حتی در وقت غیر مناسب نسبت به کار شرط شده باشد، بجا آوردن نماز جایز است و اشکال ندارد؛ به شرط آن که اختلال کاری پیش نیاید و در غیر این صورت، چنین شرطی سزاوار نیست؛ همان‌طور که از طرف صاحب کار نیز در صورت نبودن کار به‌طور فعلی یا عدم نیاز به آمادگی برای کار، مانع شدن از برگزاری نماز در محیط کار سزاوار نیست و

در صورتی که تعمّد کارفرما نسبت به چنین ممانعتی به دست آید، لازم است با وی برخورد معقول و مناسب شود.

چشمه‌ی ﴿۳۳۰﴾

بلندگوی مساجد

مساجد باید اذان را بگویند اما نه با بلندگو که موجب آزار همسایه‌هاست، بلکه اذان را بدون آن بلند بگویند. خانه‌ی خدا باید امنیت روانی و آرامش خاطر را موجب گردد نه آن که صداهای بلند مزاحم در آن سبب روان‌پریشی کسی گردد.

چشمه‌ی ﴿۳۳۱﴾

وضو در دستشویی

این صدق عنوان مستراح است که موجب می‌شود وضو گرفتن در آن مکان مکروه باشد، بنابر این وضو ساختن در آشپزخانه یا در حیاط خانه این کراهت را ندارد؛ هرچند لوله‌های فاضلاب آن به یک‌جا منتهی شود.

چشمه‌ی ﴿۳۳۲﴾

از نشانه‌های هاری

اگر به کسی بگویند فلانی غیبت شما را می‌کرد و به شما بد می‌گفت و او سریع وی را متهم نماید و هزاران عیب بر او وارد آورد اما در صورتی که به او بگویند فلانی از تو تمجید کرده است، او را فهمیده بخواند، چنین فردی هار است و انکساری درون قلب خود ندارد.

چشمه‌ی ﴿۳۳۳﴾

برداشت درست از زهد

زهد قایل نشدن استقلال برای پدیده‌های هستی و آن را با خدا داشتن است. حضرت سلیمان علیه السلام نیز بنا بر این تعریف، زاهد است؛ چرا که همه‌ی عالم در اختیار اوست ولی همه را از خداوند می‌بیند و برای خداوند می‌خواهد. باید مراقب بود زهد به معنای ناداری و فقر معنا نشود تا پیامبری مانند حضرت سلیمان علیه السلام از جرگه‌ی زهّاد خارج شود در حالی که اگر آن حضرت که پیامبر الهی است جزو زاهدان نباشد پس زاهد چه کسی است؟ زهد بر شیوه‌ی انبیای الهی به معنای کار و کوشش و تلاش روزافزون است. به این معنا، هر کس داراتر باشد و به داشته‌های خود کم‌تر اصالت دهد، زاهدتر است.

چشمه‌ی ﴿۳۳۴﴾

غم و شادی

در جامعه‌ی اسلامی باید اعتدال و تناسب‌ها را در هر کاری رعایت و لحاظ نمود. گریه و شادی نیز باید به استاندارد برای جامعه وجود داشته باشد؛ زیرا غم زیاد موجب غمباری و خمودی و افسردگی می‌شود و شادی بسیار خیرگی و عافیت‌طلبی می‌آورد، از این رو باید اندازه نگه داشت که اندازه نکوست. البته برای سامان بخشیدن به این امر می‌طلبد چند جامعه‌شناس و روان‌شناس ماهر در این زمینه برنامه‌ریزی کنند و همانند تقسیم بودجه، تقسیم غم و شادی نمایند و سوگواری و

شادی‌های مذهبی و سایر غم‌ها و شادی‌ها را به تناسب برای جامعه فرهنگ‌سازی نمایند.

چشمه‌ی ﴿۳۳۵﴾

شهید و شهود

به کسی که در راه خدا کشته می‌شود «شهید» می‌گویند نه «مرده» یا «کشته»؛ چرا که در هنگام جان دادن و احتضار و پیش از آن که به عالم واپسین برود، در همین ناسوت به شهود، رؤیت و معرفت می‌رسد و شهادت وصف تعینی بدن اوست وگرنه شهید زنده است و نفس و نیت آخر سفر ناسوتی خود را با سلامت و سعادت و با تسلیم و پذیرش حق تعالی می‌پیماید؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**﴾[1]

چشمه‌ی ﴿۳۳۶﴾

اقتدار جانبازان

جانبازان جنگ تحمیلی چون روح آزاد و سالمی دارند و تنها عضوی از بدنشان را از دست داده‌اند، صاحب اقتدارند و در بیش‌تر یا همه‌ی میدان‌های ورزشی موفق هستند بر خلاف معلولان سایر کشورها که از همان ابتدا معلول شده و روحشان هم معلول گشته است. از این رو برتری چنان از یک طرف زیاد و از یک طرف کم است که شاید بتوان گفت مسابقه‌ها متوازن نیست گرچه به خاطر رعایت ظاهر می‌توان مسابقه داد.

۱. آل عمران / ۱۶۹.

چشمه‌ی ﴿۳۳۷﴾

مبادی اراده

اراده به تبع مبادی در افراد مختلف است. بنابراین کسی که می‌خواهد اراده‌ی قوی داشته باشد نباید به اراده‌اش فشار بیاورد بلکه باید بر روی مبادی کار کند و آن را سامان بخشد. کسی می‌تواند اراده‌ای قوی داشته باشد که شب و روز او شب و روز باشد و یکی جای دیگری را نگرفته باشد، خوراکش را حلال نماید و خلاصه هرچه مقدمه‌ی اراده شدن اراده است را درست کند، آن وقت خواهد دید که اراده‌اش در اختیار اوست.

چشمه‌ی ﴿۳۳۸﴾

سعادت بشر

اسلام در پی آن نیست که ابر قدرتی جهانی گردد، بلکه تنها سعادت بشر را می‌خواهد.

چشمه‌ی ﴿۳۳۹﴾

صبر بر معصیت

طاعت وقتی ارزش دارد که صبر بر معصیت در کنار آن باشد. هزار رکعت نماز به معصیتی بر باد می‌رود و این صبر بر معصیت است که با رکعتی از طاعت، معراج می‌آورد. کسی که صبر بر معصیت ندارد گاه هفتاد سال عبادت را به عصیانی بر باد می‌دهد.

چشمه‌ی ﴿۳۴۰﴾

خوبی شرآلود

انسان از خدا بخواهد خوبی‌هایی داشته باشد که با آن‌ها کسی را آزار ندهد و موجب آزردگی یا دین‌گریزی دیگران نگردد. اگر کسی خوبی خویش را بر سر دیگران بزند، خوبی وی شری است که دامن‌گیر او شده است.

چشمه‌ی ﴿۳۴۱﴾

رگ غیرت

گاه برای تحریک و برانگیختن دیگران برای کار بهتر، می‌توان از رگ غیرت آنان استفاده کرد. یادم می‌آید وقتی کودک بودم، به کلاس قرائت قرآن می‌رفتم. آخوندی بود که قرائت مرا مسخره می‌کرد. گفتم باید ثابت کنم که من هم می‌توانم. برای همین به تجوید رو آوردم و به جایی رسیدم که حتی افراد بزرگ‌سال و حرفه‌ای‌ها شاگرد من شدند و من با مثل مرحوم ذبیحی مقایسه می‌گردیدم و در مسابقه‌ی قرائت، رقیب ایشان بودم و قرآن کریم در یازده ساعت و نیم ختم می‌نمودم.

چشمه‌ی ﴿۳۴۲﴾

تعبیر خواب

بهترین خواب‌ها برای روان‌شناسی و پی بردن به بیماریهای درونی یا جسمی فرد، اضغاث احلام است. اگر کسی معبّر واقعی باشد می‌تواند از

این خواب‌ها عبور نموده و حقیقت درونی فرد را برای او هویدا سازد. کلیاتی که در باب تعبیر خواب در کتاب‌ها گفته می‌شود به صورت غالبی درست نیست و می‌تواند در افراد مختلف، چهره‌های گوناگون به خود بگیرد. برای نمونه، معروف است «شیر» نشانه‌ی علم است در حالی که کلیت ندارد و می‌تواند نشان از صفای نفس یا حتی چربی خون بالای بدن باشد که تشخیص آن بر عهده‌ی معبّر است.

خاطرنشان می‌شود علم تعبیر، دانشی دهشی و موهبتی است و خداوند متعال آن را به اولیای خویش می‌بخشد و نمی‌توان آن را از طریق خواندن کتاب فرا گرفت اگرچه اصول و قواعد آن را می‌توان تا حدودی در چارچوب واژگان و نوشتار بیان نمود که ما برخی از آن را در کتاب «اصول و قواعد تعبیر خواب» آورده‌ایم.

در این جا برای نمونه تعبیر خوابی می‌آید. خانمی خواب دیده بود فردی که برای زیارت به کربلا رفته برای او آب فرات سوغاتی آورده اما وی نتوانسته از آن استفاده کند، به او گفتم شما نماز و روزه‌ی قضا دارید و باید آن را بجا آورید.

در زیارت امام حسین علیه‌السلام آمده است:«**أشهد أنّك قد أقمت الصلاة و آتيت الزكاة و أمرت بالمعروف و نهيت عى المنكر**»؛ کسی که نمی‌تواند از آب کربلا استفاده کند با توجه به آن که خواب بیننده زن است زکات بدهکار نیست و امر به معروف را نیز ترک نکرده بلکه نماز یا روزه است که از او قضا شده است.

هم‌چنین یکی خواب دیده بود ماری به او گفت تخم مرغی برای من بینداز وگرنه تو را نیش می‌زنم؛ به او گفتم شما صدقه و خیراتی بدهید و

بهتر است یک شانه تخم مرغ به فقیری بدهید.

من در روز چهارشنبه‌ی هفته‌ی بعدی که مرحوم آقای الهی قمشه‌ای از دنیا رفتند، خدمت ایشان بودم. ایشان خوابی دیده بود که آن را برای من نقل کرد. وی می‌گفت: «خواب دیدم نهج البلاغه را زیر بغل دارم و به طرف بهشت می‌دوم؛ یکی از من پرسید: کجا؟ گفتم: آقا امیر مؤمنان علیه السلام دارد درس می‌دهد؛ می‌روم به درس آقا برسم.» سپس ایشان افسوسی خورد و گفت: «می‌خواهم بعد از این بروم نهج البلاغه را بخوانم، ولی حالا دارم بر آن شرح می‌نویسم. این چه شرحی است که من می‌نویسم!» همان‌جا با خود گفتم: من دیگر ایشان را نمی‌بینم؛ چرا که بر اساس تعبیری که از خواب ایشان داشتم، دریافتم آن عالم ربانی به زودی از دنیا می‌روند. آن‌گاه ایشان را بوسیدم. وی ناراحت شد و گفت: «چرا؟! چیه!» گفتم: هیچ آقا! هوس کردم شما را بیش‌تر ببوسم، دلم تنگ است و چیز دیگری نگفتم. من آن روز به قم آمدم و در همان هفته پیکر مطهّر ایشان را به قم آوردند.

چشمه‌ی ﴿۳۴۳﴾

رؤیت حوادث پیش از پیشامد آن

حضرت یوسف علیه السلام از وقایع آینده خبر داشته است که می‌تواند خواب عزیز مصر را با آن تطبیق دهد و هفت سال خشک‌سالی را بعد از هفت سال پربارانی پیش‌بینی می‌نماید و خواب پادشاه تنها تذکار و یادآوری برای وی به شمار می‌رفته است.

چشمه‌ی ﴿۳۴۴﴾

ارزش تولید

اگر جامعه‌ای سطح تولید و کارایی آن پایین باشد و تولید در آن بی‌ارزش گردد، دلالی و واسطه‌بازی رونق می‌گیرد. اگر کشت و کارکشاورز ارزان باشد، دلال‌ها سود آن را می‌برند؛ همان‌طور که بازار علم، قالی، نان و پسته در دست دلال‌هاست.

چشمه‌ی ﴿۳۴۵﴾

ویروس دنیاخواهی

امروزه ویروس دنیاخواهی به جان جامعه افتاده است و از عمله و کارگر تا آخوند در پی دنیا می‌دوند. در دنیا باید تنها خود را با زیردستان مقایسه نمود و نه با متمولان و نیز اهل معنا که از هر دو گروه کم می‌آورد و یأس و نارضایتی بر آدمی وارد می‌آورد.

چشمه‌ی ﴿۳۴۶﴾

توقعات نابجا

کسی که وارد منزل یا زیست محیط دیگران می‌شود باید ملاحظه‌ی آنان را داشته باشد و آنان را بدهکار خود نداند. کسی بدهکار کسی نیست و نباید مردم را با توقعات خود اعم از آن که بجا باشد یا نابجا، آزار داد. انسان باید گذشت داشته باشد و عافیت‌طلبی را از خود دور دارد و با آزادمنشی و جوان‌مردی با دیگران ارتباط داشته باشد.

چشمه‌ی ﴿۳۴۷﴾

خاک کاشان و لزوم کار مضاعف

کاشان عقرب‌پرور است. خاکی که عقرب پرورش می‌دهد کم‌تر خاصیتی برای پرورش انسان‌های بزرگ به صورت غالبی دارد و اگر کسی از این شهر رشد کرده باشد، همت و تلاشی مضاعف داشته است.

چشمه‌ی ﴿۳۴۸﴾

فضایل ترک‌ها

ترک بودن افتخاری است؛ چراکه غیرت، جوانمردی، شهامت و آقایی از نخستین صفات ترک‌هاست. در زمان ستم‌شاهی برای ایجاد تفرقه و اختلاف میان اقوام چیزهایی می‌ساختند که نقل آن اگر بی‌حرمتی به قوم یا گروهی باشد جایز نیست. ما به هر جای ایران از شمال تا به جنوب و از شرق تا به غرب که رویم مردمی را می‌بینیم که صفا در چهره و دل آنان موج می‌زند.

افراد خارج از ایران نیز بسیار خون‌گرم هستند. ما با برخی از رفقا به شمال ایران می‌رفتیم که دو نفر ایتالیایی با ما همراه شدند. بچه‌های ما زبان آنان را می‌دانستند. آنان آن‌قدر گرم گرفتند که گویی طلبه‌ی قم هستند. آدم‌ها همه لنگه و جفت هم هستند به شرط آن‌که زبان به ادب گشوده شود. اگر کسی زبان محبت داشته باشد، همه را برادر خود می‌یابد و چنان‌چه همواره ادب را پاس دارد، برادری کسی را از دست نخواهد داد.

چشمه‌ی ﴿۳۴۹﴾

لزوم رشد علوم انسانی

همزمان با پیشرفت علوم تجربی در کشور، لازم است علوم انسانی نیز از این کاروان عقب نیفتد وگرنه معادله به هم می‌خورد و کشور که برای پرسش‌های دینی خود پاسخی در خور نمی‌یابد ناخواسته دست‌کم در عمل به لائیک شدن رو می‌آورد. چنین جامعه‌ای به خودرویی می‌ماند که روز به روز در فرایند تولید پیشرفته می‌شود و بر سرعت و قدرت آن افزوده می‌گردد، اما در نهایت، ترمز و نیروی نگه‌داشت از آن که توان سرعتی و قدرتی بالایی دارد برداشته می‌شود و چنین چیزی نتیجه‌ای جز مرگ را در پی ندارد.

امروزه، علم تجربی و تکنولوژی به سرعت در حال رشد است و باور وقوع هر چیزی، ناممکن نمی‌باشد اما آن‌چه در این دوران کم‌تر یافت می‌شود صفا، درستی و صداقت است و دانش تجربی امروز ابزاری برای بحران معنویت گردیده و نمی‌توان جهل را که امری پوک و سست است علت آن دانست. آخر الزمان را هم این گونه توصیف می‌کنند که جایی پر و مملوّ از ظلم و جور است و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف جهانِ غرق در ظلم و جور را به جهانی غرق در عدالت و قسط تبدیل می‌کنند. نکته‌ای که در این میان قابل توجه است این است که در هر دوی این جهان‌ها که رویکردی متفاوت با دیگری دارد، این علم است که می‌تواند چنین پُر بودن ظلم و یا پُر بودن عدل را موجب شود و جایی برای جهل و نادانی در هیچ جا نیست.

چشمه‌ی ﴿۳۵۰﴾

روش تحقیق

تحقیق یک مسأله به معنای گردآوری مجموع اطلاعات و مخلوط کردن آن نیست که چنین کاری مانند کشیدن مته به دیوار است نه گذاشتن مته بر جایی و سوراخ نمودن آن. البته، تحقیق نمی‌تواند از هر گونه پیش‌فرضی نیز خالی باشد اما داشتن پیش‌فرض به معنای ارایه دادن مسأله‌های چندی با هم نیست و همواره باید بر روی یک مسأله تمرکز داشت و پس از حل آن به مسأله‌ی دیگری پرداخت.

چشمه‌ی ﴿۳۵۱﴾

میزان حجیت سیره‌ی معصومین علیهم‌السلام

برخی با مطالعه‌ی سیره‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌خواهند از کردار و اعمال آن حضرات الگوبرداری نمایند و زندگی خود را با سیره‌ی آن حضرات هماهنگ سازند؛ در حالی که باید توجه داشت کردار معصومین علیهم‌السلام به‌طور اطلاقی برای ما حجت نیست و تنها به‌قدر متیقن آن می‌توان بسنده نمود و به دست آوردن قدر متیقن آن شأن مجتهد و خبره‌ی آن است که وی می‌تواند ترجمان سیره‌ی آن حضرات علیهم‌السلام باشد.

چشمه‌ی ﴿۳۵۲﴾

طواف بی‌ولایت

طواف خانه‌ی کعبه بدون داشتن ولایت، این خانه را بت‌خانه می‌سازد. بت‌خانه‌ای که بت‌های فراوان و نیز بسیار بزرگی دارد که امروزه آن را بیش از هر دورانی در خود گرفته است.

چشمه‌ی ﴿۳۵۳﴾

نیاز عقل و قدرت‌های مادی به دین

هرچه بر عقل و هوش آدمی افزوده شود به دین و شریعت بیش‌تر نیاز دارد. افرادی مانند ابن سینا که نابغه‌های دوران خویش هستند یا صاحبان ثروت و قدرت، بیش‌تر نیازمند دین و دین‌مداری می‌باشند وگرنه جامعه‌ی جهانی را به لجن‌زار تبدیل می‌کنند؛ همان‌طور که هرچه بر سرعت خودروها افزوده شود، به ترمز قوی‌تری نیاز دارد.

متولیان دینی نخست باید نوابغ و افراد صاحب ثروت و قدرت را تحت تربیت و تبلیغ دینی قرار دهند و سپس بر ضعیفان جامعه سرمایه‌گذاری نمایند.

چشمه‌ی ﴿۳۵۴﴾

بازیابی توان عقل

هرگاه مشکلی روانی بر شما فشار می‌آورد و خستگی یا افسردگی به شما هجوم می‌آورد، بهتر است با آب ولرم که خنکی آن بیش‌تر باشد یا با آب خنک، استحمام نمایید تا عقل بتواند توان خود را باز یابد و راهی برای حل مشکل به شما پیشنهاد دهد. درکنار استحمام، تمیزی دندان‌ها با مسواک و نخ دندان و شانه و برس زدن موها و نیز استفاده از عطر نیز توصیه می‌شود. به همین صورت است اگر کسی مرتکب گناهی شود که در این صورت بهتر است غسل توبه نماید و ظاهر و باطن خویش را با آن پاک کند تا بتواند گناه خویش را جبران نماید.

چشمه‌ی ﴿۳۵۵﴾

تفاوت عقل و عشق

عاقل همواره درکار خود غرض و طمع دارد و عاشق بدون غرض کار می‌کند و طمع و رسیدن به خواسته‌ای را درکار خود لحاظ نمی‌نماید.

چشمه‌ی ﴿۳۵۶﴾

هماهنگی عقیده با حقیقت

چه بسیار عقیده‌ها که ارزش صدق و مطابقت با حقیقت ندارد. بسیاری از قصد قربت‌ها نیز چنین است. چه بسیار اولیای الهی که با قصد قربت دیگران به شهادت رسیدند. باید هم‌چون حضرت عبد العظیم علیه‌السلام بود که محضر سه امام معصوم علیهم‌السلام را درک می‌کند و اعتقادات خویش را نزد هر سه امام بیان می‌دارد تا مبادا عقیده‌ای داشته باشد که با حقیقت هماهنگ نباشد و وی چون عقیده‌ی خود را تصحیح نموده است، ارزش زیارت ایشان با ارزش زیارت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام برابری می‌کند.

چشمه‌ی ﴿۳۵۷﴾

اتحاد با علم و عقل

عالم است که علم را ایجاد می‌کند و عاقل است که خود عقل را ایجاد می‌کند. این گونه است که عالم و عاقل با فعل خود اتحاد ظهوری دارد؛ چرا که علم ظهور عالم و عقل ظهور عاقل است.

چشمه‌ی ﴿۳۵۸﴾

حقیقت واحد و نظریه‌های متعدد

این که می‌گویند «نظر هر کسی برای خودش معتبر است» به لحاظ عقیده و ذهن است و نه به اعتبار حقیقت که جز یکی نیست و تا عقیده با واقعیت مطابقت نداشته باشد برای دیگران، ارزش صدق و اعتبار ندارد. برای نمونه، اگر در زیر خاک فلزی کشف شود و هر کسی آن را چیزی بداند، تنها نظری اعتبار دارد که مطابق با جنس آن فلز باشد و چندگانگی نظرات، آن را چند جنسی نمی‌نماید.

چشمه‌ی ﴿۳۵۹﴾

کلاه ترمه و نقد علمی

برخی از بزرگان علمی وقتی مساله‌ای را طرح می‌کنند، چنان به آن اعتقاد راسخ دارند که هر مخالفی را جاهل و نادان می‌پندارند و توان شنیدن نقد از دیگران را ندارند به گونه‌ای که دیگران نیز همانند کسانی می‌شوند که کلاه ترمه و لباسی بر تن پادشاه نمی‌دیدند اما به‌خاطر ترس از حلال زاده نبودن سکوت کرده بودند.

چشمه‌ی ﴿۳۶۰﴾

بی‌مهری به بزرگان

کشورهای اروپایی با داشتن افراد معدودی مانند گالیله و پاستور بود که رشد علمی و صنعتی امروز را دارند و حال آن‌که ما صدها دانشمند بزرگ‌تر از آنان همانند مرحوم علامه شعرانی، مرحوم الهی قمشه‌ای و

مرحوم علامه ابوالحسن قزوینی را داشتیم و قدر آنان را ندانستیم و آنان نیز داشته‌های خود را به زیر خاک بردند.

چشمه‌ی ﴿۳۶۱﴾

تربیت خصوصی

زمانه‌ی امروز تربیت‌های جمعی را ایجاب نمی‌کند، مربی معنوی باید بااستعدادترین افراد را شناسایی نماید و وقت خود را تنها برای تربیت آنان صرف نماید. تربیت‌های جمعی نمی‌تواند تعلقات خاطر افراد را به دست گیرد و آن را کنترل نماید.

چشمه‌ی ﴿۳۶۲﴾

تیغ‌کشان ماهر

در هر دعوایی باید نخست طرف دعوا را شناخت که از متخصصان و صاحبان مهارت است یا از ناشیان غوغایی و هوچی گرایی. برای مثال، دعوا با تیغ‌کشان حرفه‌ای دارای امنیت بالاتری است نسبت به کسانی که دعوای لاتی دارند و لاف تیغ کشی می‌زنند؛ زیرا آن که در تیغ‌کشی استاد است تیغ را چنان نرم می‌کشد که تنها سبب زخمه می‌شود، ولی آن که لاف تیغ‌کشی دارد بی‌هدف تیغ می‌زند و زخم کاری بر دیگری وارد می‌آورد. این مثالی است برای کسانی که لاف دانش می‌زنند و خواب علم می‌بینند که آنان سد راه عالمان و مجتهدان حقیقی هستند و ناجوان‌مردانه از هیچ زدنی دریغ ندارند و هر رطب و یابسی به هم می‌بافند تا آنان را به زعم باطل خویش فرود آورند بلکه چند روزی خود بر فراز آیند. مسندی

که جز پندار نیست اما نه پندار بی‌اثر، بلکه زعمی که معصیت در پی معصیت آرد.

چشمه‌ی ﴿۳۶۳﴾

پیرایه‌های دینی

دین با گذشت زمان و در زیر اختناق حاکم از ناحیه‌ی سلاطین و خلفای جور، با تمامی مجاهدت‌هایی که عالمان دینی برای حفظ و نگاه‌داری آن داشته‌اند دست‌خوش پیرایه‌هایی گردیده است که آن را هم‌چون فرد زیبارخی نموده که مدت‌ها به حمام نرفته و لباس نو بر تن نکرده است. چنین کسی اگر ناگاه به حمام رود و به اصلاح خود رو آورد با گذشته‌ی خود قابل شناخت نیست و هر کس او را ببیند نمی‌تواند باور نماید وی همان فرد چرکین دیروز است که امروز چنین زیبا و باطراوت شده است. از همین روست که وقتی صاحب دین حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ظهور نمایند و دین جد خویش را بیان کنند بسیاری می‌گویند ایشان دین جدیدی آورده است و زیر بار آن نمی‌روند، در حالی که آن حضرت علیه‌السلام جز دین بی‌پیرایه‌ی جد خود را که در مسیر طولانی غیبت، پیرایه‌ها گرفته است بیان نمی‌دارند.

چشمه‌ی ﴿۳۶۴﴾

علم و عمل

اگر کسی اقیانوسی از علم باشد، تنها به اندازه‌ی عملی که انجام داده از او پذیرفته می‌شود و نه به اندازه‌ی دانسته‌هایی که دارد؛ مگر آن که علم وی از جنس معرفت باشد.

چشمه‌ی ﴿۳۶۵﴾

علم و اثر

علم اگر اثر داشته باشد با نادانی تفاوت می‌کند و در این صورت است که عالم مصداق: ﴿**هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**﴾[1] می‌گردد.

چشمه‌ی ﴿۳۶۶﴾

رابطه‌ی عمل و علم

کردار نیز می‌تواند منتج به علم گردد به این صورت که کسی کار نیکی انجام می‌دهد و قرب عملی به خداوند می‌یابد و خداوند برای پاداش و اجر آن به وی علمی مفید یا معرفت اعطا می‌نماید.

معرفت الهی نیز مانند هر امر دیگری از ظهورات الهی است و جز با معرفت او نمی‌توان به چیزی معرفت پیدا نمود. چشم وقتی می‌بیند به وسیله‌ی حق می‌بیند وگوش وقتی می‌شنود، به وسیله‌ی حق می‌شنود و عقل وقتی در می‌یابد به وسیله‌ی حق در می‌یابد و هر چیزی تنها به وسیله‌ی حق امکان‌پذیر می‌باشد.

چشمه‌ی ﴿۳۶۷﴾

رغبت به دین

خداوند در سوره‌ی توبه می‌فرماید: ﴿**وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ**

---

۱. الزمر/ ۹.

رَاغِبُونَ﴾[1]. این آیه رهنمودی است به جامعه‌ی روحانیت و آن این که لازم نیست آنان مردم را به دین‌مداری وادار نمایند، بلکه باید گرایش و علاقه به دین را در آنان ایجاد کرد و آنان را به دین راغب نمود. اگر مردم به روحانیت رغبت داشته باشند و آنان را افرادی بدانند که دلسوز جامعه و مردم هستند و نان کسی را نمی‌بُرند و به کسی سخت نمی‌گیرند، آرام آرام به‌دین و خداوند رغبت می‌نمایند وگرنه آگاهانه از مسایل دینی دور می‌شوند.

چشمه‌ی ﴿۳۶۸﴾

کتاب «فصوص الحکم»

جناب محیی الدین کتاب خویش؛ فصوص الحکم را اعطایی از جانب پیامبر اکرم ﷺ می‌داند ولی این سخن درست نیست؛ زیرا در اعطای پیامبر اکرم ﷺ خطایی نیست و در این کتاب، با وجود درستی‌های بسیار، خطاهای بزرگی نیز وجود دارد. این کتاب به اقیانوسی می‌ماند که با آن که دُرهای بسیاری دارد، لجن نیز در آن پیدا می‌شود. برای نمونه، جناب محی الدین در فص موسوی، فرعون را فردی طاهر می‌داند که توسط حضرت حق قبض روح شد و دیگر پس از آن گناهی نداشت و گناهان پیش وی بخشیده شده است و خداوند او را آیه‌ای قرار داد تا کسی از درگاه حق مأیوس نباشد و ایمان فرعون هم به خاطر عدم یأس اوست.

این سخن شیخ بر اساس آیه‌ی صریح قرآن کریم، نادرست است. خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ**

۱. توبه / ۵۹.

وَجُنُودُهُ بَغْياً وَعَدْواً حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾[1].

فرعون می‌گوید: من به پروردگار بنی‌اسرائیل ایمان آوردم، خداوند فرمود الان، در حالی که پیش از این گناه‌کار و مفسد بودی. امروز بدن تو را نجات می‌دهیم تا برای آیندگان عبرتی باشد و همانا بیش‌تر مردمان از آیات ما غافل هستند.

اما خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ. فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾[2].

خداوند متعال بر اساس سنت خویش، ایمان کسانی را نمی‌پذیرد که به خاطر مشاهده‌ی عذاب الهی تسلیم شده‌اند.

چشمه‌ی ﴿۳۶۹﴾

صاحب علم و معرفت

اگر کسی در شب امتحان، کتاب دوست خود را بخواهد و او بگوید خود به آن نیاز دارد، خواندن وی می‌تواند علم باشد اما نور و معرفتی در آن نیست ولی اگر کتاب را با وجود نیازی که خود دارد به وی دهد، چنین کسی هم علم دارد و هم صاحب نور و معرفت است و علم او خالی از حقیقت نیست و مغزای واقعیت را داراست.

۱. یونس / ۹۰ ـ ۹۲.
۲. غافر / ۸۴ ـ ۸۵.

چشمه‌ی ﴿۳۷۰﴾

مانند دیگران

عالم دینی باید همانند مردم عادی زندگی نماید؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً﴾[1]. عالِم دینی باید نخست آدم باشد و مثل هر انسانی شؤون آدمی خود را داشته باشد و سپس عالِم باشد تا دچار سالوس و ریا نگردد. آیه‌ی شریفه بیان می‌دارد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همانند دیگران غذا می‌خورد و می‌آشامید و به بازار می‌رفت و تفاوت ایشان با دیگران تنها در داشتن قدرت وحی است.

چشمه‌ی ﴿۳۷۱﴾

لغو حکم دینی

اسلام همواره نظام‌محور است و اگر اجرای یک حکم سبب شود اصل نظام اسلام در مخاطره قرار گیرد، آن حکم لغو می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۳۷۲﴾

حفظ حریم دیگران

همان‌طور که اگر فردی نانوا به نانوایی دیگری برای خرید نان برود پشت پارو نمی‌رود تا خود نان بپزد، یک عالم نیز باید چنین باشد و اگر عالمی به شهر یا حوزه‌ی عالم دیگر وارد شد، نباید در امور مربوط به آن

۱. فرقان / ۲۰.

روحانی وارد شود و خود را بر عالم آن شهر مقدم دارد حتی اگر او مجتهد باشد و عالم آن شهر مقلد وی باشد؛ چرا که این کار در نظر عقلا موجب سست شدن جایگاه آن عالم در شهر خود می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۳۷۳﴾

امید در تبلیغ

عالم دینی باید هم‌چون پزشک باشد که هیچ گاه مراجعان خود را ناامید نسازد که ناامیدی با مرگ برابر است. همان‌طور که طبیب مرگ بیمار خود را نمی‌خواهد و همواره پی‌جوی درمان اوست، عالم دینی نیز نباید در پی رفوزه کردن مردم باشد و لازم است آنان را همواره به فضل خداوند امیدوار گرداند تا عالمی ربانی باشد نه شیطانی.

چشمه‌ی ﴿۳۷۴﴾

رابطه‌ی شاگرد با استاد

کودک وقتی از پستان مادر شیر می‌خورد، رشد می‌یابد و بزرگ می‌شود و زالو وقتی به جایی می‌چسبد آن قدر خون می‌مکد و می‌خورد که هلاک می‌شود. دانش‌جو و استاد باید حکایتی هم‌چون مادر و فرزند داشته باشد که دانش اندوزی میان آنان عشق و محبت ایجاد کند نه آن که با زالوصفتی علم بخواهد. باید توجه داشت عشق هیچ گاه بُرش و ریزش ندارد و اگر کسی در جایی برید و ریزش داشت وی از همان ابتدا عاشق نبوده و طمع درکارش بوده است. شاگردان در قدیم همواره به استادی که برمی گزیدند عشق داشتند و با حفظ سنت مبارک استادمحوری، تا پایان عمر استاد،

کنار وی با او همراهی و همدلی داشتند بدون این که به وی کم‌ترین شک داشته یا با یا وی شرطی داشته باشند.

در گذشته شاگرد خود را در خدمت استاد قرار می‌داد و خدمت به استاد را از منازل کمال خود می‌دانست. گاه شاگردی بیست سال به استادی خدمت می‌کرد. خدمت وی نیز از سر ارادت بود، ارادتی که حتی اگر استاد بر سر او می‌زد چیزی نمی‌گفت و توقع حفظ ظاهر را از او نداشت.

چشمه‌ی ﴿۳۷۵﴾

حکمت حلال‌های الهی

کسی که بدون دلیل و به خاطر قداست شخصی حلالی از حلال‌های الهی و مباحی را حرام می‌کند یا در آن احتیاط می‌نماید، ناخواسته جامعه را در سیر به سوی حرام کمک کرده است چرا که با سد حلال یا مباحی، درهایی به سوی حرام‌های بسیاری گشوده می‌شود.

افزون بر این، اگر انجام حلالی معصیت شمرده شود، حرمت معصیت از سکه می‌افتد و عادی انگاشته می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۳۷۶﴾

زیان موعظه‌ی بسیار

داشتن زبان نصیحت و بسیار موعظه نمودن موجب می‌شود انسان قساوت قلب پیدا کند، پس اگر انسان می‌خواهد دیگری را نصیحت کند، بهتر است همانند چشمه‌ای باشد که تنها در فکر جوشیدن خویش است و برای درخت کنار خویش نمی‌جوشد؛ گرچه او را هم بی‌بهره نمی‌سازد.

چشمه‌ی ﴿۳۷۷﴾

نقصان کمال

کسی که می‌تواند غضب نماید به خودی خود صفتی کمالی را داراست ولی اگر بر دیگران غضب نماید و به آنان تعدی داشته باشد، امری ناپسند است و شیطان است که در نهاد اوست.

چشمه‌ی ﴿۳۷۸﴾

احکام ارشادی

تمام احکام اسلام ارشادی است و مردم را به فطرت و طبیعت خویش آگاه می‌سازد و به آن رهنمون می‌دهد اما خِرد عادی آدمی که به درستی تربیت نشده و منطق فهم خود را پرفروغ نگاه نداشته است، در امور عبادی قدرت برگزیدن نوع خاصی را بدون رهنمود گرفتن و ارشاد پیامبران در نمی‌یابد و بعد از کشف دلیل، درستی آن را تصدیق می‌کنند.

چشمه‌ی ﴿۳۷۹﴾

چیرگی هدف انبیا

انبیای الهی همواره در پی براندازی ظلم در جهان بوده‌اند. آنان توانستند پیام خود را به جهانیان برسانند و در این هدف به پیروزی رسیده‌اند که امروزه کسی جز با حربه‌ی حقوق بشر نمی‌تواند بر بشر ستم وارد آورد و ظلم آشکار داشته باشد و آن که ظلم می‌نماید نیز سعی در پنهان داشتن ظلم خویش دارد و آن را عادلانه و به نفع جامعه‌ی بشری نشان می‌دهد.

چشمه‌ی ﴿۳۸۰﴾

مراتب حکم

احکام الهی دارای مراتب است و در مقام اجرای آن باید به این مراتب توجه داشت و غفلت ننمود که هر حکمی برای چه مرتبه و چه موضوعی است و میان مراتب حکم خلط ننمود؛ همان‌طور که این مراتب در نزول احکام مورد لحاظ بوده است و برخی از احکام به تدریج در جامعه‌ی اسلامی نهادینه می‌گردید.

توجه نداشتن به مراتب حکم در برخی از برخوردها و اعتراض‌ها دیده می‌شود. برای نمونه، برخی از منکرات در رتبه‌های بسیار بالایی از زشتی است به گونه‌ای که خود ده‌ها منکر دیگر را موجب می‌شود اما با این وجود نادیده انگاشته می‌شود و به مسایل کوچک‌تر توجه بیش‌تری می‌گردد. فقر که درباره‌ی آن گفته‌اند «**الفقر کاد أن یکون کفرا**» نمونه‌ای از منکرات بزرگ دانسته نمی‌شود و بیرون بودن چند تار موی زن جرمی سنگین به حساب می‌آید.

چشمه‌ی ﴿۳۸۱﴾

جهاد ابتدایی

ما جهاد ابتدایی در زمان غیبت معصوم را حرام نمی‌دانیم. روایاتی که بر منع جهاد ابتدایی دلالت دارد در مقام بیان حکم آن نیست، بلکه در مقام اخبار از آینده است و خبری غیبی را بیان می‌دارد و آن این که شرایط و موضوع جهاد ابتدایی در زمان غیبت فراهم نمی‌گردد و مسلمانان به لحاظ نظامی و دیگر جهات تا پیش از قیام جهانی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) توان فراهم آوردن عِدّه و عُدّه را نخواهند داشت

و هرگونه جنگ ابتدایی آنان به شکست خواهد انجامید.

باید توجه داشت انقلاب اسلامی ایران، جهادی ابتدایی نبود، بلکه دفاع بود. دفاع در برابر ستم‌گری‌ها، ظلم‌ها و تجاوزهایی که نظام سیاه سلطنتی داشت و البته مردم غیور و مسلمان ایران، خون‌های بسیاری نیز برای پیروزی خود نثار کردند. خون‌هایی که تنها در پرتو هدایت‌ها و رهبری الهی حضرت امام خمینی‌ﷺ بود که توانست نتیجه دهد.

چشمه‌ی ﴿۳۸۲﴾

عالم مردمی

عالم و روحانی در ارتباط با مردم هم‌چون ماهی است به دریا. اگر عالمی مردمی نباشد و خود را از مردم جدا نماید و با آنان هم‌نفسی و هم‌نشینی نداشته باشد، هلاک خواهد شد.

چشمه‌ی ﴿۳۸۳﴾

صاحبان دانش و عالمان

﴿**شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**﴾. تعبیر ﴿**أُولُو الْعِلْمِ**﴾ در این آیه‌ی شریفه با تعبیر «عالِم» تفاوت بسیار دارد. صاحب علم کسی است که دانش از او چون چشمه‌ای گوارا می‌جوشد و نیازی به تعلیم ندارد برخلاف عالم مدرسه دیده که علم را هم‌چون نان گدایی از این و آن می‌گیرد و هم‌چون چاه خشکی است که باید آب در آن ریخت و خود منبعی جوششی ندارد و به کم‌ترین آلودگی نیز نجس می‌گردد.

چشمه‌ی ﴿۳۸۴﴾

ارتداد مسلمانان اولی

می‌گویند بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همه مرتد گشتند مگر سه، پنج، یا هفت نفر. باید توجه داشت آن زمان، زمان بالا بردن دست فینال فینالیست‌ها بود و بالا بردن دست آنان، به معنای کفر دیگران نیست.

البته انکار ضروری دین در صورتی کفرآور است که به انکار خداوند یا تکذیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بینجامد و انکار آن به صورت مطلق سبب کفر نمی‌گردد. با این وصف، ملاک ارتداد و کفر، انکار خداوند یا تکذیب نبی است و با این ملاک، اگر انکار غیر ضروری دین نیز به یکی از این دو ملاک باز گردد باز کفرآور است؛ هرچند آن امر ضروری دین نباشد. ضروری دین نیز حکمی است که همگان از روی تحقیق آن را ضروری دین بدانند و ارتداد برای پایه‌های دینی است و نه شاخه‌ها یا پیرایه‌هایی که به نام دین مشهور شده است اما دینی نیست.

این گونه است که عمل نیز به تنهایی کفرآور نیست، بلکه عملی که به انکار ضروری دین و در نهایت به انکار خداوند یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بینجامد، و این انکار با آن عمل ظهور یابد، کفر است، همانند سجده نکردن ابلیس به آدم علیه السلام.

باید توجه داشت کسی که در باطن خود از مظاهر دینی همانند قرآن کریم، مسجد، عالم دینی و امثال آن ناخشنود است، و در جان خویش نسبت به آن جحد و انکار دارد، عاقبت تلخی در انتظار اوست.

چشمه‌ی ﴿۳۸۵﴾

خودکار بیت المال و اختلاس میلیاردی

شیخ صدوق روایتی در باب عقاب مرایی دارد که می‌گوید ریاکار در روز قیامت با چهار عنوان «**یا کافر**»، «**یا فاجر**»، «**یا غادر**» و «**یا خاسر**» خوانده می‌شود. وی می‌گوید: «**أبي رحمه الله قال حدّثني عبد الله بن جعفر عن هارون بن مسعدة بن زياد عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله سئل فبم النجاة غدا؟ قال إنّما النجاة في أن لا تخادعوا الله فيخدعكم، فإنّه من يخادع الله يخدعه وينزع منه الايمان ونفسه تخدع ولو بشعرة. قيل له فكيف يخادع الله؟ قال: يعمل بهما أمر الله عزّ وجلّ ثمّ يريد به غيره فاتّقوا الله في الرياء، فإنّه الشرك بالله أنّ المرائي يدعى يوم القيامة بأربعة أسماء: يا كافر، يا فاجر، يا غادر، يا خاسر، حبط عملك وبطل أجرك فلا خلاص لك اليوم، فالتمس أجرك ممّن كنت تعمل له**»[1].

افرادی که این روایت از آنان یاد می‌کند انسان‌های معمولی نیستند که در بعضی کارهای عادی ریا دارند، بلکه این گونه افراد همانان هستند که قرآن کریم آنان را چنین معرفی می‌فرماید: ﴿**يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ**﴾[2]. افرادی که در پیش چشم دیگران مراقب هستند با خودکار بیت المال کار شخصی انجام ندهند اما در پنهانی، اختلاس‌های میلیاردی دارند.

---

۱. شیخ صدوق، ثواب الأعمال، ص ۲۵۵.
۲.البقرة/ ۹.

چشمه‌ی ﴿۳۸۶﴾

مرز نفوذ بر مال

قاعده‌ای در فقه است که می‌گوید: «الناس مسلطون علی اموالهم». مردم بر دارایی‌های خود قدرت نفوذ، تصرف و هزینه دارند. این قاعده بدون حد و مرز نیست و اگر کسی دارایی‌های خود را در امور نامعقول هزینه کند، تسلط و قدرت تصرف خود بر آن را از دست می‌دهد و حاکم صالح می‌تواند دارایی‌های وی را از او بگیرد.

هم‌چنین برخی که به ناگاه دارای سرمایه‌های کلان می‌شوند، دولت صالح حق دارد از وی استفسار نماید که آن را از کجا آورده است تا فسادهای اقتصادی کنترل گردد و سرمایه‌های مردم فقیر و مستضعف جامعه به جیب عده‌ای خاص که دزدانی آبرومند هستند نرود. البته کسی که دارایی دارد و برای آن سند کار و تلاش خود را ارایه می‌دهد، افتخارآفرین است.

چشمه‌ی ﴿۳۸۷﴾

حکم مرتد

مرتد فطری؛ یعنی مسلمان‌زاده‌ای که به کفر می‌گراید در صورتی که بر کفر خود اصرار ورزد، حکم میت را پیدا می‌کند و احکامی سخت، دشوار و با غلاظ و شداد بر او جاری می‌گردد: همسرش از او جدا می‌شود، اموال او به ورثه داده می‌شود و در نهایت به قتل می‌رسد.

اسلام بر مرتد چنین احکام سخت‌گیرانه دارد و او را چنین به شدت

تنبیه می‌کند و تا پای قتل او پیش می‌رود، با آن که اسلام دینی عقلی (منطقی) و عقلایی (مردمی) است اما مصونیت دین موجب چنین حکمی از طرف اسلام شده است؛ زیرا اگر قرار باشد همواره عده‌ای داخل دین شوند و سپس از دین بیرون روند و به دین چون کاروان‌سرایی بنگرند، کسی دین‌دار نمی‌ماند و به دین اعتبار نمی‌کند؛ همان‌طور که برخی از اهل کتاب در ابتدای نزول اسلام برای براندازی دین اسلام از آن به عنوان سیاستی استفاده می‌کردند و قرآن کریم از آن چنین خبر می‌دهد: ﴿**وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**﴾[1] و گروهی از اهل کتاب گفتند: به دین و کتابی که برای مسلمانان نازل گشته است در ابتدای روز ایمان آورید و در آخر روز کافر شوید، شاید (به این حیله) آن‌ها نیز از اسلام باز گردند.

برای این مسأله می‌توان به سیاستی که تروریست‌های اقتصادی دارند مثال آورد. آنان نخست کالایی را وارد بازار می‌کنند و سپس خود، خریدار آن به بهایی گزاف می‌شوند و بازار کاذب به وجود می‌آورند و دوباره همان کالا را با قیمتی بالا به بازار ارایه می‌دهند. یا ممکن است سرمایه‌داری سرمایه‌ی فراوانی را در ابتدای روز به حساب خود در بانک واریز نماید و سپس خود دست به شایعه‌افکنی زند و بانک را ورشکسته جلوه دهد و خود سرمایه‌ی خویش را پس از مدتی کوتاه بر دارد و مردم را نیز به برداشتن سرمایه‌های خود تحریک نماید و سلب اعتماد دیگران از بانک را موجب شود و بانک را به ورشکستگی سوق دهد. در نماز جماعت نیز

۱. آل عمران / ۷۲.

ممکن است برخی به صفوف بیایند و سپس امام جماعت را عادل ندانند و با او نماز نگزارند و دیگران را به تردید افکنند. اسلام نیز به لحاظ منطقی و عقلی برای این که چنین تزلزلی در دین وارد نشود، جلوی ارتداد را می‌گیرد و با آن برخوردی سخت دارد. البته، این که حکم عقلی کبرایی کلی است اما در مصداق، تنها باید نظر اسلام را جویا شد و دیگران که می‌کشند، ظلم به حساب می‌آید.

به لحاظ عقلایی و عرف نیز همه‌ی دنیا بر اساس این قاعده عمل می‌کنند و حکم ارتداد برای همه‌ی اقوام و ملل ثابت است؛ مگر مسیحیت که مرتد را نمی‌کشد و او را طرد می‌کند چرا که مسیحیت، امروزه دولت دینی ندارد و از نقش اجرایی تهی است ولی اسلام چون دارای ولایت و دولت است و دین، جامعه را اداره می‌کند، این حکم را اجرا می‌نماید.

همه‌ی مردم مانند ابن‌سینا نیستند که دین را با استدلال و منطق پذیرفته باشند و در نتیجه، در دین‌داری خویش ثابت قدم بمانند، بلکه نوع مردم: ﴿**يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً**﴾[1] هستند و همان‌طور که فوج فوج داخل دین می‌شوند می‌توانند گروه گروه نیز از دین خارج گردند و حکم ارتداد مانعی برای آنان از رستگاری نسبی است.

باید توجه داشت پیش از اجرای حد ارتداد نخست باید به مرتد تفهیم اتهام نمود و منظور و مراد او را به‌طور کامل بررسید تا جحد او روشن شود وگرنه بررسی مسایل علمی سخن دیگری است. افزون بر این که تا مرتد

۱. نصر / ۲.

عقاید خویش را آشکار نسازد کسی با او کاری ندارد و حد ارتداد در صورتی جریان می‌یابد که کفر خود را علنی سازد و در این صورت، او همانند سیب لکه‌داری است که دیگر سیب‌ها را خراب می‌کند و چاره‌ای جز برداشتن یا درمان آن نیست.

حاکمان نیز باید به جامعه چنان آزادی دهند که مردم بتوانند اشکالات و شبهات خویش را در مقام بحث و نظر به‌راحتی مطرح کنند و شک را از وجود خویش بزدایند و مراکزی نیز باید برای طرح پاسخ منطقی به آنان باشد وگرنه حدود مربوط به ارتدادی که جنبه‌ی اعتقادی دارد زمینه‌ی اجرا ندارد.

نکته‌ی پایانی این که احکام مذکور برای مرتد فطری است و مرتد فطری در صورتی که توبه‌ی ظاهری نماید، توبه‌ی وی همانند توبه‌ی باطنی او پذیرفته شده است و کشته نمی‌شود؛ چرا که در برخی روایات، میان مرتد فطری و مرتد ملی تفاوتی گذاشته نشده و حکمی یکسان برای هر دو آورده شده است که دست‌کم برای ما جای شک و شبهه‌ی پذیرش یا عدم پذیرش توبه را برای مرتد فطری باقی می‌گذارد و چون باب حدود که باب خون است جای شک و تردید نیست، حد با آن برداشته می‌شود و قاعده‌ی «الحدود تدرء بالشبهات» بر آن جاری می‌گردد، در نتیجه توبه‌ی ظاهری هر دو قسم مرتد فطری و ملی مورد پذیرش است. این حکم با این اصل که اسلام در پی آن نیست که گناه کسی را ثابت کند نیز سازگار است. از این رو توبه را با استغفاری می‌پذیرد حتی اگر لفظ آن بر زبان نیاید اما منش بعضی از مسلمانان با منش اسلام در همه جا هم‌خوانی ندارد و بعضی از آنان تلاش می‌کنند تا جرمی را اثبات نمایند.

چشمه‌ی ﴿۳۸۸﴾

کم‌کاری دین‌مداران و شکایت ظالمان

احکام دینی در صورت بلوغ و وصول به فرد است که فعلیت می‌یابد. چه بسا ظالمانی که در قیامت از اهل دین شکایت دارند که چرا حکم نافذ دین را به ما نرساندید.

چشمه‌ی ﴿۳۸۹﴾

دلهره‌ی اجرای حدود

حدود الهی همواره باید عظمت و بزرگی خود را در جامعه داشته باشد و کم‌تر اجرا گردد تا دلهره‌ی ناشی از عملیاتی شدن آن در دل‌ها باشد و کسی گرد گناهی که حد دارد نگردد. در صورتی که اجرای حدی سبب کوچکی حدود الهی در چشم جامعه شود، جایز نیست آن را عملیاتی نمود.

زندان نیز در اسلام، مترسک است و حکومت در حد ضرورت باید زندانی داشته باشد، نه این که بخشی از بودجه‌های خود را هزینه‌ی زندان کند. زندان باید چنان ترسناک بنماید که مو بر تن شنونده راست کند و همین امر موجب شود جرم و جنایت اندک گردد نه این که زندان هتل برخی شمرده شود و هر کسی با کم‌ترین جرمی به زندان انداخته شود.

البته این بدان معنا نیست که اجرا کننده‌ی حدود الهی انسان‌های سبیلوی چخماقی باشند که ترس بر دل مجرم بنشیند، بلکه آنان باید از

افرادی انتخاب شوند که دیدن آن‌ها ترس را از وجود مجرم ببرد و توجه وی را به حدی که می‌خورد معطوف دارد؛ چرا که حد الهی برای تربیت است و نه انتقام‌گیری. همانند حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و قنبر که مجری حد بودند و پس از اجرا، حضرت علیه السلام به قنبر می‌فرماید: لباس نو بر تن او نما و به او عسل بده.

حدود اسلامی نباید بر فقیران جامعه اجرا شود و ثروتمندان و زورمداران از آن ایمن در روند و آنان هر چیزی حتی حدود الهی را با پول بخرند. حدود الهی در صورتی باید جریان یابد که فقر از جامعه برداشته شود تا کسی به سبب فشار اقتصادی به دزدی یا به هتک ناموس مردم رو نیاورد. اگر زمینه‌های جرم در جامعه برطرف گردد و فقر و فلاکت از جامعه برداشته شود و اشتغال، مسکن و ازدواج به‌راحتی تأمین گردد، نیازی به اجرای بسیاری از حدود نمی‌ماند و جامعه وقتی سلامت خود را باز یافت، در این صورت است که حتی یک حد نیز نباید تعطیل گردد. البته این کار نیز نظام دارد و برخی از حدود به صورت ارفاقی بخشیده می‌شود؛ همان‌طور که در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿**لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً**﴾[1].

حدود الهی در صورتی که جامعه ظرفیت اجرایی معقول آن را داشته باشد عملیاتی می‌گردد وگرنه اجرای آن زیان‌بار خواهد بود. برای اجرای حدود باید آن را اولویت‌بندی کرد و چنین نیست که بتوان تمامی حدود را به ناگاه و با دستوری قضایی در جامعه پیاده کرد. هر حدی برای اجرا به پیش‌زمینه‌هایی نیاز دارد و فرهنگ‌سازی را می‌طلبد. یکی از کارهای زشتی که برخی از مأموران شهرداری‌ها دارند این است که با

۱. فتح / ۵.

جوراب‌فروش‌ها و دست‌فروشان مستضعف و فقیر چنان برخوردی می‌کنند که گویا دزد گرفته‌اند با آن که اینان یا سدّ معبر می‌کنند یا مالیات نمی‌دهند. مالیاتی که باید برای فقیران هزینه شود. در حالی که اگر کار آنان درست هم نباشد، شهرداری نباید با آنان این گونه رفتار نماید و ناخواسته آن‌ها را به شغل‌های زیرزمینی و قاچاق و مانند آن تشویق کند و از کسب حلال باز دارد؛ بلکه باید اماکنی را به آنان اختصاص دهد که هم آنان بتوانند روزی خویش را به دست آورند و هم مزاحمتی برای جامعه نداشته باشند. به طور کلی رفتار نظام با این گونه افراد که از فقر و استضعاف رنج می‌برند باید با محبت و مودت باشد و هم‌چون پدری دلسوز به فکر بر آورده کردن نیازهای آنان و زدودن گرد فقر از چهره‌ی آنان باشد نه آن که با اینان احساس پدرکشتگی نماید و به جای‌گذاشتن مرهم بر زخم‌های آنان، خود با دشنه‌ای زخم افکن زخمی دیگر بر آنان آورد. نظام مقتدر باید دشنه‌ی خویش را برای دزدان آبرومند جامعه که خون مردم را در شیشه می‌کنند تیز کند و با این کار، به ریشه‌ها سلامت بخشد و فشاری که باید بر آنان وارد آید را به دیگر اقشار جامعه سرایت ندهد.

در نمونه‌ای دیگر، وقتی می‌توان از حد زنا سخن گفت که زمینه‌های ازدواج برای عموم جوانان فراهم باشد؛ چنان‌که قرآن‌کریم نخست از ازدواج با زن آزاد و با کنیزان سخن می‌گوید و دو راه حلال برای ارضای نیروی شهوت با تنوعی که دارد پیشنهاد می‌دهد و سپس زنا را حرام می‌نماید و توقع حفظ فروج دارد: ﴿**وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ**﴾[1].

در حد سرقت نیز چنین است. کسی که دزدی می‌کند و شرایط اجرای حد را دارد برای بار نخست چهار انگشت دست راست او قطع می‌گردد و

۱. معارج / ۲۹ ـ ۳۰.

برای بار دوم اگر دزدی نمود، چهار انگشت پای چپ او قطع می‌شود و انگشت شست باقی می‌ماند تا بتواند مسح کند و راه رود و از کار باز نماند تا مجبور شود باز هم دزدی نماید. اما اگر باز هم دزدی نمود دیگر در جامعه جایی ندارد و باید به زندان رود. اگر این فرد برای بار چهارم دزدی نمود، او برای جامعه زیان‌بار است و باید کشته شود.

هم‌چنین حدود الهی را باید وقتی اجرا کرد که یقین نمود اگر آن حد اجرا نشود، قاضی فاسق می‌گردد. بنابراین با کوچک‌ترین شک و تردیدی نمی‌توان حدود را اجرا نمود وگرنه در قیامت باید پاسخ‌گو باشد.

کسی که به حد محکوم شده است، باید به هنگام اجرای آن در سلامتی جسمانی باشد و کمیسیون پزشکی سلامت وی را تأیید نماید تا اجرای حد موجب بیماری یا مرگ وی نشود چرا که هدف از حدّ، اصلاح و تأدیب فرد است و نه بیمار ساختن او. اگر کسی به اعدام نیز محکوم شود و پیش از آن باید شلاق هم بر او زده شود اما بیمار است، نخست باید از سلامتی خود بهره‌مند گردد و سپس حد تازیانه و اعدام بر او جاری گردد.

چشمه‌ی ﴿۳۹۰﴾

واکاوی واژه‌ی قصاص

واژه‌ی «قصاص» از ریشه‌ی قصّه است. قصه نقل واقعه است و ماجرایی را پی‌جو می‌شود، از این رو قصه خوانده می‌شود اما نقل آن ممکن است با مخیلات همراه باشد و از واقعیت دور گردد و قصاص پی‌جوی جنایتی است که رخ داده و حکایت قتلی را بدون کم و کاست پی می‌گیرد.

خداوند متعال قصاص را بازدارنده و حیات‌آفرین می‌داند: ﴿**وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**﴾[1]؛ چرا که مسؤولیت‌بخش و امری عقلایی است و کسی مرتکب جنایتی نمی‌شود که قصاص را در پی دارد. تاریخ نشان داده است کسانی که برای جنایت‌های خود قصاص نشده‌اند، انسان‌های بسیاری را کشته‌اند.

قصاص، جنایت را همانند نیش زنبور عسل برای جنایت‌کار می‌سازد که اگر به دیگری تعرض کند و او را نیش بزند، اولین کشته خود اوست.

کسی که قصاص را نفی می‌کند خوی برادرکشی انسان را نمی‌شناسد که از همان آغاز با بشر بوده است.

البته قصاص مساعده‌ای برای دنیاست و نمی‌توان با آن به صورت کامل استیفای حقوق مقتول را نمود چرا که تنها نفس در مقابل نفس قصاص شده است و چه بسیار فضایل و کمالات است که با قصاص قاتل به دست نمی‌آید و تنها در آخرت است که می‌توان آن حقوق از دست رفته را جبران نمود. بنابر این قصاص به عدالت نیست بلکه به تساوی نفس به نفس است و این عالم قیامت است که جایگاه اجرای عدالت است نه عالم دنیا که محدودیت‌های بسیار دارد. شاهد دیگر بر به تساوی بودن قصاص آن است که اگر کسی دست راست نداشته باشد و دست راست دیگری را قطع کند، نمی‌توان دست چپ او را به جبران دست راستی که ندارد قطع نمود. چنین فردی مانند کسی است که به رستورانی رفته و سیر غذا خورده است؛ اما موقع تسویه حساب می‌گوید پولی ندارم. از مسلمانی نیست که چنین کسی را کتک زد، بلکه باید یا او را بخشید، یا از او کار کشید تا جبران غذایی که خورده است شود یا هرچند او با این کار گناه کرده است، اما ما خود را در برابر گناه‌کار ننماییم و او را به

۱. البقرة/ ۱۷۹.

قیامت وا گذاریم؛ چرا که نمی‌توان همه چیز را در دنیا قصاص نمود. البته کسی که دست راست ندارد، چنان‌چه به قتل دیگری رو آورد و مفسد شناخته شود، حکم شرع بر وی اجرا می‌گردد و اجرای این حکم منافاتی با نداشتن دست ندارد؛ چرا که به آن ارتباطی ندارد.

چشمه‌ی ﴿۳۹۱﴾

آلات فرامادی قتل

برخی از ابزارهای قتاله فرامادی است. برای نمونه، کسی که خبر ناگواری را به دیگری به صورت ناگهانی می‌دهد و او به ایست قلبی دچار می‌شود، در صورتی که قصد قتل او را داشته، قتل وی عمد است.

چشمه‌ی ﴿۳۹۲﴾

حکم یکی برای همه

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً**﴾[1]. در فلسفه قاعده‌ای است که می‌گوید: «حکم الامثال فی ما یجوز وفی ما لایجوز واحد». کسی که یک نفر را بکشد، به کسی رحم نمی‌آورد و می‌تواند همه را بکشد و کسی که حرمت یک نفر را نگاه ندارد می‌تواند حرمت هر کسی را بشکند، و به عکس، کسی که حرمت یکی را پاس دارد، می‌تواند حرمت هر کسی را نگاه دارد.

۱. مائده / ۳۲.

چشمه‌ی ﴿۳۹۳﴾

مبارزه با برده‌داری

اسیران جنگی در هر آیینی همواره به عنوان غلام یا کنیز مورد استفاده قرار می‌گرفتند و فرزندان آنان نیز آزاد به شمار نمی‌رفتند، اسلام نخست این مسأله را پذیرفت اما با ظرافت خاصی کاری نمود که نظام برده‌داری از جامعه‌ی مسلمانان ریشه‌کن شود؛ چرا که اسلام آزادسازی برده را کفاره‌ی بسیاری از گناهان قرار داد یا آن را تشویق نمود تا آنان نیز به آزادی اولی و اعطایی از سوی خداوند به تمامی بندگان باز گردند.

چشمه‌ی ﴿۳۹۴﴾

لزوم مجتهد نبودن قاضی

در حکومت دینی، قاضی باید عالم به فتوایی باشد که برای حکومت معیار است و در چنین حکومتی منصب قضا را به هیچ وجه نمی‌توان به کسی داد که به اجتهاد رسیده است؛ چرا که مجتهد تنها به فتوای خود عمل می‌نماید و در احکام اختلافی، نمی‌توان معیار و راه حلی برای رفع اختلاف داشت و در نتیجه، برای حکومت دینی ایجاد مانع و مزاحمت می‌نماید.

چشمه‌ی ﴿۳۹۵﴾

نگاه تجاوزگرانه

تجاوز به دیگران دامنه‌ی گسترده‌ای دارد و منحصر به گرفتن یخه‌ی دیگران یا دشنام و فحاشی یا تصرف غاصبانه در ملک و اموال دیگری

نیست و مواردی مانند چشم انداختن به خانه‌ی بیگانه تا خیره نظر کردن به دیگری را در بر می‌گیرد. نگاه خیره از دومین نگاه مستمر و پی در پی شروع می‌شود که می‌تواند امتداد و کششی واحد داشته باشد.

چشمه‌ی ﴿۳۹۶﴾

حجیت قسم

اگر در جامعه دروغ‌گویی و حریم‌شکنی امری عادی انگاشته شود، قاضی نمی‌تواند برای اثبات ادعا، قسم را حجت و دلیل شرعی قرار دهد و باید جرم را از راه‌های علمی و به روز ثابت نمود.

چشمه‌ی ﴿۳۹۷﴾

رفتارهای ناهمگون

هر چیزی که نامتعارف و غیر معمول باشد، نشانه‌ی وجود مشکلی در صاحب آن است. این کار در نحوه‌ی راه رفتن، لباس پوشیدن، ریش و مو گذاردن و به طور کلی در تیپ و مد بیش‌تر دیده می‌شود.

چشمه‌ی ﴿۳۹۸﴾

داد و بیداد

عدالت قرار دادن هر چیز در جای خود و حرکت بر اساس سیر طبیعی هر چیز است. این گونه است که می‌توان هر حرکت و تلاشی را که سبب برون‌رفت از طبیعت و سلامت هر چیز می‌گردد را ظلم دانست.

یکی از مصادیق ظلم این است که از توان طبیعی افراد در جای خود استفاده نمی‌شود. برای نمونه، جوانی که با موتورسیکلت در خیابان تک چرخ می‌زند و لایی می‌کشد، گرچه فردی لاابالی، وحشی و بی‌مسؤولیت می‌نماید، با این کار خود در واقع از استعدادها و توانمندی‌های نهفته‌ی خود پرده بر می‌دارد و می‌گوید از من استفاده کنید و مرا به کار گیرید. عدالت برای چنین فردی آن نیست که موتور وی گرفته شود و گواهینامه‌ی او باطل گردد، بلکه باید چنین فردی را در یکی از نیروهای چندگانه‌ی نظامی استخدام نمایند تا به جای سوق دادن فردی به شرارت و خطرآفرینی از او فردی صاحب مهارت و خدوم بیافرینند و شایسته‌سالاری را که امری فراتر از ارزش‌گذاری و حکم خوب یا بد دادن به افراد است را ارج نهند و از ستم بر خلقی پرهیز نموده باشند.

چشمه‌ی ﴿۳۹۹﴾

کار کاربردی

برخی انسان‌ها کاری می‌کنند که هیچ کاربردی ندارد. بعضی علم‌ها نیز جز بافته‌های ذهن نیست. کسی نیز قرآن کریم را چنان بر روی صفحات بزرگی از چوب و کاغذ می‌نویسد که جز با تریلی قابل حمل نیست و جز در موزه نمی‌توان آن را دید، برخی نیز آن را آن‌قدر ریز می‌نویسند که به چشم نمی‌آید. چنین کارهایی که کاربردی ندارد جز اسراف وقت عزیز و هدر نمودن امکانات چیز دیگری نیست.

در مرتبه‌ی اندیشه نیز فکری درست است که بتوان آن را عملیاتی کرد و دینی نیز درست است که در دنیای کنونی بتوان آن را به صورت عادی اجرایی نمود وگرنه خرافه و پیرایه است.

چشمه‌ی ﴿۴۰۰﴾

طبعی بودن پیمودن راه راست

پیمودن راه و مسیر مستقیم و کوتاه طبیعی هر موجود است. مرحوم بوعلی گوید اگر الاغی در زاویه‌ای از شکلی مستطیلی باشد و علوفه‌ای در زاویه‌ی روبه‌روی وی که امتداد وتر آن شکل است گذاشته شود، الاغ برای رسیدن به علوفه، از ضلع‌های آن مستطیل عبور نمی‌کند، بلکه وتر آن را می‌پیماید تا زودتر به علوفه برسد. البته وی با وجود بدیهی بودن این امر حتی در نظرگاه حیوانی، آن را مدلل می‌سازد و فیلسوف نیز کسی است که برای پذیرش هر چیزی دلیل داشته باشد وگرنه از دقت عقلی برخوردار نیست.

چشمه‌ی ﴿۴۰۱﴾

دل‌بستگی به خداوند

اگر آدمی در گرفتاری‌ها و مشکلات و حوادث شوم روزگار تنها به خداوند متعال دل‌بستگی داشته باشد، هرگز زمین‌گیر نمی‌شود و هاله‌ای از یأس و حرمان، او را فرا نمی‌گیرد. آن کس که در حوادث روزگار و مشکلات زندگی مأیوس می‌شود، یا ایمانی ضعیف به حق تعالی دارد و توجیهی منطقی برای ایمان خود ندارد یا آن‌که ایمان ندارد، وگرنه مؤمن هیچ‌گاه تسلیم ناملایمات ریز و درشت زندگی نمی‌گردد.

در گرفتاری‌ها و یا تحصیل خواسته‌ها اگر آدمی به جای بندگان خدا به حضرت حق روی آورد و به او پناهنده شود، زودتر پناه می‌یابد و خواسته‌اش زودتر برآورده می‌شود. اگر به خداوند مهربان مثل بندگانش

التماس شود، زودتر و بهتر پاسخ دریافت می‌شود و اگر آن مقدار که آدمی در بعضی مواقع توجه به مخلوقات پیدا می‌کند، به خدا توجه کند، زودتر و بهتر به کمال مطلوب خود می‌رسد.

بندگان خدا نمی‌توانند محدودیت نداشته باشند و در هر صورت، زمانی کاسه‌ی صبرشان لبریز می‌شود. تنها حق تعالی است که در هر صورت، گنجایش هموار کردن کاستی‌ها را دارد و غیر از او هر کس که باشد به جایی می‌رسد که دیگر ظرفیت بخشش و گذشت را ندارد و تنها این خدای مهربان است که در هر شرایطی از حضرتش امید بخشش می‌توان داشت.

به جای توجه به مخلوق باید رو سوی خالق داشت و در دل، سایه‌ای جز حق تعالی راگسترش نداد و در هر شرایط و خصوصیتی راهی به سوی حق باز گذاشت و مرکز همه‌ی خطوط را به حق منتهی کرد و به آن ایمان‌داشت.

گاه می‌شود که توجه، التماس و انتظار آدمی به مخلوقی بیش از خالق است. در این‌گونه مواقع، سقوط و انحطاط آدمی نزدیک می‌شود و در تحقیر و شکست قرار می‌گیرد و خود را از خود کم‌تر می‌بیند و تسلیم هرخار و خاشاکی می‌گردد و خود را بدون خدای خود و باطل مشاهده می‌کند.

باید رو سوی حق آورد و دل به او بست و اگر فروتنی و کوچکی باشد، در نزد حق باشد و یأس و حرمان را از خود دور داشت و در هر صورت، خود را بدون حق تعالی ندید و کسی و چیزی را جز حق تعالی مؤثر ندانست؛ چرا که همه‌ی عالم به فرمان اوست و اوست که بر تمام هستی حکم‌رانی می‌کند.

چشمه‌ی ﴿۴۰۲﴾

مدیر ناکارآمد

در جامعه‌ی اسلامی اگر مدیر یا مسؤولی ناکارآمد باشد و خود از مقام خویش کناره‌گیری نکند یا با آن که می‌داند شایسته‌ی چنین مسؤولیتی نیست، آن را بپذیرد، عدالت خویش را از دست داده و به خودی خود از این مسؤولیت منعطل شده است بدون آن که نیازمند استعفا یا برکناری باشد.

چشمه‌ی ﴿۴۰۳﴾

نعمت فراموشی

گرد غفلت و فراموشی نعمتی است تا آدمی حزن گذشته و اندوه پیشین را با خود نداشته باشد و با امید و اندیشه‌ی آینده زندگی کند و لذت ببرد. همین غفلت‌هاست که آدمی را در ناملایمات زندگی تسکین می‌دهد و او را به تلاش برای ساخت آینده وا می‌دارد.

چشمه‌ی ﴿۴۰۴﴾

کمک از گذشته برای حرکت آینده

در همه‌ی عوالم همه چیز از کم به زیاد و از نقص به کمال و از پایین به بالا حرکت می‌کند. انسان همواره به سوی کمال خود؛ هرچه که باشد، گام بر می‌دارد. او نخست کمال اولی خود را می‌سازد و سپس از آن به سوی

کمال بعدی حرکت می‌نماید؛ مانندکارگر اداره‌ی برق که وقتی می‌خواهد از تیر چراغ برق بالا رود به وسیله‌ی چهار میلی که در دست دارد این کار را می‌کند. او یک میله را بر پا می‌گذارد و یکی را محکم با دست می‌گیرد، یکی هم رها ما بین آن دو می‌باشد که میله‌ی پایینی را بر می‌دارد و در جایگاهی که بالاتر از میله‌های قبلی است قرار می‌دهد و دست خود را به آن می‌گیرد و پای خود را هم روی میله متوسط می‌گذارد.

هر انسانی در حرکت به سوی کمال خود این‌گونه است. او از گذشته کمک می‌گیرد و رو به آینده می‌رود و نخست آینده‌ی کمالی خود را می‌سازد و سپس به آن دست می‌گذارد و خود را مقداری بالا می‌کشد و دست آخر با پا، روی آن قدم می‌گذارد و تمام قد می‌ایستد، در حالی که کمال بعدی خود را به دست گرفته و برای کمال بالاتر طرح و برنامه می‌ریزد. این قاعده در همه‌ی مراتب و در همه‌ی عوالم حکم‌فرماست.

در عالم سیاست، اقتصاد، دین و کفر کسانی حذف می‌شوند یا رو به کمال نمی‌روند که یا خطوط آنان تداخل دارد یا از مسیر خود ناآگاه می‌باشند.

چشمه‌ی ﴿۴۰۵﴾

راه کمال؛ هم‌درکی با اهل درد

آیا ممکن است فردی چنان رشد کند و خود را از مراتب فرودین ناسوت به مراحل عالی و برتر آن بر کشد و به جایی رسد که مشکل همه‌ی انسان‌ها را درک نماید؛ هرچند خود دردی نکشیده باشد. آیا می‌شود هم‌چون پزشکی که درد بیمار را می‌فهمد و ناراحت آن است به دردهای

دیگران پی برد. آیا می‌توان هم‌چون روان‌شناسی بود که دردکارگر را لمس می‌کند؛ هرچند خودکارگر نیست و درد فقیر را در می‌یابد؛ هرچند خود فقیر نیست. چنین روان‌شناسی از درد فقر آزار می‌بیند؛ زیرا درد فقر جامعه، بلکه فقر یک یک افراد جامعه در جان وی هست و هر بار با دیدن هر فقیر و در راه مانده و بی‌سرپرست، این درد را در خود تازه می‌یابد. ممکن است کودکی یتیم از درد فقدان پدر چنین رنج و آزار نبیند که این شخص از آن رنج می‌برد و از آن سمت بی‌خیالی و پول‌پرستی پول‌داران را نیز درک می‌کند و می‌تواند تمامی ویژگی‌های سرمایه‌داران بی‌درد و افکار و افعال آنان را درک کند.

اگر کسی سرمایه‌داری برای فقیر و فقیری برای سرمایه‌دار، بیماری برای طبیب و پزشکی برای بیمار، معلمی برای دانش‌آموز، دانش آموزی برای معلم، پدری برای فرزند، فرزندی برای پدر، دوستی همسال فرزند، دوستِ دوست، دوستِ دشمن، دشمنِ دوست و دشمنِ دشمن همه را با هم درک نماید و همه را همان‌گونه که هستند ادراک نماید و بفهمد و این روحیه را در خود داشته باشد تازه می‌تواند مسیر ناسوت را در انسان دنبال کند و بگوید من در رأس انسان‌ها و بالاترین انسانم که همه را می‌یابم.

چشمه‌ی ﴿۴۰۶﴾

تخصیص اشتباه

قاعده و قانونی علمی است که در هیچ دانش دیگری مورد نقض نداشته باشد و هرگونه تخصیصی سبب می‌شود ارزش صدق، درستی و اعتبار آن را بکاهد.

چشمه‌ی ﴿۴۰۷﴾

معرفت بی‌خطر و آرام

علم و معرفت از خطرات وصول عاری است. البته اگر علم و معرفت دارای حقیقت و ارزش صدق باشد و انسان، خیال و گمانه را به جای علم و معرفت نگرفته باشد.

چشمه‌ی ﴿۴۰۸﴾

سختی راه حق

یکی از روش‌های پژوهشی که با آن می‌توان به شخصیت افراد پی برد و روان‌شناسی افراد را به دست آورد و در مرحله‌ی بعد، رشد و پرورش شاگرد را نیز بر اساس معیار به دست آمده از آن اجرایی نمود، شمارش افراد خوب و بد است. به‌طور نمونه در قرآن کریم، افراد خوب و بد به صورت جداگانه ذکر شده‌اند. در جامعه و تاریخ نیز افراد خوب و بد مشخص می‌باشند. اگر چنین شود معلوم می‌گردد در بازی دنیا و آخرت، زیرکی، سیاست و هر آن‌چه که هست چیست و بازی‌کنان و تماشاگران بازی‌گرنما چه کسانی هستند. باید دانست هرچه به سمت حق حرکت شود، افراد حق‌مدار کم‌تر می‌شوند و کم‌تر می‌شود به حق رسید؛ بلکه هرچه در این مسیر حرکت شود، به بُعد از افراد و قرب به حق افزوده می‌شود.